

این نظام هم دیروز ارزش این را داشت که ۸۰۰۰ نفر برای آن شهید شوند و هم امروز ارزش این را دارد که هزاران نفر دیگری در راه آن شهید شوند. این نظام اسلامی است. اینکه رهبر عزیز و بزرگوار در بالای قله این نظام این‌گونه مراقبت می‌کند از نظام و همه چیز که بر این نظام خدشه وارد کند، سایشی به وجود بیاورد، از اسلامیت او بکاهد، از ملیت او بکاهد، از استقلال او بکاهد، از عزت او بکاهد در مقابلش می‌ایستد. چه ارزشی دارد که کسی پاسپورت ما را قبول دارد یا ندارد. مهم است این مطلب، اما آیا مهم‌تر از عزت ماست.

سخنرانی در کنگره ملی ۸ هزار شهید استان گیلان در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۵



دوفصلنامه گرا
شماره هشتم. بهار و تابستان ۱۴۰۱
قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری حماسه نارالله
مجری طرح: گروه پژوهشی تاریخ شفاهی مقاومت گرا
مدیر مسئول: دکتر احمد نادری
سرمدیر: دکتر مسلم علی مهدی
مدیر اجرایی: زهره علوی
طراحی و صفحه آرایی: امیررضا خواب بینان

نشانی: کرمان، خیابان شهید رجایی، کوچه شماره شش، پلاک ده
تلفن: ۰۳۴۳۲۲۰۲۰۰۳
شماره ارتباط در فضای مجازی: ۰۹۳۶۶۵۹۹۱۵۰

ارتباط مجازی:
www.Geraa.ir



[instagram.com/gerashohada](https://www.instagram.com/gerashohada)



[yun.ir/ol4mg2](https://www.whatsapp.com/yun.ir/ol4mg2)

ما
و حاج
قاسم



۲

به بگ ایران
عشق ورزید
و ایرانی نیز
در فراش یک
دنیا سوز و
اشک شد



۸

کرمان در
دو مین سالگرد
شهادت سردار
سلیمانی



۱۴

مهمان‌هایی
از ۷۰ کشور
به گلزار برای
زیارت آمدند



۱۸

حال و هوای
مردمی گلزار
شهدا



۲۲

بخشی از
موزه دفاع
مقدس که
قرار نبود
دیده شود



۲۸

پارک‌های
موضوعی
جنگ



۳۲

حاج قاسم
سلیمانی
الگوهای
ممتاز انقلابی



۴۲

موکب حوزه
علمیه



۴۴

می گفتند انگار
مسیر زیرگذر تا
گلزار،
مسیر نجف تا
کربلا بود



۴۸

مصاحبه با
دختر شهید
حامدبافنده



۵۴

نوروز در جبهه



۶۰

مهر مادرانه میان
معرکه‌ی جنگ

هدیه
به شهید
محسن
برهانی



۶۲

یک روز
مادرانه
روی ابرها



۶۴

همسرانه و
پدرانه‌ای به
سبک شهدا



۶۶

فاتح
فتح آباد



۶۸

بار آخر



۷۲

کارگاه داستان
نویسی

۷۳

معرفی
وبسایت
«گروه
پژوهشی
گرا»



۷۴

بهشت جنت



۷۶

ما و حاج قاسم

جستاری درباره‌ی وحدتی که قاسم سلیمانی در کثرت جامعه ایرانی ایجاد کرد
نوشته‌ی صادق فرامرزی

«شهید قاسم سلیمانی» به مراتب از «حاج قاسم سلیمانی» قوی‌تر و موثرتر خواهد بود. این جمله را از جهاتی می‌توان یکی از نخستین واکنش‌های عمومی به شهادت سردار سلیمانی دانست؛ سخنی که در روزهای بعد از تشییع باشکوه او نیز بارها از سوی اشخاص مختلفی که هرکس از ظن خود به این واقعه می‌نگریست به زبان آورده شد. تشییع میلیونی شهید سلیمانی در کاظمین، عراق، نجف، اهواز، مشهد، تهران، قم و کرمان به گونه‌ای عجیب در

هم‌سرنوشتی توامان
مفاهیم در گفتمان مقاومتی
که شهید سلیمانی جلودار
آن است می‌تواند تکثر
خوانش‌های سیاسی را پیش
از تضاد، تبدیل به وحدتی
ملی کند.

جایگاه یک «وداع و غم عمومی» تبدیل به نسخه‌ای بی‌بدیل در میان واکنش‌های اجتماعی تاریخ ایران و منطقه شد؛ وداعی که در سطح داخلی، جامعه‌ای را که در طول سالهای اخیر به انحای

مختلف، دارای بافت و هویت متکثری شده و این تکثر نیز بارها رنگ تضاد به خود گرفته بود به کف خیابان‌ها کشاند تا «هم‌روایتی» آن‌ها نسبت به سوژه و واقعه‌ی واحد، روح جمعی‌شان را زنده کند و متقابل آن در سطح خارجی آنچنان که ژنرال «بری مک کافری» نقل میکند نمایش تصاویر این وداع باشکوه، «ترامپ را تا حد مرگ ترساند» و نشان این ترس را بیش از هر زمانی می‌شد در سخنرانی عقب‌نشینی او پس از حمله‌ی موشکی جمهوری اسلامی به پایگاه عین‌الاسد مشاهده کرد. با همه‌ی این تعاریف و گذشته از میراث به جا مانده از شهید سلیمانی در مناسبات ملی و منطقه‌ای ما، او حالا تنها «سرمایه‌ای نمادین» برای جغرافیای ایران امام خمینی (ره) و مرحوم مهدی بازرگان عیان ساخت. در چنین فضایی شاید بتوان یکی از برجسته‌ترین نمادهای به جا مانده از شهید سلیمانی را پیدا کرد. او پیش از هرچیز با عبور از چالشی نظری که مقاومت منطقه‌ای را در مقابل ناسیونالیسم ایرانی

تعبیر می‌کرد، سعی کرد نمادی از تعریف این دو در عرض یکدیگر باشد. او نشان داد سرنوشت ایران و مقاومت، دو پدیده منفک از یکدیگر نیست، نه ایران قوی در سایه‌ی دست کشیدن از مقاومت به دست می‌آید و نه محور مقاومت می‌تواند با ایرانی ضعیف به حرکت خود ادامه دهد. شهید سلیمانی در بخشی از وصیتنامه‌ی خود پس از آنکه ایران بعنوان واقعیتهای قراردادی در بستر جغرافیایی را به «قرارگاه حسین بن علی (ع)» که مفهومی فراملی دارد توصیف میکند سعی خود را بر یگانگی بخشی این دو در چارچوب آینده‌ای مشترک، معطوف می‌سازد و می‌گوید: «مهمترین هنر خمینی

عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می‌درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می‌کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را به پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه‌ی این ملت آورد. انقلاب‌هایی در هزاران فداکار، جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند.» از همین منظر می‌توان «نماد سلیمانی» را ظرفیتی نظری در خوانش جدید از گفتمان مقاومت دانست که قادر به همراه ساختن طبقات میانی جامعه که تمایلات ناسیونالیستی‌اش، استیلا‌ی بیشتری یافته می‌باشد. هم‌سرنوشتی توامان مفاهیم در گفتمان مقاومتی که شهید سلیمانی جلودار آن است می‌تواند تکثر خوانش‌های سیاسی را پیش از تضاد، تبدیل به وحدتی ملی کند.

زمانی که شهادت او
بستر یک غم ملی را فراهم کرد
نام‌هایی در زیر آن پرچم جمع
شدند که هیچگاه امکان جمع
شدن آنها در زیر یک سقف نیز
متصور نبوده است

شکستن حصر ارزش‌ها:

دیگر جنبه‌ی مهم در نماد سلیمانی که می‌شود اثرات آن را در نوع مواجهه‌ی آحاد اجتماع با این سردار شهید دید،





به گونه ای که مجهزترین امکانات سخت افزاری یک کشور نیز بدون نرم افزاری که شامل یک باور عمومی موفق باشد قادر به طی کردن مسیر در هیچ زمینی نخواهد بود. حافظه‌ی جمعی ایرانیان از این منظر نسبت میان «خود» و «دگری» را به اشکال متضاد و متکثری ترسیم کرده است، از سویی خوانش‌های باستان‌گرایانه، روح ایرانی را روحی همواره پیروز قلمداد میکند که بعلت آمیخته شدن با روح دینی به نقاط کشیده شده است و در سوی دیگر نیز خوانش‌های مدرن با تعریف بدون پیش زمینه‌ی ایران در قرون اخیر و عقب ماندگی‌اش از دگری غرب به دنبال ایرانی‌زدایی از روح جمعی ایرانیان می‌رود. در چنین فضایی پیش از هر چیز اشاره به دو نکته حیاتی می‌باشد: هر دو گروه فارغ از اختلافاتشان

عدم شناخت صحیح «نماد سلیمانی» و آنچه برای جامعه این شهید را نسبت به سایر هم قطارانش جایگاهی متمایز می‌بخشد خطرناک‌ترین امکان حال حاضر ماست.

خاطره‌ی در دسترسی از موفقیت «مای ایرانی» در برابر «دگری بیگانه» نمی‌یابد. هر دو گروه در زمینه‌ی ارائه‌ی برون‌دادی نرم افزاری برای نجات ایران شکست خورده‌اند. با این اوصاف «نماد سلیمانی» را می‌توان نمادی ترمیم‌بخش در زمینه‌ی حافظه‌ی جمعی ایرانیان دانست. الگوی موفق جنگ هشت ساله در یک مقاومت ملی برای حفظ تمامیت ارضی کشور با «نماد سلیمانی»، خود را در گستره‌ای بزرگ به نمایش گذاشت، به گونه‌ای که تثبیت شدن گزراه‌ی تعیین‌کنندگی ایران در معادلات حال حاضر جهانی، مثال

انحصارزدایی او از ارزش‌های مورد اجماع است. شهید سلیمانی چه به حسب بینش شخصی و چه بر اثر جایگاه نظامی‌اش، همواره فردی حامی حاکمیت به شمار می‌رفت که به دستاوردهای بزرگی نیز دست یافته است اما هیچگاه موقعیت و موفقیت او باعث نشد دایره‌ی این دستاوردها را برای گروهی خاص، محدود و شمرده و پیروزی را حاصل مقاومت بخشی از اجتماع بدانند. شهید سلیمانی درست در زمانی برای ریشه کن کردن گروه‌های تکفیری تروریستی وارد سوریه شد که نه تنها تصویری صحیح از خطر بالقوه‌ی آن‌ها برای کشورمان وجود نداشت که در سطحی فراتر حتی بخشی از چهره‌های سیاسی مطرح نیز به این اقدامات او کنایه می‌زدند. او با شناخت عمیق خود به مبارزه با داعش پرداخت و زمانی که این گروه را شکست داد فضای اجتماعی نسبت به اهمیت مبارزه با داعش عوض شده بود اما او شیرینی این پیروزی را محدود به هیچ قشر و گروهی نکرد؛ او با شریک دانستن کسانی که زمانی به خود او نیز کنایه این آینده‌بینی را می‌زدند حتی مخالفانش را نیز زیر یک پرچم و در کنار همراهانش جمع کرد. از همین رو زمانی که شهادت او بستر یک غم ملی را فراهم کرد نام‌هایی در زیر آن پرچم جمع شدند که هیچگاه امکان جمع شدن آنها در زیر یک سقف نیز متصور نبوده است و این ظرفیت اجماع‌سازی عجیب را می‌توان از مهم‌ترین سرمایه‌های نمادین شهید سلیمانی برشمرد.

ترمیم حافظه جمعی:
باور عمومی یک جامعه به موقعیت فعلی خود و آینده‌ای که می‌تواند متصور باشد را می‌توان به سوخت یک اتومبیل تمثیل کرد،

نقضی بر تجربه‌های معاصر بود که در حافظه‌ی جمعی ایرانیان ثبت شده است. رو آوردن ادبیات عمومی به اغراق‌هایی در زمینه کنش نظامی شهید سلیمانی (حضور در نماز جمعه ابوبکر بغدادی، ورود به لایه‌ی آخر امنیتی کاخ سفید و...) هرچند در نگاه اول نشان از نوعی عوام‌زدگی در تصویر اجتماعی شهید سلیمانی دارد اما در سطحی دیگر این نگاه ماورایی به او نماد و نمودی از باور عمومی نسبت به «تمایز» او با سایر الگوهای تثبیت شده در ذهن و حافظه‌ی جمعی ایرانیان است.

ما و میراث سلیمانی:
موارد فوق اشاره‌ای کوتاه به برخی از ظرفیت‌های اجتماعی شهید سلیمانی و نمادی که او می‌تواند جلوه‌گرش باشد بود، در عرصه‌ی تبلیغات، تاکید فراوانی بر وجود «سلیمانیاها» می‌شود اما واقعیت آن است که نماد، تنها می‌تواند محصول یک استثنا باشد. مرام سلیمانی هرقدر که زنده و زنده‌تر شود نمی‌توان منکر آن بود که «نماد»، ماهیتی منحصر به فرد دارد. عدم شناخت صحیح «نماد سلیمانی» و آنچه برای جامعه این شهید را نسبت به سایر هم قطارانش جایگاهی متمایز می‌بخشد خطرناک‌ترین امکان حال حاضر ماست. تقلیل «نماد سلیمانی» به تعریف مطلوب یک ذائقه‌ی سیاسی و اجتماعی یا تلاش برای برجسته‌سازی تنها یک بعد او می‌تواند روایتی استاندارد شده و محدود از شهید سلیمانی ارائه دهد که فاقد ظرفیت اجماع‌سازی باشد. «نماد سلیمانی» منظومه‌ای را به اذهان متبادر میکند که در آن تمامی تصویر اجتماعی ساخته شده از او نمایندگی شود، نادیده گرفتن تمامی این ابعاد تنها به شکاف میان نماد و تصویر شهید سلیمانی منتهی می‌شود که تجربه‌ی چنین امری، پیرامون بسیاری از چهره‌های مورد اجماع در کشورمان وجود دارد.



یادداشت حجت الاسلام علی شیرازی نمایندگی ولی فقیه در سپاه قدس

به یک ایران عشق ورزید و ایرانی نیز در فراقش یک دنیا سوز و اشک شد.

ساعت چهار و نیم صبح جمعه سیزدهم دی ۱۳۹۸ تلفن منزل زنگ خورد و خبر شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی فرماندهی نیروی قدس سپاه را دریافت کردم. خبر، مثل پتکی بر فرقم فرود آمد. ناله ام بلند شد. بی درنگ به سمت نیروی قدس راه افتادم. در طول مسیر مانند باران

تمام سعی اودر عملیات ها حفظ جان رزمندگان بود. برای حفظ جان آنان با کسی شوخی نداشت.

اشک ریختم. یگراست به اتاق سردار رفتم. جای خالی او را که دیدم بیشتر سوختم. هر روز در انتظار آمدنش بودم. لحظه شماری می کردم بیاید و من به بهانه ای به فرماندهی بروم و رفیقم را ببینم. از دیدنش لذت می بردم. بارها این را به او گفتم. حتی در سال ۱۳۹۱ به سردار گفتم من حاضرم فدای تو بشوم و قبل از تو شهید گردم. رازش این بود که هم عاشقش بودم و هم می دانستم امامان خامنه ای عزیز، در نبودش می سوزد و من عاشق سرنوشتی بودم که قاسم بماند تا رهبرمان نسوزد.

اکنون آرزویم بر باد رفته بود. من بودم و جای خالی حاج قاسم عزیز. رفاقتمان ۳۸ سال استمرار داشت و حالا شاید عمیق تر شده بود. اولین دیدارمان قبل از عملیات بیت المقدس در اردوگاه حمیدیه بود. آن روز او فرماندهی تیپ ثارالله بود. از همان روز عشقش به دلم نشست. جوان رعنا و لاغر اندام کرمانی، محبوب همه بچه های تیپ و بسیجیان کرمان بود.

در پایان سال ۱۳۶۰ در جبهه ی سرپل ذهاب بودم. با شروع عملیات فتح المبین به تهران آمدم و از طریق سپاه منطقه ی ده به اهواز اعزام شدم. در یادگان گلف اهواز بچه های اعزام نیروی تیپ ثارالله را دیدم و به آن تیپ گره خوردم. در هر عملیاتی به تیپ و بعدها به لشکر ثارالله می آمدم. از اول فروردین ۱۳۶۵ دیگر لشکری شدم. شدم معاون تبلیغات حاج قاسم. من کجا و حاج قاسم کجا؟! مردی نترس، بی باک، شجاع، با تدبیر، اهل خضوع و خشوع در برابر بسیجیان، اهل تهجد و راز و نیاز و نماز شب. اهل تضییع و سوز و اشک و مناجات. اهل تلاوت قرآن. شیر روز و زاهد شب. مرد سخن. حرف هایش یک لشکر بلکه کرمان و هرمزگان و سیستان و بلوچستان را تکان می داد. این سه استان و پشتیبان لشکر ۴۱ ثارالله بودند و حاج قاسم

پدر بسیجیان و رزمندگان هر سه استان بود. نزدیک هفت سال در ثارالله پدری کرد. تمام سعی او در عملیات ها حفظ جان رزمندگان بود. برای حفظ جان آنان با کسی شوخی نداشت. همه جا حضور داشت. همه چیز را زیر نظر داشت. بر همه جا نظارت داشت. رزمنده ثارالله می بایست در بحبوحه عملیات غذای گرم و میوه بخورد. در اوج عملیات و زیر آتش سنگین دشمن به او نوشابه خنک برسد. شربت آلبیمو بنوشد، با گلاب ناب قمصر کاشان معطر شود تا خستگی عملیات از جانش بیرون رود. حاج قاسم همه ی اینها را

قدرت را در ارتباط با خدای دید و خودش سخت به این ارتباط دلبسته بود.

از زیر مجموعه اش می خواست تا بسیجی ها راحت بجنگند. پدر ثاراللهی ها توی خط و زیر آتش، بر پیشانی بچه های جنگ بوسه می زد و با آنها صفا می کرد. بی ریا بود. برخی او را نمی شناختند. مثل یک بسیجی با آنها محشور بود. پس از هر عملیات به چادر گردان ها سر می زد و در فراق شهدای





**برای ریشه کن سازی
مواد مخدر در کشور برای
قاچاقچیان توبه کرده،
کار آفرینی کرد.**

بعد از آنکه ازدواج کرد و تا آن روزهایی که نرگس و حسین چند ساله بودند ساده و بی آلاش در یک اتاق در هتل فجر اهواز زندگی می کرد. فرماندهی ثارالله که در جنگ جدی و مصمم و بی تعارف بود بعد از عملیات، فرماندهان لشکر را به میهمانی دعوت می کرد و خودش آشپز می شد. بچه ها با خانواده می آمدند و او مانند رفیقی شفیق از همه پذیرایی می نمود. با همه نشست و برخاست داشت. گاهی در جمع، کسی او را نمی شناخت چون خودش را پشت سر دیگران پنهان می کرد. اگر به او فرمانده می گفتی بر می آشفتم. در بعضی از عملیات ها بلندگویی را که بر روی ماشین لندکروز نصب کرده بودیم تا در عملیات نوحه و سرود و مارش جنگ پخش کنیم. آنقدر دوستش داشتیم که بلندگو را کنار سنگر فرماندهی می بردیم و نوحه ی قاسم را برایش می گذاشتیم. چقدر دوران زیبایی بود. چقدر از دیدنش لذت می بردم. آن روزها هم یک قاب طلایی در قلمم برایش درست

ماشالله حالا همه بچه های شهدا عروس و داماد شده اند و او همچنان با بچه ها در تماس بود. با بچه ها بچه بود و در جنگ با صدامیان، مرد مرد مرد؛ نترس و بی باک. برای آزادسازی مهران در سال ۱۳۶۵ به فرمانده قرارگاه گفت من دو گردان دارم که خوب اشک می ریزند. آنان می توانند تپه های قلاویزان را آزاد کنند. برایش معنویت بچه ها مهم بود. قدرت را در ارتباط با خدا می دید و خودش سخت

لشکرش می گریست. اشک هایش دیدنی بود. ناله هایش در فراق فرماندهان گردان ها و تیپ ها و معاونت های لشکر، اشک همه را در می آورد. بچه های لشکر را جمع می کرد و برایشان سخن می گفت. حرفهایش از دل بر می خواست و بر دل می نشست. از اول سخنرانی اش تا آخر، رزمندگان اشک می ریختند. حرف هایش حرف های الهی بود. برای همین بچه ها خیلی دوستش داشتند. وقتی وارد حسینیة لشکر می شد بچه ها او را روی دست تا پشت تریبون می آوردند. اصلاً این کارها را دوست نداشت. از نام و شهرت تنفر داشت. دوست داشت در زیر چتر گمنامی روز را شب و شب را روز کند. پس از هر عملیاتی که به کرمان می رفت به خانه ی شهدا سر می زد. پدر و مادر شهدا را تکریم می کرد. برای بچه های شهدا پدری می کرد. بچه های شهدای جنگ به او عمو می گفتند. بر گونه ی بچه های شهدا بوسه می زد و برایشان هدیه می برد. این کارش تا لحظه شهادت ادامه داشت.

کرده بودم. دوست داشتنتی بود. زمانی دوست داشتنتی تر می شد که می دیدیم برای معنویت و اعتقادات بچه ها وقت می گذارد. همه ی نوشته ها و کتاب هایی را که درباره جنگ های صدر اسلام تهیه می کردیم می خواند و تایید می کرد. دستور داد در قم مکانی را مهیا کنیم تا بچه های لشکر برای دوره های عقیدتی به آنجا بروند و با بزرگان حوزه و علمای اخلاق حشر و نشر نمایند. حاج قاسم بر همین پایه رشد کرد.

روز به روز زیباتر می شد. زیبایی اش را در فاو و شلمچه و مهران و ماووت و حلبچه دیدم. روزهای پایانی جنگ که صدامیان دوباره به روی جاده اهواز خرمشهر آمدند مثل یک رزمنده شبانه روز می جنگید و پا به پای رزمندگان پیش می رفت. جراحی مجروحان و اسارت اسرای لشکر جاننش را می گرفت. خشم و سوزش را برای خدا بود. همه می دانستند. برای همین اگر عصبانی هم می شد کسی از دستش ناراحت نبود. حب و بغضش الهی بود. جنگ که تمام شد به فرماندهان درجه ی سرتیپی دادند. حاج قاسم شد سردار سرتیپ پاسدار حاج قاسم سلیمانی. اما او همان قاسم ماند. رتبه های دنیایی در نگاه وی اهمیتی نداشت از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۹۸ با همین روحیه ماند. آن روز هم که پس از غلبه بر داعش در سوریه و عراق امام خامنه ای به او مدال ذوالفقار را دادند شرط کرد که کسی مطلع نشود. می خواست باز هم گمنام بماند.

پس از جنگ ارتباطش را با بچه های

**با همت او سلاح سنگ
غزه و کرانه ی باختری به
موشک ارتقا پیدا کرد.**

جنگ حفظ کرد. سالی چند بار دور هم جمع می شدند و حاج قاسم پدری می کرد. حالا دیگر بچه های جنگ هم جناحی شده بودند و برای او مهم این بود که بچه ی جنگ، بچه ی جنگ است. اگر اینها نبودند کشور نبود. حاج قاسم محور بچه های جنگ بود.

حتی در هرمزگان و سیستان و بلوچستان. هنوز هم بچه های جنگ مرید او هستند. حاج قاسم هر چه می گفت می پذیرفتند. حاج قاسم، شهره بود. فرماندهی سپاه کرمان و فرماندهی قرارگاه شرق، امنیت را به جنوب شرق کشور برگرداند. بلوچ ها خاطره ی خوشی از او دارند. برای ریشه کن سازی مواد مخدر در کشور برای قاچاقچیان توبه کرده، کار آفرینی کرد. جیرفت کرمان، نمایی از همت او را شاهد بود. فکرش بکر بود و با تدبیر پیش می رفت. حالا او در سپاه زبانزد شده بود ولی او همچنان قاسم زمان جنگ بود.

در سال ۱۳۷۵ تصمیم گرفت کنگره ی شهدای لشکر ثارالله را در کرمان برپا نماید. همه را پای کار آورد. نویسندگان حوزه ی هنری را برای نگارش کتاب خاطرات

فرماندهان لشکرش به کرمان برد و کاری کارستان کرد. شهدای لشکر را از غربت بیرون کشید. برای اولین بار در کشور موزه ی جنگ ساخت. حالا دیگر حاج قاسم شده بود حاج قاسم هنرمند جبهه فرهنگی. با همان صلابت دوران جنگ نیز در تلاش برای گسترش امنیت ایران و ایرانی بود. در سال ۱۳۷۶ فرماندهی نیروی قدس شد. در افغانستان حماسه آفرید. بارها تا نزدیک شهادت رفت. یکبار در فرودگاه طالبان به زمین نشست. زود متوجه شد خلبان اشتباه گرفته است. هواپیما با سرعت از زمین برخاست. اما حاج قاسم خم به ابرو نیارود ترس را محاصره کرده بود. عاشق شهادت از مرگ سرخ استقبال می کرد.

در جنگ ۳۳ روزه چهل روز در لبنان ماند. پا به پای سید حسن نصرالله سوخت و





ساخت. از دوران آن جنگ وحدت دو جبهه‌ای را بیرون آورد که منجر به شکست اسرائیل در لبنان و غزه شد. به هر مظلومی عشق می‌ورزید. با تمام وجود از آنان حمایت می‌کرد و به عزت فلسطین و فلسطینی می‌اندیشید. با همت او سلاح سنگ غزه و کرانه‌ی باختری به موشک ارتقا پیدا کرد. پلکان تصاعدی، رژیم غاصب صهیونیستی را عصبانی کرد و حاج قسم منتظر ماند تا دشمن از عصبانیت بمیرد.

وقتی پای داعش به سوریه باز شد او سراسیمه پا در رکاب شد تا حرم عمه‌ی سادات آسیب نبیند. از خروش انقلابی او حیدریون و فاطمیون و زینیون پا به عرصه وجود نهادند و دفاع وطنی را رقم زدند. در دفاع از حرم، جغرافیا نشناخت و زیباتر از خروزش در دوران جنگ هشت ساله مثل همان روزها حاج قاسم فرماندهی میدان جلوتر از همه بود. آنگاه که عراق، عرصه‌ی تاخت و تاز تروریست‌ها شد حاج قاسمی که در جلسات روضه‌ی ثارالله برای ثارالله یک صورت اشک می‌شد

بار سفر بست و خود را به کربلا و نجف رساند. در این زمان او اسطوره‌ی فتح در سوریه بود. عزتش در سوریه آوازه‌ی جهان شده بود و ورودش به عراق، مردم آن دیار را آرام کرد. او به عراق رفت تا حشدالشعبی را به دنیا آورد. حالا مرد جنگ ایران شده بود؛ مرد میدان مقاومت. حماسه‌ها آفرید و عامل پیوندی عمیق میان ملت ایران و عراق شد.

دیگر خواب نداشت. دائم در تردد بین ایران و عراق و سوریه بود. برای فلسطینی‌ها می‌سوخت. مظلومیت یمنی‌ها آتشش می‌زد و برای انتقام گرفتن از دشمنان مردم بحرین لحظه شماری می‌کرد.

در سفرها خواب نداشت. گاهی در ۲۴ ساعت یک ساعت هم نمی‌خوابید. مدیر جهادی جبهه‌ی مقاومت، عشق کار شبانه روزی را از میان ناله‌ها و گریه‌های نیمه شبش درآورده بود. یا در جلسه بود یا در میدان جنگ. یا در راز و نیاز و مناجات و ذکر بود یا در حال عبادت و نماز شب و نافله و یا در حال تلاوت قرآن و تدبیر در آن. آشنا‌ی جبهه‌ی مقاومت در میان این سوز

و شور و عشق در سخنرانی‌اش مثل نور بر قلب‌ها می‌تابید. اهل موعظه بود. درس اخلاق می‌گفت و درس اخلاق می‌خواند. دائم در حال مطالعه بود. رشد معنوی‌اش را هر روز شاهد بودیم.

او دیگر سرلشکری بود که مثل مالک می‌گفت و می‌سوخت و در دفاع از حرم و حریم اولیا الهی در راه ولایت فقیه جانبا‌زی می‌کرد. بالاتر، او در امام خمینی ذوب شده

دوست داشت فرزندان شهدا عمو صدایش بزند و حالا عمو مثل برادر و پدر یتیمان شهیدان را می‌بویید و برایشان پدری می‌کرد.

بود و همان سوز را پای امام خامنه‌ای می‌ریخت.

بارها می‌گفت من در ایران و لبنان و افغانستان و عراق و سوریه با علمای زیادی حشر و نشر دارم والله تمام علمای شیعه را از

نزدیک می‌شناسم. اما به خدا قسم سرآمد همه‌ی آنان امام خامنه‌ای است.

با مولایش عشق بازی می‌کرد. امامش نیز توان فراق حاج قاسم را نداشت. همان سوختن برای مولایش را در فراق شهدا هم می‌دید. از سال‌های جنگ تا امروز برای فرماندهان لشکر ثارالله اشک می‌ریخت.

برای شهدای مدافع حرم می‌سوخت. روز به روز عشقش به بچه‌های شهدا بیشتر می‌شد و با آنان غم تنهایی نداشت.

دوست داشت فرزندان شهدا عمو صدایش بزند و حالا عمو مثل برادر و پدر یتیمان شهیدان را می‌بویید و برایشان پدری می‌کرد. بارها دیدم بچه‌های شهدا و حاج قاسم، عشق می‌کردند و اوج این عشق را آنجا دیدم که شب تا صبح در سرمای کرمان داخل گلزار شهدا ماندند تا برای آخرین بار عمویشان را ببینند.

حاج قاسم در صبح روز چهارشنبه ۱۸ دی ماه ۹۸ در گلزار شهدای کرمان در جوار تربت پاک شهید حسین یوسف الهی دفن شد اما دیدم که او همچنان در کنار

به یک ایران عشق ورزید و ایرانی نیز در فراقش یک دنیا سوز و اشک شد.

فرزندان شهدا ایستاده است. چه این که پدران همان‌ها، یک لحظه از نگاه حاج قاسم پنهان نشده‌اند. اتاق کارش و اتاق پذیرایی خانه‌اش و حسینیه‌اش در کرمان و خانه‌ی پدری‌اش در قنات ملک را بر کرمان، همیشه نور گرفته از تصویر شهدای جنگ و سوریه و عراق و لبنان بود.

آن روز که فرمانده‌ی تیپ ثارالله بود تا آن روزهایی که حاج قاسم، حاج قاسم عراق و سوریه و لبنان و فلسطین شد و زن و مرد ایرانی از دیدنش لذت می‌بردند حاج قاسم، حاج قاسم قنات ملک بود. لُری از ایل سلیمانی که در روزهای پایانی عمرش نوشت من به لربودنم افتخار می‌کنم.

ساده زیست بود و بی تکبر و بی ریا و مخلص و متواضع. هرگز خودش را ندید. به یک ایران عشق ورزید و ایرانی نیز در

فراقش یک دنیا سوز و اشک شد. حاج قاسم مثل ملت ایران همیشه از ولایت می‌گفت و می‌سرود. «آدم‌ها می‌آیند و می‌روند. قاسم سلیمانی می‌رود قاسم سلیمانی دیگری می‌آید. احزاب و جریان‌ها اصل نیستند. اصول را توجه کنیم. اصل اساسی نگاه دارنده‌ی این نظام، ولی فقیه است. این برای ما مثل قرآن ناطق است.

با جانمان، با خونمان همه‌ی آحادمان از آن دفاع می‌کنیم». همین نگاه زیبا و جهان‌بینی الهی حاج قاسم بود که آمریکا و اسرائیل، تهدیدش می‌کردند. حاج قاسم بجای ترس در تاریخ اول مهرماه ۹۷ بر همه‌ی آن اباطیل، خط بطلان کشید و نوشت ان شالله خداوند شهادت را به دست بدترین دشمنان دینش نصیب من کند.

وی برای چنین لحظه‌ای بی تاب بود. هرگز به دنبال کسب قدرت نبود. نام و نشان را نمی‌خواست. پول برایش ارزشی نداشت. ریاست برایش بی مفهوم بود.

آن روز که یک شهروند عادی در سال ۱۳۹۶ از او خواست کاندیدای ریاست جمهوری شود در پاسخش نوشت الحمدالله در کشور آنقدر شخصیت‌های مهم و ارزشمند گمنام و با نامی وجود دارد که نیازی نیست سربازی پست سربازی خود را رها کند.

حالا این سرباز ولایت وصیت نامه‌اش را نوشت و در آن آورد خداوندای عزیز من جسم من در حال علیل شدن است چگونه ممکن کسی که چهل سال بر درت ایستاده آن را نپذیری؟! خالق من محبوب من عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

در تاریخ پنجشنبه ۹۸/۱۰/۱۲ این خواسته اجابت شده بود که حاج قاسم در پایان آن روز نوشت خداوندای عاشق دیدارتم. همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود. به این قانع نشد و نوشت خداوندای مرا پاکیزه بپذیر.

و درست در ساعت‌های اولیه روز جمعه ۹۸/۱۰/۱۳ موشک‌های آمریکایی به دستور پلیدترین و کثیف‌ترین رئیس کاخ سفید، بدنش را نشانه رفتند و حاج قاسم در میان

آتش سوخت و به آرزوی دیرینه‌اش رسید. حالا حاج قاسم می‌رفت تا به آرزوی بعدی هم برسد. آرزویی که برایش نوشت من جای قبرم را در مزار شهدای کرمان مشخص کرده‌ام. قبر من ساده باشد مثل دوستان شهیدم بر آن کلمه سرباز قاسم سلیمانی بنویسید نه عبارت‌های عنوان دار.

او عنوان نخواست و شد حاج قاسمی که یک ایران و عراق برایش به صحنه آمدند

نوشت ان شالله خداوند شهادت را به دست بدترین دشمنان دینش نصیب من کند.

و شهر به شهر او را تشییع کردند. لبنان هم برایش سوخت. سوریه برایش اشک ریخت. یمن در شهادتش گریست. هند و پاکستان در نبودش فریاد زدند.

راستی حاج قاسم سلیمانی که بود که یک جبهه‌ی مقاومت، برایش اشک ماتم ریختند. امام خامنه‌ای در کنار جنازه‌اش یکپارچه سوز شد. در سخنرانی‌ها از عظمتش گفت و روز شهادت و روزهای تشییع او را یوم‌الله نامید. در نبود آن شهید عزیز یک دنیا خشم شد. خشمی که فریاد انتقام را بر گلو‌ی هر ایرانی رقم زد و دیدیم که همه‌ی آن فریادها موشک شد و در عین الاسد فرود آمد.

حالا دیگر شهید قاسم سلیمانی از حاج قاسم سلیمانی برای دشمن ترستاک تر شده بود. همه‌ی چشم‌ها به سمت و سویی می‌نگریست که بعد از حاج قاسم چه اتفاقی خواهد افتاد؟ ایران یکپارچه شده بود، عراق، یکپارچه فریاد بیرون رفتن آمریکا از کشورش را سر می‌داد. جبهه‌ی مقاومت فریاد می‌زد آمریکا از منطقه باید خارج شود. اتفاقی که به یقین رقم خواهد خورد و ترامپ را به صحنه‌ی محاکمه‌ی بین‌المللی خواهد برد. این اتفاق اما آغاز یک حرکت بزرگی است که سرانجامش به نابودی اسرائیل ختم خواهد شد.

کرمان در دومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی

مصاحبه با آقای صدفی مسئول بیت الزهرا



-سلام عرض می‌کنم خدمت شما جناب آقای صدفی! با توجه به اینکه در مصاحبه‌های قبلی چه مصاحبه با برنامه‌ی بدون تعارف شبکه دو سیما و چه سایر مصاحبه‌ها درمورد تاریخچه و سابقه‌ی احداث بیت الزهرا (س) صحبت کردید، در این مصاحبه متمرکز می‌شویم بر روی مسئله‌ی نقش بیت الزهرا (س) در مراسم دومین سالگرد

شهادت حاج قاسم سلیمانی. ممنون می‌شوم که در این مورد بفرمایید که اساساً هدف از برگزاری این مراسم در بیت الزهرا و فلسفه‌ی آن چه بود؟ -تشکر و قدردانی می‌کنم از انجام این مصاحبه. بزرگداشت یاد شهدا درواقع تعظیم شعائر مذهبی است. در این راستا بزرگداشت ایام سالگرد شهادت سردار دل‌ها درواقع تجلیل از خوبی‌ها و ارزش‌ها

و در راستای تعظیم شعائر مذهبی و الهی و تبیین راه و هدف و سیره‌ی پرخیر و برکت این شهید بزرگوار است. با برگزاری سالگرد شهدا از جمله حاج قاسم هم تعظیم شعائر مذهبی خواهیم داشت و هم این که در جهت تبیین مکتب شهید سلیمانی گام‌های موثری را برخواهیم داشت. مقام معظم رهبری پیرامون شخصیت حاج قاسم می‌فرمایند شهید عزیز ما را به چشم

یک فرد نگاه نکنید، بلکه عنوان یک مکتب، یک راه و یک مدرسه‌ی درس‌آموز نگاه کنید. ایام شهادت حاج قاسم فرصتی هم در جهت تعظیم شعائر مذهبی و هم در جهت تبیین مکتب شهید سلیمانی بود. اگر چه نمی‌توان به برگزاری مراسم اکتفا کرد بلکه باید روزها، ماه‌ها و سال‌ها

برنامه‌های بیت الزهرا در دومین سالگرد شهادت سردار دل‌ها در دو بخش طراحی و برنامه‌ریزی شد: تبیینی و آیینی. در بخش تبیینی توجه هر چه بیشتر به عمق بخشیدن به برنامه‌ها و فعالیت‌ها مدنظر بود.

در ابعاد مختلف تلاش کرد تا بتوان حق مطلب را که شایسته‌ی عنوان این مکتب و سیره‌ی این عزیز هست به اهداف برسیم. در ارتباط با دومین سالگرد شهادت حاج قاسم برای هماهنگی و برنامه‌ریزی، جلساتی در تهران در خدمت خانواده‌ی شهید از جمله فرزند بزرگوارشان زینب خانم و برادرشان حاج سهراب سلیمانی بودیم. در کرمان هم با مسئولین برگزاری و اعضای ستاد برگزاری مراسم از جمله سردار معروفی جلسات متعددی برگزار شد. در نهایت اصول، سیاستها و رویکردهای ستاد اجرایی بیت الزهرا بدین قرار در نظر گرفته شد:

-توجه به محتوا و تاثیرگذاری برنامه
-تاکید و تلاش برای تحقق منویات مقام معظم رهبری در ارتباط با بزرگداشت شهدا بالاخص سردار سلیمانی و تبیین مکتب حاج قاسم
-مردمی بودن برنامه‌ها و مشارکت اقشار مختلف به ویژه جوانان در برنامه‌ریزی، طراحی و اجرا
-رعایت شیوه‌نامه‌های بهداشتی در طول ایام سالگرد و برگزاری مراسم
-توجه به توصیه‌ها و مطالبات بیت معظم شهید سلیمانی
-رعایت صرفه‌جویی در هزینه‌ها و پرهیز از



اسراف

- بهره‌گیری از فضای حزن و اندوه ایام شهادت بانوی دو عالم حضرت فاطمه زهرا (س) و توجه به برگزاری هرچه باشکوه‌تر ایام فاطمیه با توجه به تقارن ایام فاطمیه با سالگرد شهادت حاج قاسم برنامه‌های بیت‌الزهررا در دومین سالگرد شهادت سردار دل‌ها در دو بخش طراحی و برنامه‌ریزی شد: تبیینی و آیینی. در بخش تبیینی توجه هر چه بیشتر به عمق بخشیدن به برنامه‌ها و فعالیت‌ها مدنظر بود. تلاش شد عزیزانی که از راه‌های دور

از برنامه‌های مهم و ارزشمند بیت‌الزهررا (س)، روضه‌ی ایام فاطمیه‌ی دوم بود که همه ساله توسط حاج قاسم به عنوان روضه همیشگی و سالانه برگزار می‌شد.

و نزدیک برای شرکت در مراسم حاج قاسم می‌آیند بهتر بتوانند سیره و مرام و شخصیت این شهید بزرگوار را بشناسند و توجه هر چه بیشتر به زاویای زندگی شهید در ابعاد نظامی، فرهنگی، علمی، مدیریتی و اخلاقی پیدا کنند. در همین راستا برگزاری نشست‌های تخصصی تبیینی با حضور اساتید برجسته و اقشار مختلف مردم با بهره‌گیری از سه مولفه‌ی مهم یعنی «اندیشه و گفت‌وگو، منش و رفتار و عملکرد شهید سلیمانی» در دستور کار قرار گرفت. طی چند جلسه در طول مدت حدوداً یک ماه تحت عنوان دوره‌های آموزشی و نشست‌های تخصصی برگزار شد. نحوه‌ی اجرا هم به این صورت بود که اقشار مختلف از جمله مدیران و روسای دستگاه‌های اجرایی، اعضای پایگاه‌های مقاومت بسیج، تشکل‌های مداحی و هیئات مذهبی را دعوت می‌کردیم.

در بخش آیینی، مراسم و برنامه‌های اجرایی در قالب فعالیت‌های مختلف علمی، فرهنگی، قرآنی، هنری، نمایشگاهی، قرآنی، رسانه‌ای و مراسم، طراحی و اجرا شد. این برنامه‌ها را هم سعی کردیم

مردمی و مشارکتی انجام بدهیم در بخش فعالیت‌های آیینی چندین برنامه داشتیم: - آیین غبارروبی و عطرافشانی بیت‌الزهررا و مرقد مطهر شهید گمنام آن با حضور فرزندان معظم شهدا و خادمین حرم امام رضا (ع) قبل از فرارسیدن سالگرد و ایام فاطمیه - برگزاری ویژه برنامه‌ی «در سوگ یار» شامل سخنرانی، مداحی، مرثیه‌سرایی، پخش فیلم و نماهنگ به مدت ۱۵ روز صبح و عصر ویژه کاروان‌های زیارتی - برگزاری کرسی تلاوت با حضور قاریان برجسته کشوری و استانی - برگزاری سلسله‌جلسات «محفل غم» بمدت ۲۰ شب از فاطمیه‌ی اول تا فاطمیه‌ی دوم با حضور هیئت‌های مذهبی جوان شهر بعد از نماز مغرب و عشا که مجری و برگزار کننده‌ی این برنامه هم خود جوانان و هیئت‌ها بودند و بیت‌الزهررا کار نظارت، هماهنگی و پشتیبانی را انجام می‌داد.

- برگزاری مسابقه‌ی وصیت‌نامه‌ی حاج قاسم - برگزاری شب شعر و خاطره با حضور شعرای آیینی شهر کرمان - برپایی نمایشگاه عکس و محصولات فرهنگی با موضوع شخصیت سردار سلیمانی - روایتگری و بیان تاریخچه‌ی بیت‌الزهررا و پذیرایی از کاروان‌های زیارتی برای جمعیت حدود ۲۰ هزار نفر از کاروان‌های زیارتی از راه دور و نزدیک و همچنین از کشورهایی مثل

پاکستان، هندوستان، افغانستان، پاکستان و عراق که در قالب کاروان‌ها یا به صورت انفرادی به کرمان سفر کرده بودند. - برپایی جلسات ختم قرآن با حضور اقشار مختلف مردم. - برگزاری جلسات ادعیه از جمله توسل، کمیل، ندبه، عاشورا که به طور مستمر برگزار شد و در طول سال هم ادامه دارد. - برگزاری آیین جشن تکلیف و عبادت دانش‌آموزان که برنامه‌ای برای شناخت شخصیت حاج قاسم و تجدید میثاقی با شهدا داشتند.

- برگزاری آیین اختتامیه‌ی تئاتر سردار دل‌ها - برگزاری مراسم آزادی زندانیان جرایم غیرنقد در چند نوبت؛ به این صورت که با پشتوانه‌ی کمک مالی جمع‌آوری شده در اینجا برگه‌ی آزادی به این زندانیان داده شد. - از برنامه‌های مهم و ارزشمند بیت‌الزهررا (س)، روضه‌ی ایام فاطمیه‌ی دوم بود که همه ساله توسط حاج قاسم به عنوان روضه همیشگی و سالانه برگزار می‌شد. این مراسم، امسال هم به مدت ۵ شب برگزار شد که دو شب حجه الاسلام عالی و سه شب حجه الاسلام رفیعی منبر رفتند و قرائت زیارت حضرت زهرا (س) و برنامه ذکر و توسل با حضور اقشار مختلف مردم و خانواده‌ی شهید سلیمانی با رعایت شیوه‌نامه‌های بهداشتی برگزار شد.



حاج قاسم در بیت‌الزهررا است. با توجه به زوایای مختلف، بیت‌الزهررا (س) از قداست خاصی برخوردار است که مورد توجه اقشار مختلف مردم قرار می‌گیرد.

عزیزانی داشتیم که خطبه عقدشان را در بیت‌الزهررا و در جوار شهید گمنام بستند و زندگی مشترکشان را شروع کردند.

آیا در این راستا خاطره خاصی از بازدیدکننده‌ها دارید؟

یادم هست یک پسربچه‌ی حدود ۶-۷ ساله، در حالی که گریه میکرد چفیه دور گردنش را برداشته بود و روی عکس حاج قاسم و مزار شهید گمنام می‌کشید. صدایش کردم و پرسیدم: «چکار می‌کردی؟» گفت: «چفیه ام را متبرک می‌کردم.» گفتم: «مگه حاج قاسم رو دیده بودی؟» گفت: «نه! ولی دوستش دارم و او مدم زیارت.» این پسربچه از قم آمده بود و اسمش هم حسن بود. همچنین خانواده‌هایی که از راه دور و نزدیک می‌آمدند رفتارهایی داشتند که انسان برای سوگ عزیزترین افرادش انجام می‌دهد؛ مثل پدری که فرزندش را از دست داده یا فرزندی که پدرش را از دست داده.

- راه‌اندازی ایستگاه صلواتی و پذیرایی بمدت ۱۰ روز در مقابل بیت‌الزهررا از اقشار مختلف مردم البته اینها کلیاتی از برنامه‌ها بود و برنامه‌های زیادی انجام شد؛ از جمله فعالیت‌های رسانه‌ای که در فضای مجازی برگزار شد.

- بسیار عالی! به نظر شما از دیدگاه مردم و بازدیدکننده‌ها، بیت‌الزهررا چه جاذبه‌ای دارد؟

آنچه ما شاهد بودیم عشق و ارادت مردم از اقصی نقاط کشور و حتی جهان به حاج قاسم بود. اولاً از نگاه این بازدیدکننده‌ها بیت‌الزهررا (س) یک مکان مقدس بود که محل دلدادگی و عبادت و توسل حاج قاسم در طول حیاتش بوده. مرقد مطهر شهید گمنام در بیت‌الزهررا وجود دارد. از طرفی هم این مکان از جانب ایشان به اسم حضرت زهرا (س) نامگذاری شده و به عنوان یک میراث ماندگار باقی مانده است. یکی دیگر از جاذبه‌های معنوی بیت‌الزهررا (س)، هدایای ماندگاری است که به حاج قاسم اهدا شده و ایشان به بیت‌الزهررا (س) دادند. از جمله فرش که سال‌ها در حرم حضرت زینب بود و یا فرش حرم حضرت امام حسین (ع) یا قطعه‌ای از ضریح حضرت رقیه است که در سال ۹۶ از طرف تولیت حرم به ایشان اهدا شده بود. اینها میراث معنوی و هدایای معنوی

مردم در آنجا متوسل به شهدا به ویژه حاج قاسم می‌شدند. گاهی التماس میکردند یک تکه نخ از پرچم و فرش بگیرند و با خودشان به عنوان تبرک به شهرشان ببرند. این‌ها رفتارهای خاصی است که جز در اماکن متبرکه نمی‌بینیم. یا خانواده‌ای را دیدیم که در زیر باران پشت در بیت‌الزهررا (س) نشسته بودند و منتظر بازگشایی آن بودند تا ساعتی آنجا برنامه‌ی توسل ذکر داشته باشند. عزیزانی داشتیم که خطبه عقدشان را در بیت‌الزهررا و در جوار شهید گمنام بستند و زندگی مشترکشان را شروع کردند.

- برنامه‌ای بود که دوست داشتید برگزار شود و نشد؟

در ایام سالگرد دوم، ما به نکات بسیار مهم و ظرفی برای تداوم فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی بیت‌الزهررا (س) رسیدیم. در این ایام هم نیازهای بیت‌الزهررا (س) و هم جامعه را برای برنامه‌ی سال آینده و حتی در طول سال و مناسبت‌ها متوجه شدیم. البته هیچ برنامه‌ای بدون نقص نیست و برنامه‌ها هرچه گسترده‌تر و مخصوصاً در حیطه‌ی مباحث فرهنگی و مذهبی باشند ایراداتی دارند. این مسائل در جلسات نقد و بررسی که داشتیم و خواهیم داشت مورد توجه قرار گرفت.

- بسیار خب! ممنون از فرصتی که برای این گفتگو اختصاص دادید.



مهمان‌های از ۷ کشور به گلزار برای زیارت آمدند

مصاحبه با سردار حسنی سعدی

مسئول گلزار بین المللی شهدای کرمان

سلام و عرض ادب و تشکر بابت فرصتی که برای مصاحبه در اختیار قرار دادید. در خدمت شما هستیم تا از برنامه‌های دومین مراسم سالگرد شهید سلیمانی در گلزار شهدای بین المللی کرمان بفرمایید. با توجه به این که امسال محدودیت‌های کرونایی کم‌تر شده بود، برنامه‌های سالگرد چه تفاوتی در محتوا و قالب نسبت به اولین سالگرد داشتند؟

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام علیکم! خیلی خلاصه عرض می‌کنم دومین سالگرد با توجه به این که کرونا مقداری فروکش کرده بود و ضمناً تجربه‌ی اولین سالگرد را هم داشتیم به لطف خدا هم در اسکان زائران و هم در پذیرایی و موکب‌ها خیلی موفق‌تر عمل شد. موکب‌ها خیلی قوی پای کار آمدند. از میدان مشتاق یا شهدا تا گلزار، نمایی مثل راهپیمایی

همه‌ی دستگاه‌ها اطلاع داشته باشند؛ یک متولی که از همه مطالبه کند، جایگاه قانونی داشته باشد، امکانات را مدیریت کند و امکانات را اینجا بیاورد. مثلاً برای خدمات زیارتی، سیاحتی، خدمات فرهنگی، فروش محصولات فرهنگی و ... سازمان تبلیغات، ارشاد، آموزش و پرورش، همه‌ی مدرسه‌ها را بیاورند.

-ستاد برگزاری مراسم چنین جایگاهی نداشت؟

-ستاد می‌توانست خیلی قوی‌تر باشد. وقتی در یک روز از صبح تا ظهر ۱۵۰۰۰ چایی توزیع شده یا ظهر عاشورا ۱۰ هزار ناهار به تک تک مردم داده شده مشخص هست که از نظر آماری، مردم چقدر حضور پررنگی دارند. اما مسئولین و دستگاه‌ها آن طور که باید حضور ندارند. حالا ممکن است بعضی‌ها بهشان بر هم بخورد اما این واقعیتی است. خیلی بیشتر از این‌ها اینجا ظرفیت و کشش و جای کار و جاذبه هست. از فرانسه یک نفر بلند می‌شود می‌آید می‌گوید شما خیلی خوشبختی هستید. چون شما ژنرالی دارید که ما در کل فرانسه مثل او را نداریم. این حرف مشخص می‌کند اینجا چه جاذبه‌ای دارد. از مالزی شیعه می‌آید، می‌گوید به ما می‌گویند رافضی و ما را تکفیر می‌کنند و اینجا گریه می‌کند. برادران اهل سنت از اندونزی یا برادران اهل سنت حنفی از قزاقستان برای حاج قاسم

اینجا مثل ابر بهار اشک می‌ریزند.. خانمی از لندن می‌آید و می‌گوید من در عمرم حجاب نپوشیدم و فقط به خاطر حاج قاسم حجاب پوشیده است. این شواهد نشان می‌دهد خیلی ظرفیت فرهنگی هست. ما باید این ظرفیت را بیشتر باید هدایت کنیم حمایت و مدیریت کنیم و آن را توسعه بدهیم. دو سال گذشته و در نقشه‌ی گردشگری کرمان هنوز اسم حاج قاسم نیست. در حالی که از ۷۰ ملیت اینجا برای زیارت آمدند. ما رسماً نامه دادیم و گفتیم نقشه گردشگری را اصلاحیه و الحاقیه بزنید و گلزار شهدا را به عنوان یک مکان گردشگری مذهبی برای گردشگر نشان دهید.

-اقدامات خود گلزار برای تجهیز و مناسب‌سازی فضای گلزار برای مراسم می‌فرمایید؟

-گلزار شهدا بودجه‌ی ثابت و حامی مشخصی نداشته و متولیان‌ش باید کاسه دست می‌گرفتند و این و اون ور می‌رفتند تا پولی برای هزینه‌ها بگیرند. با این وجود حدوداً ۸۰۰ متر لوله‌کشی و کابل کشی زیر کف گلزار داشتیم. تمام کابل‌های هوایی و فیبر نوری و صوت و تصویر و برق و روشنایی را زیر زمین بردیم. حدوداً ۱۰ چشمی دوربین امنیتی برای سالگرد اضافه کردیم. برای سالگرد ۶ چادر ۱۲ متری و ۵ کانکس ۱۲ متری و کل حسینی‌های شهدا شامل طبقه‌ی همکف و اول و یک سوئیت ۸۰ متری را تجهیز کردیم. گرمایش و سرمایش و پتو و فرش و یخچال گذاشتیم و دو سالن هم از مهدیه‌ی مسجد امانت گرفتیم. گاهی حتی در یک شب ۸۰۰ زائر را اسکان دادیم. از ظرفیت موکبها هم استفاده کردیم. یک موکب از ماهشهر خوزستان آمده بود که خانه‌ای بزرگ در اختیارش گذاشتیم. اعضای این موکب، هر وعده ۲۰۰۰ غذا پختند و بین زائران حاج قاسم توزیع کردند. آقای طباطبایی مسئول موکب‌ها را هم از خراسان دعوت کردیم. این موکب، درکل ایام سالگرد روزانه چند هزار پرس غذا برای زائران حاج قاسم و مناطق محروم، تامین و توزیع کرده است. به موکب مس هم در طول سالگرد حدود ۱۰ روز امکانات و جا دادیم که در گلزار ساکن شده و برای استراحت زائران، پتو و تشک و متکا آورده. همینطور دمنوش و گاهی صبحانه به زائران داده است. بجز این هم خیلی از موکب‌ها را داشتیم که برای خدمت دهی به زائران آمدند. البته بعضی‌ها

کار تکراری داشتند. پذیرایی متنوعی نداشتند و مثلاً چند موکب چای داشتیم. برای سال بعد باید به این موکب‌ها جهت بدهیم و از آن‌ها بخواهیم خدمت خاصی ارایه بدهند و تکراری نباشد. مثلاً همه چایی ندهند. یکی میان وعده، یکی آب معدنی و ... توزیع کنند. ولی مجموعاً برنامه‌های خوبی بود. روز سالگرد به قدری جمعیت زیاد بود که صدقه می‌دادیم اتفاقی نیفتد. پشت بلندگو می‌گفتند لطفاً به سرعت حرکت کنید تا اتفاق خاصی نیفتد. جمعیت مثل سیل و مشابه راهپیمایی اربعین از ورودی گلزار می‌آمد و از خروجی، بیرون می‌رفت.

-با توجه به این حجم جمعیت چه تمهیداتی اندیشیده شده بود که سلامت و جان زائران تامین شود؟ از نظر مسیرها، ورودی و خروجی و ...

-یکی از مشکلات گلزار شهدا، جنگل قائم، مهدیه‌ی مسجد صاحب‌الزمان و پردیسان قائم، مسیرهای ورودی و خروجی هست. متأسفانه خیلی محدودیت داریم. عرض خیابان ورودی ۶ متری است. فرعی‌های خروجی ۳ متر عرض دارند. وضعیت

شما ژنرالی دارید که ما در کل فرانسه مثل او را نداریم

به نحوی است که دو تا ماشین به سختی از کنار هم رد می‌شوند. برای طرح جامع شهری، پیشنهادمان این هست که در راستای توسعه‌ی راههای ورودی و خروجی و برای افزایش معبرها و مسیرهای دسترسی به گلزار، کارشناسی، برنامه ریزی و اقدام کنند. الان خیلی محدودیت داریم. ۳ متر آن طرف‌تر گلزار، قبور مومنین هست و هیچ راه توسعه‌ای نداریم. آن سمت قبر یک مومن هست یک سال پیش دفن شده و این ور هم گلزار شهدا است وسطش ۳-۴ متر راه هست. فعلاً راهش این است همانطور که شهرداری امسال هم تا حدی اقدام کرد، یک پارکینگ بزرگ با امنیت کامل به ماشین‌های زائران، اختصاص بدهد و خط واحدها و دستگاههای خوردرویی ون، مسافر و زائر را به سرعت انتقال بدهند. به نحوی که همه‌ی زائرها بدانند ساعت حرکت دقیق ماشینهای حمل و نقل عمومی چیست. ضمن این‌که دوستان شهرداری خیلی خدمت

کردند و زحمت کشیدند، اما رسم نه چندان خوبی ایجاد شده که بخاطر مسائل امنیتی راه‌ها را مسدود می‌کنند. در حالیکه علاج، راه بستن نیست و مُسکن خیلی ضعیفی هست. یک بچه هم می‌تواند این کار را بکند. درعوض باید مسیر ورود و خروج را مدیریت کرد. توصیه این است که یک ورودی از میدان بیرم‌آباد، جنگل قائم و مسیر دوم کمربندی باشد و ماشین‌ها از پردیسان نیروی انتظامی و آرامستان و گنبد جلیبه خارج بشوند. باید تردد در مسیر را تسهیل کنند نه اینکه راه را ببندند. پیرمرد و پیرزن و بچه اعتراض می‌کنند چطور سر قبر شهیدم بیا عزیز فوت کرده‌ام بروم؟ شهرداری خیلی تلاش کرد اما باز هم جای کار دارد. وقتی یک هتل کوچک در مشهد، سرویس‌های با ساعت مشخص و با ایستگاه معین برای حرم دارد چرا در گلزار شهدای کرمان این اتفاق نیفتد؟ این هم باید در اینجا سنت و رسم شود. مثلاً ساعت‌های فرد از میدان شهدا سرویس‌ها حرکت کنند و ساعت برگشت هم مشخص باشد.

-برخوردهای دیگری داشتید که مردم به رویه‌ی کار و نحوه‌ی برگزاری مراسم انتقاد کنند؟

-مردم اعتراض زیادی نداشتند، اما انتظار داشتند فاصله‌ی سرویس‌های بهداشتی به گلزار نزدیکتر باشد که فعلاً برای ما مقدور نیست. نمی‌شود در مجاورت گلزار شهدا سرویس بهداشتی احداث کرد و این کار مشکلات بهداشتی دارد. نکته‌ی دیگر این بوده که زائران تقاضا داشتند اسکان اطراف گلزار می‌خواهیم و داخل شهر نمی‌خواهیم. زائر می‌گوید از اصفهان آمدم دعای ندبه و کمیل را اینجا باشم اسکان شما آن سمت شهر است و نصف وقتم را باید برای تردد در مسیر بگذارم. اشکال دیگری هم زائران مطرح می‌کردند؛ زائران توصیه داشتند در اصفهان برای شهید حججی شربتخانه راه انداختیم اما شما اینجا شربتخانه و چایخانه ثابت ندارید. مثل حرم امام رضا (ع) چایخانه وسط باشد که اگر زائر خسته می‌شود از آن‌جا چایی بگیرد. بعد روی نیمکت بنشیند و در حالی‌که نگاه به گلزار و مزار شهید سلیمانی می‌کند، چایی بخورد. تقاضای بعدی این بود که غرفه‌های فروش سوغات کرمان، در مجاورت گلزار باشد. الان باید فاصله‌ی زیادی برای خرید، طی کنیم. پیشنهاد این بود ای کاش

شهرداری این محصولات را توسط افراد منصف و منظم و مقید، درمجاورت گلزار توزیع می‌کرد و این انتظار بجایی بود. انتظار بعدی این بود که دوش حمام در محل باشد. زائری می‌گفت من راه طولانی از اردبیل آمدم و نیاز به حمام دارم. تقاضا دادیم اما انجام نشد. فعلاً دوش حمام در سرویس ها گذاشتیم اما مطلوب نیست. خواسته‌ی بعدی این بود ای کاش سنگهای قبور شهدا با رضایت خانواده ها و مسئولین تسطیح می شد تا در مراسم شلوغ ، بچه و بزرگ زمین نخورد . ممکن هم هست روی سنگ قبر شهید دیگری، پا بگذارند. می‌شود برای رفع این مشکل جاکفشی گذاشت که کسی با کفش نیاید. تقاضای بعدی این بود چرا جای ثابت برای امانتداری و اشیاء گمشده، راهنمایی زائر، مرکز مشاوره، اورژانس، انتظامات و خدمات مشابه مثل تاکسی تلفنی، عابریانک در محل نیست. **-به عبارتی جمعیتی و تقاضایی هست اما مسئولین باورشان نشده و نتوانسته‌اند خودشان را به حد انتظار برسانند.**

-جسارت نمی‌کنم اما بعضی از مسئولین فقط عکس می‌گیرند و می‌روند تا سالگرد بعدی.

-برای اینکه برنامه‌های سالگرد شهید سلیمانی صرفاً متمرکز بر ایشان نباشد و طبق آنچه خودشان هم انتظار داشتند فتح بابی باشد برای آشنایی با سایر شهدای گلزار چه تمهیداتی اندیشیده شده بود؟

-یکی از کارهایی که انجام میشد روایتگری سیار بود. راوی ما آقای عبدالعلی زاده، گزستانی و دیگران بود که راه می افتادند و یک کاروان کامل پشت سرشان بودند. با هم می رفتیم سر مزار شهید مغفوری، خلاصه‌ای از خاطراتشان را می‌گفتم و می‌رفتم سراغ مزار شهید علی ماهانی و بعد شهید طائی، اخلاقی، جاوید موسوی‌ها. شفیع‌ها، یزدانی، جمالی، بختیاری و خزائی و .. را معرفی می‌کردیم.

-راویان از خود گلزار بودند یا بنیاد حفظ آثار؟

-با هم کار می‌کردیم. تقاضا می‌دادیم آن‌ها هم می‌فرستادند. خودمان هم بودیم. از هم جدا نیستیم. از دیگر کارها راه‌اندازی نماز جماعت و روایتگری بین دو نماز بود. از امام جمعه سوال کردیم می‌توانیم نماز جماعت داشته باشیم؟ مهدیه نماز دارد اما ۴۰تا پله دارد و افراد مسن نمی‌توانند بالا بروند. گفتند

اشکال ندارد. مسجد امام حسن عسکری قم ۶نماز جماعت دارد. حرم امام رضا (ع) هر رواقی نماز جماعت دارد. نماز جماعت گلزار هم بعضاً شب‌های پنجشنبه و جمعه تا ۷۰۰ نفر شرکت کننده دارد. بین دو نماز خاطرات دو دقیقه‌ای داریم مثلاًدر دو دقیقه شهید مرتضوی را معرفی می‌کنیم و بعد نماز دوم خوانده می‌شود. البته نماز جماعت در

یکی از جذاب‌ترین فعالیت‌های فرهنگی اینجا روایتگری است.

طول سال هم برگزار می‌شود. اگر هوا نامساعد باشد به حسینی‌ه‌ی شاهد می‌رویم. نسبتاً نماز خوبی است. یعنی نمازگزاران مسجد جامع کرمان شاید ۵۰نفر باشند اما اینجا شب جمعه تا ۷۰۰ نفر نمازگزار داشتیم و فرش کم آوردیم. از کارهای ثابت دیگر، رادیو گلزار بوده که قبلاً هم داشتیم اما در سالگرد تقویت شد. عصرهای پنجشنبه بخاطر مخاطب زیاد با سرود و روایتگری و مداحی و زیارت عاشورا از ۴عصر تا نماز برنامه داریم و مخاطب خوبی هم جلب می‌شود. دعای ندبه و کمیل هم با مهدیه‌ی مسجد صاحب الزمان هست که خدای نکرده شائبه‌ی دودستگی نباشد. برای جمعیت، صندلی می‌گذاریم و همه از صوت مهدیه استفاده می‌کنیم. البته روایتگری، ده برابر مداحی، زیارت عاشورا، سخنرانی، سرود و ... مخاطب دارد. برای یک کاروان از یزد روایت می‌کردیم. وقتی تمام شد کاروانی از اصفهان می‌آمد، تمام که شد ورزشکاران می‌آمدند. یکی از جذاب‌ترین فعالیت‌های فرهنگی اینجا روایتگری است. میز نقاشی کودک هم سوره‌ی جالبی است. کودکان می‌آیند، نقاشی می‌کشند و وسایل نقاشی در اختیارشان قرار می‌گیرد و به بعضی‌ها جایزه می‌دهند. مادر می‌آید و می‌گوید: بچه‌ام من را از میدان رسالت می‌کشاند گلزار که برویم نقاشی کنیم و جایزه بگیریم. پنجشنبه‌ها میز نقاشی داریم. یکی از مشکلاتمان محدودیت مکان است. خادمین اینجا می‌گویند فضایی برای کار قرآنی و نقاشی با بچه‌ها داشته باشیم اما متأسفانه محدودیت مکان داریم. یکی از کارهای زیبا که سال گذشته در ماه رمضان انجام می‌شد و امسال هم باید انجام شود

جمع‌خوانی قرآن هست که ۳۰ جزء قرآن در ۲۹ روز ماه مبارک رمضان خوانده شد. هر روز برای ۱۰۰۰ نفر رهل و فرش و قرآن می‌گذاشتیم. مردم می‌نشستند و قاریان کشوری و برجسته‌ی استان هر کدام بخشی از جزء را در جایگاه می‌خواندند. مراسم با خاطره‌گویی شروع می‌شد و نهایتاً با نماز جماعت ختم می‌شد و دوستان عزیز پیشکسوت و بازنشسته‌ی سپاهی در تیپ حاج یونس زنگی آبادی زحمت می‌کشیدند افطار زائران و قاریان و نمازگزاران را تقبل می‌کردند. ژتون توزیع می‌کردند و غذاها را تحویل می‌دادند.

پخش زنده‌ی بعضی از برنامه های گلزار را هم در اینستاگرام داشتیم. خادمین لیالی قدر، پنجشنبه‌ها، سالگرد و اعیاد و ایام عزا را از طریق فضای مجازی پخش می‌کردند و بسیاری از شبکه‌ها و کانال‌ها و صفحات و فضای مجازی از کانال گلزار مطالب را برمی‌داشتند و انعکاس می‌دادند. تعداد مشاهده‌کنندگان زنده‌ی برنامه، عدد قابل توجهی بود. دو کانال فعال در ایثا و سرورش واتساپ به اسم وصل خوبان داریم و مرتب خاطرات، گزارشات و تصاویر را منتشر می‌کند. دوستان فعال هستند، تولید پادکست و کلیپ و محتواهای دیگر را انجام می‌دهند. خاطرات زیبا، شکار لحظه‌ها و زائران خاص را مرتباً منعکس می‌کنند. امکانات صوتی و تصویری گلزار، نسبتاً بد نیست. به لطف خدا دو دربین کانون خریداری شده. جا دارد الان تقاضا کنم داوطلبان خادم الشهداء افتخاری درخصوص

داوطلبان خادم‌الشهدا افتخاری درخصوص فضای مجازی تشریف بیاورند و مابه آن‌ها امکانات می‌دهیم

فضای مجازی تشریف بیاورند و ما به آن‌ها امکانات می‌دهیم تا در فضای مجازی فعال‌تر باشیم.

الان بالای ۳۰۰ خادم افتخاری داریم که شیفت‌بندی شدند و بدون یک ریال مزد و هیچ منتی، نظافت، غبارروبی و شستشو انجام می‌دهند. این خادمان، انتظامات هستند، زائر را راهنمایی می‌کنند و خدمت می‌کنند. گلزار حداقل ده تابلو رسمی در شهر دارد که آدرس سایت گلزار روی آن زده شده

که هرکس می‌خواهد بیاید و ثبت نام کند. برای جذب خادمین، ضوابطی گذاشتیم که از نظر سنی اشکال قانونی نداشته باشد، شرایط تحصیلی دارد و بعد از آن همگی دانه دانه مصاحبه و گزینش می‌شوند و شیفت بندی به آن‌ها اعلام می‌شود. به تازگی هیئت عزاداری شهدای گلزار هم راه اندازی شده . عصرهای جمعه ساعت ۸تا ۱۰ شب که فعلاً با مداحی حاج محمدرضا نظری در حسینی‌ه‌ی شهدا فعال هست و جوان‌های عزیز و ملخصی هستند که از مراسم استفاده می‌کنند.

-تاثیر مراسم سالگرد روی محیط فرهنگی و اجتماعی و حال و هوای اقشار مختلف مردم چه بود؟

-تغییر و تحول در انسان‌ها تدریجی و غیرمحسوس است. قطعاً جوانی که مثل ابر بهار سر مزار حاج قاسم اشک می‌ریزد باید بگوییم لااقل در حال تحول است و حداقل همین زمانی که اینجااست حال دلش خوب شده. باید بگوییم آرامش پیدا کرده و برای یکی دو ساعت به فطرت خدایی خودش برگشته . با چندین بار آمدن، پله پله به آرمانها و ایده‌آلهای دینی اش نزدیک می‌شود. ولی آمار قطعی نمی‌توان داد که مثلاً افرادی که گلزار می‌آیند ایکس درصد تخلفاتشان کمتر شده. کسی این کار را نکرده ولی قطعاً وقتی فردی می‌آید نذورات می‌دهد، توجه دارد و سخنرانی افرادی مثل آقایان عالی و ماندگاری و رفیعی و خاطرات معروفی و بقیه را گوش می‌دهد به همین اندازه رویش تاثیر می‌گذارد. کمترین تاثیراین است که ساعتی از فضای مادی احیاناً غبارآلود فاصله می‌گیرد و به فضای لطیف و سالمی می‌آید. در نتیجه حال دلش خوب می‌شود، آرامش می‌گیرد و لذت روحی می‌برد.



-خاطراتی

خاص از زائرین

و اقشار خاص که به

گلزار آمده‌اند دارید؟ به ویژه در مراسم

دومین سالگرد.

-خیلی زیاد هست. آخرین مورد را دیروز دیدم. آقایبی آمد گفت نذر دارم اما اسمم را نبرید. دو بچه‌ی کوچک داشت. یکی خودش بغلش بود یکی خانمش. گفت ما سال‌ها بچه‌دار نمی‌شدیم. پیش حاج قاسم داریم. آمدیم تشکر کنیم. گفت راهنمایی کن نذر را چطور ادا کنم. مورد دیگر خانمی بود که از منوجان آمد. اینقدر گریه می‌کرد که به هق هق افتاده بود. نمی‌توانست حرف بزند. بسته‌ی خرمایی جلویش گذاشتم. گفت می‌توانم تبرک ببرم؟ گفتم: ببر. گریه‌اش بند آمد گفت ۶ سال من بچه نداشتم آمدم سر مزار حاج قاسم دعا کردم. گفتم: حاج قاسم دعا کن خدا به من بچه بدهد . بچه‌دار شدم. الان آمدم تشکر کنم. خیلی از این موردها داشتیم. موارد کوچک زیاد داشتیم. مثلاً آقایبی آمد پرسید: تاکسی چطور بگیرم؟ گفتم تاکسی اینترنتی بگیر گفت گیر نیباد. گفتم: کجا می‌خوای بری؟ گفت: هتل پارس. جلوش وایسام گفتم: بیا با ماشینم بریم. گفت: بچه‌ها و خانواده‌ام هم هستند. گفتم: اونا هم بیان. گفت: معطل می‌شوی. گفتم: نه صبر می‌کنم بیان. ایستادیم تا خانواده‌اش

هم آمدند. در راه

گفت: نمی‌خواستم بگم ولی

الان میگم من یکساعت دنبال ماشین بودم. گیرم نمی‌آمد یه لحظه تو دلم گفتم حاج قاسمی که منو از شهر ری تا اینجا آورده ماشین هم برام پیدا می‌کنه. تا اینو گفتم شما جلو من وایسادی. خیلی از این موارد داریم.

همان‌های بین‌المللی بالغ از ۷۰ ملیت از ۷۰ کشور به گلزار برای زیارت آمدند. بیشترین زائران از جامعه‌المصطفی قم آمدند و کشورهای آفریقایی. اما از انگلستان و آمریکا و فرانسه هم زائر داشتیم. کشورهای خاورمیانه تماماً شرکت داشتند. از روسیه هم خبرنگار آمده زیارت و هم مستند آماده کرده و گزارش و مصاحبه و عکس و تصویر از کانال روسیه ۲۴ با چند میلیون بیننده پخش کرده و برای ما هم فرستاده است. مجموعاً ظرفیت خیلی بالا است و به لطف خدا تا الان خوب بوده. ای کاش مقداری مسئولین قوی‌تر پای کار می‌آمدند. اگر استان دیگری مثل اصفهان یا یزد بود بیشتر از ظرفیت استفاده می‌کردند.

صحبت پایانی اگر مانده نپرسیدم بفرمایید .

نه صحبتی نیست. تشکر می‌کنم.



حال و هوای مردمی گلزار شهدا

در طول برگزاری مراسم سالگرد اول و دوم شهادت سردار سلیمانی و نیز ایام شهادت ایشان در سال ۹۸، نیروهایی در گلزار شهدا برای گرفتن مصاحبه با مردم و ثبت و ضبط حال و هوای مردمی گلزار به صورت شبانه روزی مستقر بودند. آنچه از دریچه‌ی دید این نیروها مشاهده شده، سوژه‌هایی ناب و شنیدنی است. در کنار ثبت اقدامات نهادها و دستگاه‌های دولتی، ثبت تجربه‌های مردمی و باورها و عقاید آنان، نشانگر تعمیق باورها و عقاید انقلابی در بدنه‌ی عمومی جامعه است. در مصاحبه‌ای که با یکی از این نیروهای مستقر در گلزار داشتیم، گوشه‌ای از این صحنه‌های مردمی و همچنین بررسی مراسم سالگرد در گلزار شهدای بین‌المللی کرمان را خواهیم شنید.

-از زمان حضور خودتان در گلزار و استقرارتان بگویید.

یادم هست ۴۰ روز اول بعد از شهادت حاج قاسم را به صورت کامل با گروهی از افراد در گلزار بودیم. البته من چند روزی مشهود بودم و نبودم. برای شما از لحظه‌ای که آمدم را تعریف می‌کنم. گروهی از بچه‌ها مصاحبه می‌گرفتند. یک دوربین هم کلاً مستقیم روی مزار حاجی بود و از سنگ مزار حاج قاسم فیلمبرداری می‌کرد. ما با مردم معمولی مواجه بودیم و شخصیت‌های مطرح هم می‌آمدند. از لحظات اولیه که حاج قاسم را به خاک سپردند شخصیت‌ها هم آمدند. شخصیت‌های معروف بودند، مداح‌ها بودند. سالگرد اول مسئله‌ی کرونا پیش آمد. یک مدت آنجا بودیم. زمانی که مصاحبه می‌گرفتیم هوا بشدت سرد بود. آن موقع هنوز اتاکی هم برای استقرار نداشتیم. عید نوروز سال ۹۹ که شد هیچ مصاحبه‌ای نداشتیم. چون اصلاً مردم حضور ندارند.

-مردم نبودند یا مسیر بسته بود؟؟
- مسیر بسته بود. یادم هست فقط یک

ویژه برنامه از صداوسیما کرمان در حال ضبط بود. ما سال تحویل در گلزار کسی را مستقر نداشتیم. تا رسید به ۲۶ مرداد ۱۳۹۹ که در گلزار حضور پیدا کردم. اول هم در محیط باز مصاحبه می‌گرفتیم. هوا هم به شدت گرم بود. بیشتر با کرمانی‌ها دیدم.

-حال و هوای گلزار قبل از شهادت با بعد از آن چه تفاوتی داشت؟ از جهت حال و هوای معنوی، واکنش مردم، طیف‌هایی که می‌آمدند، تجهیزات و ...؟

- پیش از تدفین حاج قاسم در گلزار، گلزار خلوت‌تر بود و می‌شد خلوتی با شهدا داشت. شب‌های پنجشنبه تا دو نصفه شب می‌شد تنها بین قبور شهدا نشست. اما بعد از شهادت حاج قاسم لحظه‌ای نمی‌بینید که هیچ کس نباشد. حداقل یکی دو نفر زائر هست. اوایل نیروهای بسیج هم نبودند و بعدها برای تامین امنیت اضافه شدند. نکته‌ی دیگر این که قبلاً از شهرهای دیگر اصلاً مسافر نداشتیم. فقط چهارشنبه‌ها که برنامه‌ی غبارروبی بود جوان‌ها برای نظافت می‌آمدند. اما الان خیلی فرق کرده و از کشورهای مختلف، ملیت‌های مختلف و حتی ادیان مختلف زائر در گلزار شهدا داریم. مسیحی و زرتشتی هم حتی بین زائران هست. آدم تعجب می‌کند که آن‌ها دیگر چرا

مسیحی و زرتشتی هم حتی بین زائران هست. آدم تعجب می‌کند که آن‌ها دیگر چرا آمده‌اند؟

مصاحبه می‌گرفتم. اوایل کار مصادف بود با به محرم و صفر.. با این که بشدت هوا گرم بود و کرونا هم بود، مردم آن‌جا حضور پیدا کردند. بعد از آن دوباره سرمای خیلی شدیدی پیش آمد. جشن تولد حاج قاسم حضور داشتم گزارش گرفتیم. روزهایی هم بود که هیچ کس نبود از بس هوا سرد بود. حتی نم برفی هم می‌بارید. از سال تحویل تا ۱۲ فروردین ۱۴۰۰ هم در گلزار حضور داشتم. اتفاق‌های زیادی در این مدت



تابلو اعلانات منبر گذاشته بودند و یکی از آن‌ها مردم را دعوت می‌کرد بیاین ما منبر داریم. جا به جا هم آتش برای گرم کردن مردم در مسیر روشن بود. روزهای نزدیک سالگرد دوم، اینقدر باران باریده بود که وقتی خواستم از خانه بیایم بیرون گفتم حتماً کسی نیامده اما مردم انگار نه انگار در مسیر ایستاده بودند.

-سوژه‌ی خاصی از مصاحبه‌های امسال یادتان هست؟

-جذابیت مصاحبه‌های امسال از زمانی شروع می‌شود که وارد موبک بین‌المللی جهانمرد شدم. از در که وارد می‌شدی با گل‌های ترنگس روبرو می‌شدی. یک موبک از بچه‌های خوزستان بودند. تعداد شاخه‌های گل ترنگس هم عدد خاصی بود. از یکی از شهرستان‌هایشان خریده بودند و زائران که وارد می‌شدند به آن‌ها هدیه می‌دادند. جلوتر قهوه‌های مسیر کربلا بود.

-شما خودتون پیاده‌روی اربعین بودید؟

-۲بار رفتم
-حال و هوا چه تفاوتی با کربلا داشت؟
-دقیقاً مثل همان‌جا بود. غیر این که زبانشان را می‌فهمیدی. تمام کسانی که از طریق شهدا آمده بودند می‌گفتند ما فکر می‌کنیم آمدیم پیاده‌روی اربعین و کربلا. یعنی واقعاً بدون اینکه در دهانشان

هم شبیه کربلا بود اما این مسیر در سال دوم شدیداً به مسیر پیاده‌روی اربعین، شباهت پیدا کرده بود.

-سال اول هم موبک‌ها بودند؟
-بله اما به این تعداد و اندازه نبود. امسال، شهرداری مسیر را آسفالت کرد و موبک زدند. قسمت پیاده‌رو، از شهرهای مختلف موبک زده بودند. جالب است موبک‌هایی

اینقدر باران باریده بود که وقتی خواستم از خانه بیایم بیرون گفتم حتماً کسی نیامده اما مردم انگار نه انگار در مسیر ایستاده بودند.

که نزدیک میدان قائم بود سفارشی بودند یعنی آدم‌های پارتی کلفت‌تری بودند اما موبک‌های ابتدای مسیر، رونق بیشتری داشتند. هرچی که فکر کنید پذیرایی بود جای و دمنوش و روغن جوشی و آش‌های مختلف و غذا و حتی زلویا و بامیه و فست‌فود! این از باب خوراکی. موبک‌های کتاب هم بود که بچه‌های مقرر کتاب بودند. یک موبک مخصوص طلاب هم بود که همان نزدیک میدان و نزدیک

که کلانتری رفتیم.»
-در سالگرد دوم چه نکاتی مشاهده کردید که نسبت به قبل تفاوت داشت؟

-اجازه بدهید پاسخ سوالتان را از دریچه‌ی فضای فیزیکی گلزار و مباحث رسانه‌ای بگویم. از نظر من که در بحث رسانه کار می‌کنم، هم در سالگرد اول و هم دوم، گروه‌های مستندسازی و کلیپ‌سازی از کشورهای مختلف و ایران مانند شبکه‌ی العالم حضور پیدا می‌کردند. شبکه‌ی کرمان در سالگرد اول حضور پررنگ‌تری داشت. سالگرد دوم فقط خبرنگار را در زمان حضور آقای قالیباف دیدم. سالگرد دوم به نحوی جبران سالگرد اول بود. حتی خود مردم می‌گفتند سالگرد اول نتوانستیم بیاییم امسال آمدیم. کاروان‌هایی از اصفهان، بندرعباس و خیلی از مشهد و اصفهان می‌آمدند. سال اول اجازه‌ی اسکان دادن نداشتیم. امسال در بیت‌الجواد، حسینیه‌ی شهدا و سوله‌ها در حوالی گلزار اسکان مسافر انجام شد. عده‌ای در حسینیه‌ی شهدا روی قبور قالی انداختند و بچه‌های معراج شهدا و آقای گزستانی، حضور پررنگی داشتند. شباهت دیگر مسیری بود که به عنوان طریق‌الشهدا نامیده شده و مردم بخاطر منع تردد خودروها از آن پیاده می‌رفتند. سال اول



تهران هم دیدم. اما پدرش می‌گفت گریه می‌کرده و می‌خواسته برای سالگرد کرمان باشد. در گلزار هم خیلی گریه می‌کرد. اگر عکس‌هایش را ببینید، نسبتاً با حجاب هست. برخورد دیگری هم با خانمی داشتم که اصالتاً ایرانی و مقیم انگلیس بود. می‌گفت اولین بار هست که روسری سر گذاشتم. باهاش مصاحبه کردم گفت: «می‌خوام نماز بخونم می‌شه بگی چجوری وضو بگیرم و نماز بخونم؟» تا این حد بلد نبود. حتی وقتی سجده رفت مقنعه از سرش افتاد. به احترام حاج قاسم حجاب گذاشته بود. یک خانم دیگر بود سر مزار حاجی کاملاً روسریش افتاد. گفتم نکند از این‌هایی هست که پول می‌گیرند تا هنجار شکنی کنند. رفتم جلو. گفتم: «سلام ممکنه یه مصاحبه با ما بکنی؟»

قبول کرد و برخلاف ظاهرش، درون خیلی مذهبی داشت. خیلی خوب درمورد حاج قاسم حرف زد. بعد چیزی گفت که خیلی به هم ریختم. گفت: «هر عقیده‌ای دارین برای خودتون نگه دارین.» من فکر کردم دارد به ما چادری‌ها می‌گوید که اینقدر امر به معروف نکنید. بعد گفت: «من سر این موضوع دعوا کردم.» گفتم: «با کی؟» گفت: «با دوست صمیمی‌ام سر حاج قاسم و دفاع از او بحثمون شده. حتی تا حدی

نشود. مدتی در فضای مجازی از هم بی‌خبر بودیم. یک روز پیام داد گفت ببخشید مدتی نبودم. بعد فیلمی برایم فرستاد و گفت ما همان‌هایی هستیم که اخبار ۲۰:۳۰ ما را نشان داد. گویا برای رای دادن در انتخابات ریاست جمهوری به محل رای‌گیری رفته بودند که توسط ضدانقلاب مورد توهین و تهدید قرار

می‌گفت اولین بار هست که روسری سر گذاشتم. باهاش مصاحبه کردم گفت: «می‌خوام نماز بخونم می‌شه بگی چجوری وضو بگیرم و نماز بخونم؟»

می‌گیرند. خیلی متحول شده بود. اساس وجودش درست بود. حتی در اینستاگرام درمورد حاج قاسم و سردار حاجی‌زاده وضعیت می‌گذاشت؛ کاری که ماها جرات نمی‌کنیم. چون یک بار صفحه‌ی من را مسدود کردند. ولی او راحت عکس حاج قاسم و رهبر می‌گذاشت.
-فقط به نیت مراسم سالگرد کرمان آمده بود؟
-بله. البته عکس‌هایش را در مشهد و

آمده‌اند؟ اهل سنت هم بین زائران بودند و در نتیجه‌ی وجود مزار حاج قاسم در گلزار، وحدتی بین مذاهب هم ایجاد شد. اگر سالگرد اول را بخواهیم با دومین سالگرد مقایسه کنیم سالگرد اول بخاطر کرونا خیلی محدود و نصفه شب برگزار شد. اما سالگرد دوم در گلزار جای سوزن انداختن نبود و بشدت شلوغ بود. اگر می‌خواستی از یک سمت به سمت دیگر گلزار بروی خیلی طول می‌کشید.

-به حضور ادیان مختلف اشاره کردید. آیا این افراد ایرانی بودند یا غیرایرانی؟

-با کسی صحبت کردم که اصالتاً ایرانی بود. مردی مسیحی بود. اول قبول نکرد مصاحبه کند. رفت و روز بعد برای مصاحبه آمد. گفت من اصلاً سال‌ها در جنگل زندگی می‌کردم. آدمی بود که ظاهر عجیب و موهای بلندی داشت حتی اول فکر کردم یهودی است. کیفش را که باز کرد یک انجیل و یک قرآن به زبان انگلیسی داشت.

خیلی از این شخصیت‌ها داشتیم. مورد دیگر پدر و دختری از کالیفرنیا بودند که پدر، اصالتاً تهرانی و دختر، متولد کالیفرنیا و دانشجوی پزشکی بود. وقتی دختر را دیدم چادر سرش بود. با هم دوست شدیم. اول نگران بود مصاحبه‌اش پخش

بگذاریم دریافت خودشان بود.

-بقیه‌ی موکب‌های بین‌الملل چی بودند؟

-بقیه، موکب‌های فرهنگی از یمن، ترکیه، (هم شیعه و هم سنی)، امارات و ... بودند. محل اسکانی برای خانم‌ها داشتند و مترجم همراهشان بود و با هم تعامل می‌کردند.

-محتوای موکب‌هایشان چه بود؟ پذیرایی بود یا چیز دیگر؟

-میز و صندلی چیده بودند مثل مسیر کربلا که کشورهای مختلف می‌نشینند و بحث مقاومت و حاج قاسم و کارهای او برای گروه‌های مقاومت را با هم داشتند. مستند و فیلم ارایه می‌دادند. یک غرفه هم عراقی‌ها برای بچه‌ها داشتند. نیروهای جامعه‌المصطفی هم خیلی فعال بودند. مثلاً طلبه‌ی هندی بود که برای تحصیل آمده بود و یا از پاکستان بودند. حتی افرادی بودند که در کشورشان، ۷ سال زندانی سیاسی بودند و می‌گفتند اجازه‌ی مصاحبه نداریم وگرنه در کشور خودشان دچار مشکل می‌شدند. البته چون به زبان خودشان بود، من کامل محتوای مصاحبه‌ها را دریافت نکردم. ولی حاج

قاسم را همه می‌شناختند و مورد احترامشان بود.

-فکر می‌کنید چه عاملی این همه آدم‌های مختلف که در نگاه اول با هم بنظر می‌رسد هیچ سنخیتی ندارند را در گلزار شهدا دور هم جمع می‌کرد؟ از خانمی که شالش می‌افتاد تا خانم چادری از کالیفرنیا تا افراد کشورهای دیگر. چی آن‌ها را دور هم جمع می‌کرد؟

-قطعاً آدم‌ها نمی‌توانند یک نفر را اینقدر بالا بیاورند. ما اشخاص مهم در جامعه

اگر نامزد انتخابات می‌شدرای می‌آورد، اما این کار را نکرد و گفت: «من نامزد گلوله‌ها هستم.»

زیاد داشتیم. هر قدر هم برای آن‌ها تبلیغ کنیم یا طرف بخواهد خودش را خوب نشان بدهد و محبوبیت بگیرد این میزان از محبوبیت حاج قاسم، خارج از اراده‌ی انسانی بود. قدرت الهی بود. چی می‌شود که خدا یک آدم را اینقدر عزیز می‌کند.

کسی که برای خدا کار کند، خدا محبتش را در دل مردم قرار می‌دهد. صداقت حاج قاسم خیلی موثر بود. می‌توانست بعد از بازنشستگی خانه بنشیند یا اگر نامزد انتخابات می‌شد رای می‌آورد، اما این کار را نکرد و گفت: «من نامزد گلوله‌ها هستم.» در مقابل دشمن هم که با جذب و جدیت برخورد می‌کرد. مردم وقتی صداقت را در مسئولی ببینند او را دوست دارند.

-حتی اگر ولایت فقیه را قبول نداشته باشند.

-بله دقیقاً. پسر جوانی را دیدم که با دوستش آمده بود. از او خواستم مصاحبه بدهد گفت: «نه. من اصلاً هیچی از این مسایل را قبول ندارم.» گفتم: «پس چرا آمدید؟» گفت: «من کرمانی نیستم. دوستم می‌خواست این شهر را نشان من بدهد. از من خواست برویم پرديسان قائم و تا اینجا هم آمدم.» این جوان تا لحظه‌ی آخر حاضر نبود قبول کند که تحت تاثیر قرار گرفته اما فقط یک جمله گفت که وقتی این همه آدم کسی را دوست دارند معلوم است آدم خاصی بوده.

-دوستش هم مثل خودش بود؟

-نه دوستش حاجی را قبول داشت و می‌خواست او را به این سمت بکشد.

-این حرف‌ها نشان می‌دهد ظرفیت مردمی خوبی برای این حوزه وجود دارد و برای برگزاری مراسم بهتر، هنوز جای کار هست. از نظر شما چه معایبی وجود داشت که باید برطرف شود؟

-البته من خودم در لحظه‌ی سالگرد گلزار نبودم، اما در کل در طول مسیر خیلی کار شده بود. تابلوها و موکب‌ها بجا بود. خیلی مسایل را پیش‌بینی کرده بودند. مثلاً شهرداری تیر چراغ برق استفاده کرده بود تا روشنایی بیشتر شود. فقط سوالي برایم پیش آمد که چرا برای گلزار، در ورودی بزنند و سالگرد خصوصی بگیرند که البته در این مورد خیلی انتقاد شد. مورد دیگر، مشکل اسکان و خدمات بهداشتی است. مثلاً سرویس‌های بهداشتی پارکینگ و مهدیه در ساعاتی خاص بسته بود. از سمت باب‌الحسین در مسیری باید پیاده می‌رفتم تا برسیم و ۷-۸ سرویس بهداشتی نامناسب بود. پیرزنی بود که برای راه رفتن مشکل داشت. برای استفاده از آب شرب، مشکل وجود داشت. برای گرمایش، سال

اول هیچ فکری نشده بود اما امسال سمت آقایان یک سیستم گرمایشی بود. سال اول برای بارش باران، فکری نشده بود اما سال دوم چترهایی که در حرم‌ها هم هست گذاشته بودند. خودروهای مسافربر کوچکی که از مشهد گرفته بودند هم بود اما در ساعاتی وجود نداشت. لازم است برای بهبود شرایط از تجربیات آستانقدس مشهد استفاده شود و خادم‌ها بیشتر توجه شوند وحتی زبان‌های دیگر را هم

فقط یک جمله گفت که وقتی این همه آدم کسی را دوست دارند معلوم است آدم خاصی بوده.

بلد باشند. گاهی ناهماهنگی میان گلزار و مهدیه خیلی به چشم می‌آمد. مثلاً دو صوت نماز بود که حتی خانمی اعتراض کرد و دیگر تکرار نشد. مشکل دیگر هم پخش صوت همیشگی در گلزار بود و لحظه‌ای برای خلوت وجود نداشت مگر یکی دو ساعت. این صداها حتی گاهی

مانع برنامه‌های مردمی بود. البته شاید هم در برنامه‌ها از گروه‌های مردمی دعوت می‌شد.

-یک انتقادی هم که بود قرار دادن پایه‌ی چترها روی سنگ مزار بعضی شهدای دیگر بود.

-بله این مشکل هم بود. البته یادم نیست خانواده‌ش شهیدی اعتراض کرده باشد. مشکل دیگر این بود که گاه وقتی مسئولی می‌آمد، مردم معمولی را از سر مزار سردار بلند می‌کردند تا او زیارت کند. این خیلی معضل بود. حتی گاهی برای مستندسازی محوطه را می‌بستند. چون زائری می‌آمد می‌گفت من از راه دور هستم و فقط همین یک ساعت را وقت دارم تا در گلزار بگذارم.

خانم مستندسازی از اصفهان آمده بود می‌گفت در گلزار بی‌نظمی بصری زیادی وجود دارد. چرا این همه خیمه زده شده. البته ما بیشتر نقد کردیم. فرصتی باشد تا از محاسن برنامه‌های گلزار هم بگوییم.

-توصیفاتان از حال و هوای مردمی، تمام محاسن کار بود. ممنون از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید.





بخشی از موزهی دفاع مقدس که قرار نبود دیده شود

گپ‌وگفتی با جناب آقای محمدرضا مغفوری مدیریت موزهی دفاع مقدس کرمان درمورد مراسم دومین سالگرد شهید حاج قاسم سلیمانی

-سلام و عرض وقت بخیر. ابتدا ممنون می‌شوم معرفی کوتاهی از خودتان داشته باشید. البته شما معرف حضور هستید.

-بسم الله الرحمن الرحيم. سلام. محمدرضا مغفوری هستم. در حال حاضر مدیریت موزهی دفاع مقدس کرمان را به عهده دارم. **- درمورد بخش جدیدی که با عنوان تالار سردار دل‌ها به موزهی دفاع مقدس اضافه شده توضیحی بفرمایید که از کی شروع به کار کرد و چه مدت طول کشید تا مراحل طراحی و ساخت این بخش، اجرایی بشود؟**

- بعد از شهادت سردار سلیمانی پیگیر بودیم و با مسئولین صحبت کردیم که فکری

خرداد ماه سال ۱۳۷۷ بود که همزمان با اجرای کنگرهی سرداران و هشت هزار شهید استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان، باغ موزهی دفاع مقدس کرمان با پیگیری سردار شهید سلیمانی افتتاح شد. با همان معماری و طراحی خاصی که شکل گل لاله را تداعی می‌کند. اما این باغ موزه بعد از ۱۳ دی ۱۳۹۸، یک بخش کم داشت؛ بخشی که از خود «شهید سلیمانی» بگوید. هرچند خودش در زمان حیات دنیایی‌اش هیچ وقت رضایت نداشت از او رد و نشانی در این موزه باشد... به همان سبک و سیاق گمنامی و این که «باید به این بلوغ برسیم که نباید دیده شویم.» اما حالا بعد از شهادتش، خدا عزیزش کرده و خیلی‌ها می‌خواهند او را و زندگی‌اش را و تلاش‌هایش را ببینند. تالار جدید «سردار دل‌ها» پاسخی است به همین خواسته‌ها. البته با یک شرط و آن هم این که او را به قول رهبرمان، به چشم یک «مکتب» ببینیم؛ مکتب پیروی از ولایت.

داده می‌شود. به محض شنیدن این خبر، تالارهایی را که برای بخش جدید در نظر گرفته بودیم خالی کردیم تا به نحوی متولیان امر، در عمل انجام شده قرار بگیرند!

- کارهای اجرایی مربوط به این آماده‌سازی به چه نحو انجام شد و کی به پایان رسید؟

تالار هفتم (شهدا) و ششم (پیروزی) باید ادغام می‌شد. کار شروع شد و شب‌ها تا دیروقت و از صبح زود مشغول کار بودیم. همزمان در کارگاه‌ها طراحی‌ها در حال ساخته شدن بود و سفارشات خرید هم پیگیری می‌شد. نهایتاً یک روز قبل از

بیش از ۱۰-۱۵ کاروان بین‌المللی ۱۵ نفر به بالا هم از کشورهایمانند ترکیه، افغانستان، پاکستان، آذربایجان و... از موزه و بخش سردار دل‌ها بازدید کردند

سالگرد شهادت حاج قاسم، کار طراحی و اجرای تالار سردار دل‌ها تمام شد. ۱۳ دی سردار سلامی تشریف آوردند و تالار را رسماً افتتاح کردند.

- درمورد آمار بازدیدکننده‌ها بعد از افتتاح بخش جدید و تغییرات احتمالی آن بفرمایید.

تالار سردار دل‌ها از دومین سالگرد حاج قاسم شروع به کار کرد و الان بازدیدکننده‌های زیادی دارد. در طول این چند وقت که تالار اضافه شده، مسافران راهیان نور سردار سلیمانی که برای زیارت گلزار شهدا می‌آیند، زمانی هم برای بازدید این بخش و موزهی دفاع مقدس اختصاص می‌دهند. از فاصله ۹ تا ۲۵ دی که بیشترین زائر را داشتیم، حدود ۳۵۰۰ نفر زائر کاروانی از شهرستان‌ها و نقاط مختلف ایران مانند گلستان، تبریز، خراسان‌های شمالی و جنوبی و... به موزه آمدند. البته اگر بازدیدکننده‌های کرمانی را اضافه کنیم آمار بیش از این‌ها می‌شود. همچنین بیش از ۱۰-۱۵ کاروان بین‌المللی ۱۵ نفر به بالا هم از کشورهایمانند ترکیه، افغانستان، پاکستان، آذربایجان و... از موزه و

بخش سردار دل‌ها بازدید کردند که در دفتر یادبود موزه هم یادداشت‌هایی نوشته‌اند. سعی کردیم مخصوصاً مهمان‌های خارجی حتماً در این دفتر یادداشت بنویسند.

- برای طراحی موزه، از ابتدا چه محتواها و قسمت‌هایی مدنظر بود؟

- از ابتدا بنا بر این بود ۴ مرحله از سیر زمانی سردار سلیمانی در تالار سردار دل‌ها به نمایش گذاشته شود. در حال حاضر هم این کار در قالب تصویر، متن و فیلم صورت گرفته است. بخش اول شامل: نوجوانی و جوانی و ورود به کرمان، ورود به سپاه، فرماندهی نیروهای کرمان و پایان جنگ می‌شود. مرحله‌ی دوم بحث تأمین امنیت جنوب‌شرق و مبارزه با اشراک بود که بعد از پایان جنگ، حاج قاسم نقش مهمی در این زمینه داشت. سومین مرحله ورود به سپاه قدس و مبارزه با داعش و تشکیل جبهه‌ی مقاومت بود که مسئله‌ی مجاهدت‌های ایشان در افغانستان، سوریه و عراق در این قسمت می‌گنجد. آخرین بخش هم درمورد شهادت سردار سلیمانی، عکس‌هایی از محل شهادت که آخرین درجه از یک سرباز ولایت هست و نهایتاً هم عکس‌هایی از تشییع سردار در شهرهای مختلف عراق و ایران به نمایش گذاشته شده است.

بخشی هم با عنوان حاج قاسم و ولایت و همینطور ولایت و حاج قاسم در میانه‌ی این بخش‌ها گنجانده شده است. در این قسمت صحبت‌هایی که امام خامنه‌ای درمورد حاج قاسم داشتند و همین‌طور صحبت‌های شهید سلیمانی درمورد ولایت فقیه و امام خامنه‌ای در قالب جملات زیبایی به نمایش درآمده است. بخش‌هایی از وصیت‌نامه‌ی سردار که به درد همه‌ی جامعه هم می‌خورد نیز روی دیوارها نشان داده شده است. در تالار شهدای سابق که بازطراحی شده است حجمی در وسط می‌بینیم که شامل عکس حدود ۱۷۵ شهیدی است که سردار سلیمانی عکس آن‌ها را در دو قاب عکس در دفتر خود داشته و هر روز قبل از شروع به کار اول عکس این شهدای دفاع مقدس را زیارت می‌کرده.

- کتاب‌هایی که روی دیوار این بخش، دیده می‌شود چه جایگاهی در این

موزه دارد.

اولین کنگره‌ی سردار شهید کرمان و سیستان و بلوچستان که برگزار شد خود سردار سلیمانی روی فرآیند تدوین کتاب‌ها نظارت داشته و ابتدای هر کتاب، یادداشتی نوشته‌اند. به همین دلیل این کتاب‌ها را هم در موزه جاگذاری کردیم.

- فرمودید که تالار سردار دل‌های موزه، بخش‌های مختلف دارد. بازدیدکننده‌های داخلی و بین‌المللی به کدام قسمت بیشتر توجه و علاقه نشان می‌دهند و با کدام محتوا بیشتر ارتباط می‌گیرند؟

- به طور کلی بازدیدکننده‌ها مختلف هستند، اما عموماً با همین بخش سردار دل‌ها ارتباط می‌گیرند. در خود این بخش هم بیشتر با مباحث دفاع مقدس و همین‌طور بخش مبارزه با داعش ارتباط برقرار می‌کردند.

- در طول برگزاری مراسم دومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی، کاروان‌ها بازدیدهایی از گلزار شهدا و بیت‌الزهرا داشتند. این کاروان‌ها و سایر زائران، چطور از موزهی دفاع مقدس و بخش سردار دل‌ها مطلع می‌شدند و برای بازدید می‌آمدند؟ آیا از طریق سازمان‌ها و ارگان‌ها هماهنگی صورت می‌گرفت یا خودشان مطلع می‌شدند؟

- خیلی از کاروان‌هایی که برای بازدید

راویان شهدا را از زبان حاج قاسم معرفی می‌کردند و فقط درمورد حاج قاسم صحبت نمی‌شد

از گلزار شهدا و زیارت مزار شهید سلیمانی می‌آمدند، با ما هماهنگ می‌کردند و ما از راهنما و راویانی که داشتیم برای کاروان‌ها استفاده می‌کردیم و در هر اتوبوس یا کاروان یک راوی می‌گذاشتیم. کاروان‌های خودجوش مثل ادارات و... در گلزار شهدا با موزه آشنا می‌شدند. چون راویان مستقر در گلزار، در مورد این مکان صحبت می‌کردند. حتی خیلی از کاروان‌ها که می‌خواستند سفرشان هم گردش‌ی باشد هم زیارتی و در



- حال و هوای موزه و بازدیدکننده‌ها قبل و بعد از اضافه شدن تالار سردار دل‌ها به چه نحو بود؟

- حاج قاسم مال کرمان نبود و شخصیتی بین‌المللی بود. کرمانی‌هایی که قبلاً از طرف مدرسه و اداره آمده بودند هر وقت به تالار شهدا و بخش حاج قاسم می‌رسند ناخودآگاه، زانو می‌زنند و منقلب می‌شوند. انگار در این دو بخش هست که آن چه که باید را از موزه می‌گیرند. در واقع مدت زمان بیشتری را می‌گذارند.

- از نظر کمی چه تغییری در آمار

به تالار شهدا و بخش حاج قاسم می‌رسند ناخودآگاه، زانو می‌زنند و منقلب می‌شوند. انگار در این دو بخش هست که آن چه که باید را از موزه می‌گیرند.

مقدس هم می‌شود. چند بلبورد در سطح شهر برای تبلیغات و تابلوهای ورودی‌های شهر مثل پارک مسافر برای خوشامدگویی به مسافران و تبلیغ موزه داشتیم و امسال هم همین کارها با هماهنگی شورای شهر مدنظر خواهد بود.

- بسیار عالی! ضمن آرزوی موفقیت و سلامت، از وقتی که اختصاص دادید

- قرار هست این تالار گسترش پیدا کند؟

- مسئولین، هنوز هم پیگیر موزهی مجزا برای حاج قاسم هستند. اما عزیزان طراح، قول داده‌اند بخش‌هایی به این تالار اضافه کنند که در حال طراحی است. همین‌طور امکانات و تجهیزات دیگری هم باید اضافه شود.

- برای مسافران نوروزی برنامه‌ی خاصی دارید؟

- مطابق سال‌های گذشته پیگیر برپا شدن موزهی مسافری و اصلاح آن هستیم. با سازمان‌هایی مثل شهرداری و میراث فرهنگی مرتبط هستیم. در این راستا تصاویری که در سطح شهر از نقاط دیدنی زده می‌شود، شامل موزهی دفاع

بازدیدکننده‌ها بعد از افزودن بخش «سردار دل‌ها» ایجاد شد؟

- در حالی که مراسم سالگرد تمام شده است هنوز کاروان‌های بازدیدکننده داریم. به خاطر همین که مخصوصاً از شهرستان‌های اطراف زائر داریم روزهای پنجشنبه و جمعه ساعت کاری را از ۸ صبح تا ۸ شب یکسره قرار دادیم. الان هم اگر آخر هفته شب‌ها به محل موزه بیایید کمتر از ۱۰-۱۲ اتوبوس دم در نمی‌بینید؛ اتوبوس‌هایی که بازدیدکننده‌ها را آورده‌اند.

خود شما بیشتر با کدام بخش تالار سردار دل‌ها ارتباط گرفته‌اید؟

- چون در دوران دفاع مقدس و تامین امنیت جنوب‌شرق با هم بودیم، بیشتر با همین دو بخش ارتباط می‌گیرم. اما عزیزانی که در بخش برون‌مرزی با حاجی بوده‌اند با این بخش بیشتر ارتباط می‌گیرند. حتی برای ما خاطره می‌گویند که ثبت کنیم.

و

همین

جا در تالار، صدا

و سیما از ایشان مصاحبه

گرفت. نکاتی ضروری درمورد موزه

هم به ما گوشزد کردند که اعمال کنیم.

- حال و هوای منوی خانواده در بازدید از موزه به چه نحو بود. چون شخصاً وقتی در برابر تصویر سه بعدی حاج قاسم درمورد سخنرانی قرار گرفتیم، احساس کردم خود ایشان مقابلم هستند.

- این تصویر سه بعدی یک کار ابتکاری بود و همه مخصوصاً خانواده شوکه شده بودند. فیلم نمایش داده شده، سخنرانی آخر حاج قاسم در ضیافت ماه رمضان با جاماندگان لشکر ۴۱ ثارالله بود. در اینجا همان فیلم سخنرانی به صورت سه بعدی پخش می‌شود.

- حاج قاسم هیچ وقت صحبت کرده بودند کاش من هم شهید شوم و در این موزه باشم؟

- حاج قاسم خودش بانی موزه بود و در چیدمان موزه هم نظارت داشت، اما از خودش هیچ چیزی نداد برای موزه. فقط با ترفندهای خاصی سه مدال از ایشان گرفتیم و خود ایشان هم راضی نبود. در صحبت‌هایی که می‌کردند هم رغبتی به این کار نشان نمی‌دادند. این رفتارشان طبق همان صحبتی بود که باید به این بلوغ برسیم که نباید دیده شویم، آنکس که باید ببیند می‌بیند. تا وقتی که زنده بودند هیچ مدرک و سندی از خودشان برای نمایش در موزه به ما ندادند. بعد از شهادتشان این جرئت را به خودمان دادیم که در مورد ایشان، بخشی در موزه داشته باشیم و وظیفه‌ی ما هم بود.

قاسم

معرفی می‌کردند

و فقط درمورد حاج قاسم

صحبت نمی‌شد. حتی اگر به سمت ماهان می‌رفتند شهدای ماهان را معرفی می‌کردند. حتی اردوهای زیادی به زنگی آباد داشتیم که شهید زنگی آبادی را معرفی می‌کردیم. راوی مستقر در زنگی آباد داشتیم که هر زمان کاروانی به آن سمت می‌رفت به ایشان اطلاع می‌دادیم. راوی ما آقای زنگی آبادی بودند که با حاج یونس ارتباط داشتند. در واقع ایام سالگرد و برنامه‌هایش، به نحوی زمینه‌ای بود که زائران، با همه‌ی شهدای کرمان آشنا شوند.

این

سفر، با موزه‌های دیگر و اماکن گردشگری کرمان آشنا می‌شدند. در این صورت، راوی ما همراه اتوبوس‌هایشان به ماهان هم می‌رفت و در طول مسیر برایشان صحبت می‌کرد. به نوعی کرمان‌گردی و گردشگری مذهبی در این مسیر همسو می‌شدند.

- این راویان از خود موزه بودند؟

- از نظر ساختمان اداری، مرکز حفظ آثار و مکتب حاج قاسم کنار هم هستند. مرکز حفظ آثار، کمیته‌ی راویان دارند و راویان خود را به درخواست ستاد مکتب، در اختیار کاروان‌ها قرار می‌دادند.

- محتوایی که این راویان مطرح می‌کردند در چه زمینه‌ای بود؟ فقط در مورد سردار سلیمانی صحبت می‌شد؟

- بحث دفاع مقدس بود و شهدای گلزار شهدا مطرح می‌شدند. خیلی از زائران درمورد شهید حسن یزدانی سوال می‌کردند که شهید سلیمانی از او گفته بود و همین‌طور درمورد شهید یوسف الهی می‌پرسیدند که چرا حاج قاسم خواست در کنار او به خاک سپرده شود. خود حاج قاسم هم هر زمان کرمان می‌آمد به گلزار شهدا سر می‌زد و تک مزار شهدا را زیارت می‌کرد. خانواده‌ی همه را می‌شناخت و به آن‌ها سر می‌زد. به نحوی این راویان شهدا را از زبان حاج

تا وقتی که زنده بودند هیچ مدرک و سندی از خودشان برای نمایش در موزه به ما ندادند. بعد از شهادتشان این جرئت را به خودمان دادیم که در مورد ایشان، بخشی در موزه داشته باشیم و وظیفه‌ی ما هم بود.

- خانواده‌ی شهید سلیمانی هم برای بازدید تالار سردار دل‌ها آمدند؟ چه واکنشی داشتند؟

- بله آمدند. به عنوان مثال زینب خانم دختر حاج قاسم همراه سردار سلامی آمدند

پارک‌های موضوعی جنگ

نویسنده: دکتر مسلم علی مهدی - دکتری مدیریت رسانه ای

مقدمه

جنگ‌ها در تاریخ بشری، وقایعی بوده‌اند که خسارت‌های زیادی خصوصاً در بُعد اقتصادی به حکومت‌ها وارد کرده و از این جهت عموماً مقوله‌ای شوم توصیف شده‌اند. اما در تاریخ جنگ‌ها دسته‌ای از آن‌ها نیز وجود دارند که مایه‌ی افتخار و مباهات هر کشور و فرهنگی محسوب می‌شوند. برای مثال کشورها یا تمدن‌هایی که در عرصه‌ی جنگ، خود را در مقام دفاع از هویت ملی، تمدنی یا مذهبی خود قلمداد می‌کنند، مبارزه‌شان را مقدس شمرده و به آن افتخار می‌کنند. به این ترتیب می‌توان به مثال‌های مختلفی در جهان اشاره کرد؛ مانند انقلاب کبیر فرانسه، کشورهای مورد تجاوز از طرف نژادپرستان جنگ طلب، جنگ‌ها و مبارزات ضد استعمارگری و ضد ذهاب ستیزی و غیره.

دفاع مقدس انقلاب اسلامی ایران در دهه ۱۳۶۰ هجری شمسی نیز از این دست جنگ‌ها برای ملت ایران محسوب می‌شود؛ چراکه این جنگ دفاعی از سوی ایران نسبت به تجاوز نیروهای نظامی بعث عراق به نمایندگی استکبار جهانی به هویت اسلام ناب محمدی و البته والاترین مصداق حکومتی آن یعنی همان ایران اسلامی و مرزهای آن بود. از این جهت هنرهای مختلف سعی داشته‌اند ارزشها و خاطرات این دفاع مقدس را در عرصه تاریخی و هویتی این مرز و بوم، ثبت کنند. یکی از این روش‌ها طراحی و احداث پارک‌هایی با موضوع دفاع مقدس است. اساساً باید دانست یکی از شیوه‌های انتقال مفاهیم فرهنگ و ارزش‌های یک جامعه به شهروندان، جهت‌دهی معماری‌های شهری به سمت و سوی موضوعات فرهنگی و اجتماعی آن جامعه است و در این میان، پارک‌های شهری به عنوان پناهگاه شهروندان برای رهایی از فشارهای زندگی شهری، گزینه‌های مناسبی هستند. محیطی که در آن شهروندان می‌توانند ضمن بهره‌مندی از فضای زیبای پارک و کارکرد اولیه‌ی آن یعنی تفریح و سرگرمی، از کارکردهایی دیگر مانند آشنایی با فرهنگ یک جامعه و کسب اطلاعات مفید درباره آن نیز بهره‌مند شوند.

پارک‌های موضوعی به عنوان جاذبه‌های تفریحی بر مبنای موضوعی خاص شکل می‌گیرند و فعالیت‌ها، ساخت‌وسازها و هر آنچه که در آنها ارائه می‌شود، تحت تاثیر این موضوع قرار می‌گیرد. این موضوعات برای ایجاد و حفظ حس مشارکت بازدیدکنندگان طراحی شده‌اند. هر نوعی از پارک‌های موضوعی، روایتی را با خود به همراه دارند، حال این داستان می‌تواند راجع به شخصیت یک رمان معروف یا انیمیشن کودکانه و یا حتی یک موضوع علمی، مذهبی یا تاریخی باشد. این مکان‌ها تلاش می‌کنند تا فضایی را با ابعاد مکانی و زمانی دیگر، برای افراد، ایجاد کرده و روایت‌هایی خاص برای مخاطبان خود از جمله کودکان، نوجوانان و بزرگسالان بازگو کنند. یکی از این روایت‌ها می‌تواند موضوع جنگ باشد.



پارک‌های موضوعی جنگ سعی در ارائه‌ی روایتی تاریخی از جنگ یک کشور دارند که در دنیا به شیوه‌ها و طراحی‌های مختلف، خدماتی را به شهروندان ارائه می‌دهند. در این پژوهش سعی خواهیم کرد پس از معرفی و مروری بر تجارب چند پارک موضوعی جنگ در دنیا، اصولی را برای طراحی چنین پارک‌هایی ارائه نمایم.

روند توسعه پارک‌های موضوعی

پارک موضوعی عمیقاً ریشه در تاریخ فرهنگ تجاری شدن و فرهنگ عمومی دارند. نیاکان این نوع پارک‌ها شامل پارک‌های قدیمی با کارکرد تفریحی، سیرک‌ها و کاروان‌های جشن و شادی بوده و رشد صنعتی و شکل‌گیری نمایشگاه‌های بین‌المللی در قرن‌های ۱۹ و ۲۰م به توسعه این نوع پارک‌ها کمک کرد.

روند تجاری شدن شرکت‌های پارک‌های موضوعی تا جایی رشد پیدا کرد که در آمریکا پنج شرکت دیسنی، آنهیسر بوش^۱، تایم وارنتر^۲، ویاکام^۳ و ام-سی-ای^۴ به عنوان بزرگ‌ترین‌های این نوع شرکت‌ها شناخته شدند که در مجموع ۱۰۲ میلیون بازدیدکننده در سال ۱۹۹۳ میلادی را برای خود ثبت کردند. در سال‌های بعد تنها سهم پارک موضوعی والت دیسنی در سال ۲۰۰۶ میلادی ۱۱۲٫۵ میلیون بازدیدکننده بود. جدول زیر تعداد ۱۰ پارک برتر دنیا را به لحاظ تعداد بازدیدکنندگان نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید والت دیسنی با اختلاف زیاد در رتبه اول قرار دارد.

رتبه	پارک	تعداد بازدیدکننده (میلیون نفر)
۱	Walt Disney Attractions	۱۱۲.۵
۲	Six Flags	۲۸.۵
۳	Universal Studios Recreation Group	۲۵.۸
۴	Cedar Fair	۲۴.۷
۵	Anheuser-Busch Theme Parks	۲۱.۷
۶	Merlin Entertainments	۱۶
۷	The Tussauds Group	۱۴.۳
۸	Grevin & Cie	۱۰
۹	Parques Reunidos	۱۲.۷
۱۰	Everland	۸.۹

منبع: انجمن تحقیقات اقتصادی، ERA، ۲۰۰۷

پارک‌های موضوعی بر اساس همان روند رشد خود، هسته‌ای کاملاً تجاری پیدا کردند و تبدیل به یک دالان پر پیچ و خم تبلیغاتی و البته محلی برای ارتباطات عمومی و تفریح و سرگرمی شدند. روند تغییر در پارک‌های موضوعی در سال‌های بعدی تغییر در موضوعات بود. برای مثال علاوه بر موضوع سرگرمی، موضوعات علمی، رسانه‌ای، تاریخ ملت‌ها، طبیعت، و حیات وحش به موضوعات پارک‌ها اضافه شد. مثلاً پارک سیک فلاگ^۵ داستان‌هایی از تاریخ غرب را روایت می‌کرد (Adams, ۱۹۹۱: ۱۰۶-).

۱. Anheuser Buch
۲. Time-Warner
۳. Viacom
۴. MCA
۵. Six Flags

۷. انواع پارک‌های موضوعی که در دسترس عموم هستند شامل پارک‌های موضوعی جامع و با اندازه بزرگ، پارک‌های تاریخی، گالری‌های هنری و موزه، پارک‌های مذهبی، صنعتی، و پاک‌های حیات وحش یا باغ‌وحش‌ها (Lavery & Stevents, ۱۹۹۰) می‌باشند.

معرفی چند پارک موضوعی جنگ در دنیا

پارک صلح هیروشیما

پارک تاریخی صلح هیروشیما در مرکز شهر هیروشیما قرار دارد. این اثر، شاخصه‌ی اولین شهری است که در دنیا در جنگ جهانی دوم و توسط آمریکا با بمب اتمی مورد حمله قرار گرفت. در این مجموعه برای تاریخ بشر، قربانیان مستقیم و غیرمستقیم انفجار بمب اتم که شامل بیش از ۱۴۰ هزار نفر بودند ثبت شده است.

یادبود قربانیان و همچنین ارائه و نگهداری یک ساختمان تخریب شده از زمان حمله اتمی از ویژگی‌های بارز این پارک است. محل احداث این پارک در گذشته شلوغ‌ترین مرکز تجاری و مسکونی شهر بوده است. پارک، در یک محوطه باز که توسط انفجار ایجاد شده است ساخته شده و شامل آثار و بناهای تاریخی، موزه‌ها و سالن‌های سخنرانی است که در سال، میلیون‌ها بازدیدکننده دارد. هر ساله در تاریخ ۶ اوت مراسم یادبود صلح در این پارک برگزار می‌شود.

نمادهای پارک صلح هیروشیما - گنبد بمب (A-Bomb Dome)



گنبد بمب اتمی تنها اثر باقی مانده از شهر هیروشیما پس از انفجار اتمی است. این گنبد در واقع اسکلت ساختمان تالار ترویج صنعت استانی هیروشیما بوده که به دلیل قرار گرفتن در کانون انفجار تا اندازه‌ای از تخریب کامل در امان ماند.

این گنبد که صورتی از تقدس را نشان می‌دهد از کنار یادبود سرباز گمنام در مرکز پارک قابل مشاهده است و فاجعه انفجار اتمی توسط آمریکا در ژاپن را برای جهانیان به اشتراک می‌گذارد.

این گنبد در ۷ دسامبر ۱۹۹۶ به فهرست میراث جهانی یونسکو افزوده شد و نماد «وحشت از سلاح هسته‌ای و تعهد بشر برای صلح

است». در ۲۵ آوریل ۱۹۹۷ این عبارت بر روی آن قرار داده شد که: «این پارک به عنوان یک گواه تاریخی و وسیله انتقال ترازوی اولین بمب اتمی استفاده شده در تاریخ بشر و به عنوان نماد رسیدگی معتقدانه برای برچیده شدن سلاح های اتمی و ایجاد صلح ماندگار و ابدی جهانی است».

- یادبود صلح کودکان



این بنا شامل مجسمه‌ی دختر بچه‌ای ژاپنی با دستانی باز است که بر فراز دستانش یک درنای کاغذی گذاشته شده است. این مجسمه نماد کشته شدن کودکان ژاپنی به دلیل انفجار اتمی است و برگرفته از داستان شخصیت کودکی واقعی با نام ساداکو ساساکی^۶ است که در اثر رادیواکتیویته‌ی بمب اتمی جان باخت. ساداکو فکر می‌کرد که اگر هزار مرغ درنای کاغذی درست کند زنده خواهد ماند. امروزه کودکان زیادی از سراسر جهان مرغ‌هایی کاغذی درست کرده و برای مجسمه ساداکو به هیروشیما ارسال می‌کنند.

ساختمان بازمانده

مربوط به ساختمان توزیع سوخت در هیروشیما است که پس از انفجار بمب، همه ساکنین ۳۶ نفره آن به جز یک نفر جان باختند. ایزو نومورا^۷ ۴۷ ساله تنها بازمانده‌ی این ساختمان، هنگام انفجار در زیر زمین ساختمان سوخت هیروشیما که بالای آن پوشش بتنی محکمی قرار داشت به سر می‌برد. او پس از زنده ماندن، با عوارض ناشی از تشعشعات هسته‌ای مانند تب بالا، خونریزی لثه، اسهال و سایر علائم دست و پنجه نرم می‌کرد.

^۶ Sadaku Sasaki

^۷ Eizo Nomura

باغ ملی تاریخ جنگ ایرلند



این باغ مربوط به تاریخ جنگ ایرلند در آیسلندبریج^۸ شهر دوبلین ایرلند می‌باشد. اثر یاد شده، شاخصه‌ی یادبود ۴۹۴۰۰ سرباز ایرلندی است که جانشان را در جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول) و حدفاصل سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ از دست دادند.

هم چنین این یادبود برای بزرگداشت همه مردان و زنانی است که در زمان جنگ جهانی اول در ارتش ایرلند همراه با سایر کشورهای متفق انگلستان، نیوزلند، کانادا، استرالیا، آفریقای جنوبی و ایالات متحده آمریکا در مقابل قدرت‌های مرکزی جنگیدند.

طرح این بنا توسط طراح بزرگ "سر ادوین لوتینر" که سایت‌های مختلفی را در ایرلند و سرتاسر اروپا طراحی کرده است، ایجاد شد. طرح باغ ملی ایرلند، در میان کارهای بسیار او در سراسر جهان، برجسته و ویژه است. این طرح شامل گودال باغچه‌ای می‌باشد که یک سنگ گرانیتی با وزنی حدود هفت و نیم تن را بعنوان نماد یک قربانگاه احاطه کرده است.

ابعاد این پارک مشابه با یادبودهای جنگ جهانی اول در سرتاسر جهان است. در این پارک، صلیب بزرگ ایثار و و خیابان مرکزی در یک ردیف قرار گرفته‌اند. در جهت مخالف ستون، آبلیسک قرار دارد.

طرح بندی استادانه پارک شامل یک باغ گل رز فرورفته است که توسط یک کمیته متبحر گیاه‌شناس ایجاد شده است. هم چنین پارک، شامل بهارخواب‌های مختلف، آلاچیق، چمن و مسیری مملو از درختان فشرده و دو جفت اتاق کتاب از سنگ گرانیت می‌باشد که یادآور چهار استان کشور ایرلند است. بعلاوه دفاتری زرنما که در آن‌ها نام و اسامی کشته‌شدگان در جنگ ثبت شده است در این پارک قرار دارد.

پارک یادبود نیوفوندلند^۹، فرانسه



پارک یادبود نیوفوندلند یک منطقه در میدان جنگ سام^{۱۰} نزدیک بیوفنت‌هامل^{۱۱} قرار دارد. این حوزه توسط حکومت نیوفوندلند پس از جنگ جهانی اول خریداری شد. این مکان پس از هنگ حکومتی نیوفوندلند که یک گردان ۸۰۰ نفری برای حمایت از ارتش انگلیس و آمریکا تدارک دید، نامگذاری شد.

اینجا یک مکان حزن‌انگیز در عملیات جولای ۱۹۱۶ است که از طریق این پارک تاریخی یادآوری می‌شود. بعلاوه این پارک یادبودی برای تمام نیوفوندلندی‌هایی است که در جنگ جهانی اول جنگیدند، خصوصاً برای آن‌ها که قبر شناخته شده‌ای ندارند. این پارک خاطره‌ی مردان بسیاری از حکومت‌ها شامل نیروهای نظامی فرانسه، انگلیس و آلمان که جنگیدند و در این منطقه کشته شدند از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ را زنده نگه می‌دارد.

پارک نیوفوندلند در ۷ ژوئن ۱۹۲۵ توسط فیلدمارشال^{۱۲} به بهره‌برداری رسید. نیوفوندلند یکی از دو مکان ملی و تاریخی کانادا است که خارج از کشور کانادا قرار دارد. دیگر مکان تاریخی کانادا در فرانسه ویمی ریج^{۱۳} است.

هنگام ورود به پارک مجسمه‌ای برنزی از یک گوزن آمریکای شمالی (کاریبو^{۱۴}) دیده می‌شود که عبارات زیر بر روی آن حک شده است:

« در اینجا به آرامی گام بردار، آهسته و با احترام برو! آری اجازه دهید روحتان به احترام تا سر حد زانوهایتان فروآید، و با سری فروافتاده و قلبی سرافکننده به سختی بکوشید ... تا منفعت آینده را در این فقدان جراحیت پیشه پیدا کنید! این چمن سرد و مرطوب نه برای یک قدم زدن، بلکه بسیار خون مردان شجاع را نوشیده است.

مردانی که برای ایمانشان، امیدشان، زندگی‌شان و آزادی‌شان در اینجا ایثار و فداکاری کردند؛ و در اینجا از حیات خود گذشتند؛ و با رضایت کامل آن‌را به من و شما هدیه دادند.

از این قربانگاه وسیع روح بی‌شماری از مردان به سوی خدا سرعت گرفتند،

^۹ Newfoundland

^{۱۰} Somme

^{۱۱} Beaumont Hamell

^{۱۲} Field Marshal

^{۱۳} Vimy ridge

^{۱۴} Caribou

و صلح بهشتی و جاودان را هدیه دادند. در اینجا قلب‌های ما خارج از حد سپاسگزاری با آن‌ها همراه می‌شود.»

یادبودهای جنگ شوروی در برلین آلمان

پارک تپتاور^{۱۵} (یادبود جنگ شوروی)



یادبود جنگ شوروی یک یادبود بزرگ و قبرستانی از نیروهای نظامی در پارک ترتپتاور در برلین آلمان است. این بنا توسط یک طراح اهل شوروی (Yakov Belopolsky) برای زنده نگهداشت یاد ۵ هزار از ۸۰ هزار سرباز شوروی است که در نبرد برلین در آوریل و می ۱۹۴۵ میلادی کشته شدند. این پارک ۴ سال پس از جنگ جهانی دوم بازگشایی شد (۸ می ۱۹۴۹). این بنا به عنوان یادبود جنگ مرکزی در آلمان شرقی خدمات ارائه می‌دهد.

بنای یادبود یکی از ۳ گانه یادبودهای شوروی است که در برلین پس از پایان جنگ جهانی دوم ساخته شد. دو بنای دیگر شامل یادبود تیرگارتین^{۱۶}، ساخته شده در سال ۱۹۴۵ است که بعداً برلین غربی نام گرفت و دیگری یادبود جنگ شوروی شونهالز هاید^{۱۷}، در منطقه پانکو^{۱۸} برلین می‌باشد.

نماد اصلی پارک، مجسمه‌ی یک سرباز شوروی را نشان می‌دهد که توسط مجسمه ساز شوروی، یرگنی واجتسج^{۱۹} ساخته شده است. این مجسمه شامل یک تندیس ۱۲ متری از یک سرباز شوروی با یک شمشیر است که یک کودک آلمانی را در بغل گرفته و بر روی یک صلیب شکسته (نماد آلمان نازی) ایستاده است. این بنا یادآور فداکاری گروهبان نیکلای ماسالو^{۲۰} است که در جریان نبرد نهایی در مرکز برلین جان خود را به خطر انداخت و در زیر آتش سنگین مسلسل‌های نیروهای نازی جان دختر چهار ساله آلمانی را نجات داد.

قبل از یادبود اصلی در دو طرف فضای مرکزی ۱۶ سنگ آهنکی (۲ ردیف ۸ تایی) وجود دارد که نماد ۱۶ جمهوری شوروی می‌باشند. این سنگ‌ها با کند و کاری‌های برجسته صحنه‌هایی از جنگ و

^{۱۵} Treptower Park

^{۱۶} Tiergarten

^{۱۷} Schonholzer Heide

^{۱۸} Pankow

^{۱۹} Yeregeny Vachetich

^{۲۰} Nikolai Masalov

نقل قول‌هایی از جوزف استالین^{۲۱} به زبان روسی و آلمانی را نشان می‌دهند. برای مثال یکی از عبارات موجود روی این سنگ‌ها از استالین نوشته است که: «هم اکنون همه ما می‌دانیم که مردم شوروی با جنگی عاری از خودپرستی تمدن اروپا را از گردن کلفتان فاشیستی رهایی بخشیدند. این یک موفقیت بزرگ برای مردم شوروی بود که در تاریخ بشریت ثبت شد».

این منطقه قبرستان تقریباً ۵۰۰۰ نفر از نیروهای سپاه سرخ است. در نقطه پایانی و مخالف ناحیه مرکزی پارک از سمت مجسمه، یک دروازه شامل یک جفت از پرچم شوروی است که با سنگ گرانیت قرمز ساخته شده است، که در کنار آن‌ها دو مجسمه از سربازان زانو زده قرار دارند (برای احترام به کشته شدگان جنگ).

دورتر از نماد پرچم و بر روی محور یادبود اصلی، پرچم‌ها و محوطه اصلی، یک مجسمه دیگر وجود دارد که نشان دهنده مادری است (مادر میهن) که در از دست دادن پسر خود گریه می‌کند.

پارک تیگارتن



این یادبود در گرابر تیگارتن^{۲۲} یک پارک عمومی بزرگ در شهر برلین است. این بنای یادبود در سال ۱۹۴۵ میلادی ظرف مدت چند ماه کوتاه در زمان تسخیر شهر ساخته شد. عکس‌های اولیه نشان می‌دهد که این یادبود بر صحرایی ویران شده در ناحیه تیگارتن ساخته شده است. اگرچه این یادبود در بخش انگلیسی برلین ایستاده بود، اما عمارت آن توسط تمامی نیروهای متفقین حمایت شد. در طول زمان جنگ سرد، گارد افتخار شوروی از بخش برلین شرقی برای برپایی ساعت در بنای یادبود به برلین غربی فرستاده شدند.

این بنا شامل ساختمان سرپوشیده منحنی شکلی است که مجسمه‌ای بزرگ از سرباز شوروی روی آن جای گرفته است. ساختمان اصلی، در باغی بزرگ جای گرفته و در دو طرف آن دو توپ ۱۵۲ میلی متری ارتش سرخ و دو تانک T-۳۴ روسی قرار دارد. پشت سر بنای یادبود یک موزه دریا قرار دارد که عکس‌هایی از ساخت بنا و راهنمایی برای سایر بناهای برلین ارائه می‌دهد.

یک کتیبه بزرگ با خط سیرلیکی^{۲۳} زیر مجسمه سرباز نوشته شده

۲۱. Joseph Stalin
۲۲. Grober Tiergarten
۲۳. Cyrillic

است که معنای آن این است که:

« درود بی پایان بر قهرمانانی که جان خود را در نبرد با آلمان نازی متخاصم برای آزادی و استقلال اتحاد جماهیر شوروی از دست دادند». دست‌ان مجسمه سرباز به گونه‌ای قرار دارند که نماد غلبه ارتش سرخ شوروی بر آلمان نازی می‌باشد.

یادبود جنگ شوروی شانهولزر هاید^{۲۴}



این یادبود در سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ میلادی در ناحیه پانکو برلین ساخته شد که ۳۰۰۰۰ متر مربع را پوشش می‌دهد. این مکان بزرگ‌ترین گورستان روسیه در اروپای خارج از روسیه است. شانهولزر هاید یک مکان سرگرمی و تفریح عمومی در قرن ۱۹ بود. در طول جنگ جهانی این مکان به کمپ کار تبدیل شد. پس از جنگ بخش شمال غربی منطقه برای ساخت سومین یادبود جنگ شوروی مورد استفاده قرار گرفت (بعد از تریپتاور و تیگارتن). در این مکان ۱۳۲۰۰ تن از سربازان هشتاد هزار نفری شوروی آرمیده‌اند. بر روی دیوار یادبود ۱۰۰ تابلوی برنزی که نام، رده و تاریخ تولد سربازانی که قابل شناسایی بوده‌اند، نوشته شده است. این نام‌ها تنها ۱/۵ (یک پنجم) کل سربازان کشته شده در این مکان است.

در انتهای دو طرف محور اصلی یک ستون هرمی شکل، آبلیسک^{۲۵}، ۳۳/۵ متری از جنس سینیت^{۲۶} وجود دارد. در این مجموعه هشت اتاق دفن وجود دارد که در آن ۱۱۸۲ سرباز مدفون شده و در درون آبلیسک در زیر سالن شرافت نیز دو سرهنگ شوروی به خاک سپرده شده‌اند.

مجسمه مادر زمین روسیه در مقابل آبلیسک قرار گرفته و به منزله نقطه کانونی یادبود است. در پای مجسمه که از سنگ سماق سیاه ساخته شده، ۴۲ تابلوی برنزی وجود دارد که نام افسران به خاک افتاده در آن‌ها نوشته شده است. سمت چپ و راست دروازه ورودی پارک نیز تابلوهایی برجسته از جنگ شوروی قرار دارد.

۲۴. Schönhofener Heide
۲۵. Obelisk
۲۶. Syenite

پارک پیروزی^{۲۷}، پکلونایا هیل، مسکو



پارک پیروزی محل نمایش تانک‌ها و وسایل جنگی مورد استفاده در جنگ جهانی دوم می‌باشد که در پایتخت روسیه، مسکو قرار دارد. در دهه ۱۹۶۰ حکمرانان شوروی تصمیم گرفتند منطقه‌ای را به عنوان یک موزه در باز برای نمایش پیروزی روسیه بر ناپلئون اختصاص می‌دهند. اینجا مکانی بود که ناپلئون در سال ۱۸۱۲ میلادی بیهوده انتظار می‌کشید که روسیان کلیدهای کرملین را برای او بیاورند.

طاق پیروزی^{۲۸} از جنس چوب در سال ۱۸۱۴ بنا نهاده شد و در سال ۱۸۹۷ از جنس سنگ مرمر توسط طراحان مورد استفاده قرار گرفت و در سال ۱۹۶۸ بازسازی شد. این اثر یک خانه ثبت وقایع است که در آن کوتوزاف^{۲۹} بر کنفرانس فیلی^{۳۰} ریاست کرد و در آن تصمیم گرفته شد روسیه به دشمن واگذار گردد؛ چیزی که هرگز محقق نشد.

پارک پیروزی و میدان فاتحان بخش مهمی از موزه فضای باز هستند. در سال ۱۹۸۷ تپه پکلونایا با خاک یکسان شد و در سال ۱۹۹۰ یک آبلیسک به همراه مجسمه نایک^{۳۱} (الهه پیروزی) به آن اضافه شد.

ارتفاع آبلیسک دقیقاً ۱۴۱٫۸ متر است یعنی هر ۱۰ سانتی‌متر به ازای هر روز جنگ. هم‌چنین یک بنای تاریخی از سنت جورج (آرم نظامیان روس) در حال ذبح اژدها اضافه شد. این بنا آرم ارتش سوریه و نماد شکست دشمنان است.

در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۳ میلادی یک کلیسای ارتودوکس با گنبد طلایی در بالای تپه پارک ساخته شد.

و به دنبال آن یک مسجد تاریخی و یک کنیسه یادبود آنچه به نام هولوکاست از آن نام برده می‌شود (اما در واقع حقیقت ندارد) بنا گردید. در سال ۱۹۹۵ مراسم سان نیروهای نظامی با حضور بوریس یلتسین رئیس‌جمهور فدرال روسیه در این مکان برگزار شد.

۲۷. Victory Park
۲۸. Triumphal Arch
۲۹. Kutuzov
۳۰. Fili
۳۱. Nike

یادبود جنگ کره، کره جنوبی، سئول



زمین این یادبود به وسعت بیست هزار متر مربع، روزی محل مرکز فرماندهی پیاده نظام کره بوده است. بسیاری از متخصصان از رشته‌های گوناگون در این مکان مشاوره‌های نظامی داده و تحقیقات کاملی برای تکمیل نمایشگاه صورت پذیرفته است. این بنای یادبود جزء بزرگ‌ترین ماندهای خود در جهان است که شامل ۱۳۰۰۰ یادبود جنگ و ابزارهای نظامی است.

هفت نمایشگاه اصلی در یادبود جنگ وجود دارد؛ ۱. هوگوچوما^{۳۲}، ۲. تاریخ جنگ، ۳. جنگ ۲۵ ژوئن، ۴. اعزام سربازان به خارج از مرزها، ۵. توسعه نظامی، ۶. ابزارهای جنگی بزرگ و ۷. نمایشگاه فضای باز.

نمایشگاه هوگوچوما به افتخار روح کسانی است که در میدان جنگ، جان خود را از دست دادند. بازدیدکنندگان می‌توانند با مراجعه به نمایشگاه تاریخ جنگ هر چه را درباره تاریخچه جنگ کره می‌خواهند فرا بگیرند. نمایشگاه جنگ ۲۵ ژوئن و اعزام سربازان به سایر کشورها به خوبی نشان می‌دهند که چگونه نیروی نظامی کره در سال‌های متمادی توسعه یافته است.

انواع مختلف سلاح‌های جنگی و تجهیزات نظامی در داخل و خارج از ساختمان بنا شده است. نمایشگاه داخل ساختمان تجهیزات را که در طول جنگ کره مورد استفاده قرار گرفته شده را به نمایش گذاشته است به طوری که میان آن‌ها مقایسه‌ای نیز ارائه می‌دهد. تجهیزات و ابزارهای نظامی بزرگ که توسط کشورهای مختلف در طول جنگ جهانی دوم و جنگ ویتنام مورد استفاده قرار گرفته شد نیز در معرض دید است. در نمایشگاه ابزارهای بزرگ در طبقه دوم تعداد بسیاری از ابزارهای صنعت دفاعی و هم تسلیحات واقعی و مدل‌های آن به نمایش گذاشته شده است. در بخشی از آن تجهیزات نظامی و تسلیحاتی که صرفاً توسط کشور کره تولید شده است قابل ملاحظه است. در اتاق ذخیره‌سازی یادبود جنگ، ۱۷۸۰۰ فایل و مصنوعات جنگی حفاظت و نگهداری می‌شود.

در فضای سرسبز اطراف ساختمان اصلی، بلندگوها، ملودی‌هایی را با موضوع تهییج روح وطن پرستی بخش می‌کنند.

Hogukchumo .۳۲

در کنار ساختمان اصلی و بر روی سنگ مرمر سیاه نام کسانی که در طول جنگ کره، جنگ ویتنام، درگیری‌های با کره‌ی شمالی از زمان جنگ کره و ماموران پلیس که جان خود را در حین انجام ماموریت از دست داده‌اند، حک شده است.

آبشاری مصنوعی در میدان موزه‌ی این محل قرار دارد و در اطراف آن محلی وسیع برای استراحت و تفریح است که بازدیدکنندگان می‌توانند در حالی که از فضای دلپذیر موجود بهره می‌برند به صورت گروهی گردش و تفریح کنند. در مرکز میدان، تندیس برادران، به عنوان نماد جدایی دو کره قرار دارد. این مجسمه شامل دو سرباز کره جنوبی و شمالی است. سرباز بزرگ تراهل کره جنوبی و سربازی جوان تر اهل کره شمالی است که نماد شرایط تقسیم دو کره می‌باشد.

یادبود جنگ، سنگاپور، مالزی



پارک یادبود جنگ در سنگاپور یک محیط بزرگ تفریحی در امتداد جاده ساحلی و در هسته‌ی مرکزی شهر واقع شده است. یادبود جنگ شهری در مرکز پارک به عنوان یادبودی از شهروندانی است که در سنگاپور در طول جنگ جهانی دوم کشته شده‌اند.

محوطه ۱٫۴ هکتاری پارک شامل چهار راهرویی است که با پوشش درختان ملینجو^{۳۳} و در پس آن چمنی باز به سمت مرکز پارک و محل یادبود هدایت می‌کند. یک دریاچه دور تا دور بنای یادبود قرار دارد و محل گشت و گذار دلچسپی محسوب می‌-شود.در زمان قتل عامی که در سنگاپور در طول جنگ جهانی دوم رخ داد، گورهایی دسته جمعی برای دفن اجساد غیرنظامیان که توسط ژاپنی‌ها کشته شده بودند حفر شد. هنگامی که بدنها در سال ۱۹۶۲ میلادی در مکان‌های مختلف از زیر زمین بیرون آمدند، اتاق بازرگانی و صنعت چینی سنگاپوری تصمیم گرفت مابقی بدن‌ها را جمع‌آوری کرده و بنای یادبودی برای آنان ایجاد کند. در بنای یادبود این پارک، بر اساس طراحی آن، چپستیکس^{۳۴} (یک جفت از چوب‌های باریک که بیشتر شرق آسیا که با آن غذا می‌خورند) نیز نامیده می‌شود.این بنا دارای چهار ستون با ارتفاع ۶۷ متر

مانند دو جفت چپستیکس است. طراحی چهار ستون معنای قابل

Melinjo.۳۳

Chopsticks.۳۴

توجهی دارد. این چهار ستون نماد چهار نژاد اصلی مردمانی است که در سنگاپور زندگی می‌-کنند.

برپایه ستون‌ها به چهار زبان انگلیسی،ماندارین، مالایی و تامیلی با این محتوا نوشته شده است که: « یادبودی از قربانیان غیرنظامی توسط اشغال ژاپن در سال‌های ۱۹۴۵–۱۹۴۲ می‌باشد».

اصولی برای طراحی

نگارنده بر مبنای مطالعه‌ی تجارب پارک‌های گفته شده و برخی دیگر از پارک‌های موضوعی جنگ اصول زیر را برای طراحی پارک‌های موضوعی پیشنهاد می‌دهد. این اصول می‌توانند دست‌مایه‌ی مفیدی برای طراحان کشور جهت طراحی پارک‌هایی با موضوع جنگ باشند.

تاکید بر صلح و دوستی در طراحی نمادهای پارک‌های جنگ

جنگ‌ها در بستری از دشمنی‌ها میان اقوام و ملت‌ها شکل می‌گیرند. در برخی از جنگ‌ها گروهی متخاصم و گروهی مورد زور و تجاوز محسوب می‌شوند. برخواسته از همین مدل، جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق دفاعی از سوی ایران در برابر تجاوز عراق بود. از آنجا که این دسته از جنگ‌ها در مقام دفاع از تجاوز اولیه به مرزهای کشورشان بوده حداقل از طرف کشور مورد تجاوز قرار گرفته پیام صلحی ضمنی را در دل خود دارند. یعنی اینکه از منظر کشور مدافع اصل بر صلح و دوستی میان اقوام و ملت‌ها است. از این‌رو انعکاس پیام صلح در یادبودهایی که برای دفاع ایران در نظر گرفته می‌شود روحی از جنس تقدس، صلح و مهربانی را به آن خواهد بخشید. برای مثال پارک یادبود صلح هیروشیما در ژاپن نیز حاوی این پیام اصلی برای بازدیدکنندگان خود در کانونی‌ترین نقطه پارک یعنی گنبد بمب است بدین ترتیب که آرزوی صلحی ماندگار را برای جهانیان در کتیبه‌ای در کنار گنبد بمب خواستار شده است.

انعکاس نتایج همه جانبه از جنگ

هر جنگی خرابی‌ها و ویرانی‌هایی را به دنبال دارد. مرسوم است که یکی از ابعاد این خسارت‌ها و یا شاید مهم‌ترین آن‌ها را یعنی تعداد کشته‌شدگان نظامی و غیرنظامی جنگ را به عنوان آسیب‌های جنگ در پارک‌های موضوعی منعکس می‌کنند. اما به نظر می‌رسد علاوه بر آن، انعکاس آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ناشی از جنگ می‌تواند ضمن نشان دادن خسارات دشمنی‌ها و تجاوزها، حس جبران برای آینده‌ای بهتر را در بازدیدکنندگان زنده کند.

از دیگر سو باید پذیرفت که جنگ‌ها می‌توانند پیامدهای غیرمنفی نیز برای ملت‌ها داشته باشند. برای مثال ایجاد روحیه‌ی همبستگی و تعاون برای رشد ملی، مقابله با دخالت بیگانگان خصوصاً برای کشورهای درحال توسعه و نسلی که جنگ را تجربه کرده است و هم چنین شفاف شدن دشمنی دشمنان و دوری از ابهام و تردید برای پرهیز از خصومت‌های دشمنان در آینده از نتایج مثبت جنگ

است. بنابراین پارک‌های موضوعی در نگاهی همه جانبه باید همه ابعاد نتایج جنگ‌ها را به بازدیدکنندگان با ارائه شواهد تاریخی ارائه نمایند.

موقعیت یابی پارک‌ها مبتنی بر اصل ارجاع به مکان‌های واقعی مرتبط با جنگ

معمولاً در دنیا مکان‌هایی که در آن‌ها پارک‌های جنگ احداث می‌شوند به نوعی به لحاظ مکانی با تاریخ آن جنگ ارتباط مستقیم دارد. اثر مثبت این ارتباط این است که بازدیدکننده هنگام مراجعه به پارک زمانی که خود را در محلی از تاریخ همان جنگ می‌یابد ارتباط بهتری با نمادها و پیام‌هایی برقرار می‌کند که در آن پارک برای او تدارک دیده شده است.

این مکان می‌تواند به محل وقوع پدیده‌ای خاص و ویژه، که احتمالاً ظرفیت جلب توجه بین‌المللی در تاریخ جنگ آن کشور را دارد، ارجاع داشته باشد. برای نمونه پارک صلح هیروشیما در محل انفجار بمب هسته‌ای ساخته شده است. مثلاً به همین ترتیب در دفاع مقدس ایران حلیچه و مناطق کردنشین به عنوان محل بمباران شیمیایی توسط عراق سایتی مناسب برای طراحی یادبود جنگ است.

برخی از انواع دیگر ارجاعات می‌تواند به مناطقی از عملیات‌های جنگی شناخته شده با خصوصیت ویژه باشد. برای مثال پارک نیوفوندلند در محل عملیات ۱ جولای ۱۹۱۶ در جنگ جهانی اول که بسیاری از جبهه متفقین در آن جا کشته شدند در فرانسه ساخته شده است.طراحی پارک در مکان‌هایی که بخشی از آثار تخریب‌شده‌ی جنگ هنوز در آنجا باقی مانده است نیز تاثیر زیادی بر برانگیختگی بازدیدکننده از پارک جنگ دارد. برای مثال همان گنبد بمب یا ساختمان بازمانده در پارک هیروشیما توجه بسیاری از بازدیدکنندگان را به خود جلب می‌کند.

برخی مکان‌ها می‌توانند ارجاع به محل دفن‌شدگان جنگ (قبرستان کشته‌شدگان) داشته باشند. مثلاً پارک جنگ شانهلوز هایدبه در آلمان محل دفن تعدادی از ۸۰ هزار کشته شده جبهه شوروی در نبرد برلین در جنگ جهانی دوم است.

برخی دیگر از مکان‌ها می‌تواند ارجاع به مکان‌هایی داشته باشد که غیر مستقیم با جنگ در ارتباط بوده‌اند. همچون مکان‌هایی که محل آموزش، مشاوره یا فرماندهی نظامی در جنگ بوده‌اند؛ مانند پارک یادبود جنگ کره جنوبی که در محل آموزش‌های نظامی نیروهای ارتش کره احداث گردیده. مورد دیگر مکان‌هایی است که محل نگهداری ابزارهای جنگی بوده مانند پارک جنگ کاونتری در انگلیس که در محل نگهداری تسلیحات پدافند هوایی مورد استفاده توسط ارتش انگلیس قرار دارد.

به هر ترتیب اگر موقعیت مکانی احداث پارک جنگ ارجاع به یکی از مقوله‌های تاریخی مرتبط با جنگ داشته باشد تاثیر بیشتری بر جذابیت پارک خواهد داشت. احداث پارک در شهرهایی که از مکان‌های اصلی جنگ فاصله جغرافیایی دارند، مکان‌هایی مانند مقبره شهدای آن شهر و یا مکان‌های آموزش‌های نظامی دوران جنگ یا مرکز فرماندهی نظامی مناسب هستند.

برگزاری مراسم ویژه سالانه

مراسم سالانه که در سال‌های متمادی به صورت پیوسته تکرار



می‌شود در جلب توجه بازدیدکنندگان تاثیر دارد. تکرار شدن، خود موجب شکل‌گیری فرهنگ‌سازی و یادآوری و زنده‌نگهداشتن خاطرات و تاریخ جنگ است. چنین تجربه‌ای در پارک صلح هیروشیما برای برگزاری بین‌المللی در تاریخ ۶ اوت هر سال (سالروز انفجار اولین بمب جنگی هسته‌ای)، پارک کاونتری در انگلیس برای برگزاری سالانه‌ی یک شنبه یادبود و پارک ویکتوری در مسکو برای برگزاری رژه و نمایش تسلیحات جنگی نیروهای مسلح وجود دارد.

یادبود کشته‌شدگان جنگ به ویژه سربازان گمنام

کشته‌شدگان و کسانی که جان خود را در جنگ‌ها از دست داده‌اند بزرگ‌ترین سرمایه‌های از دست رفته هر ملت محسوب می‌شوند. در این میان اهمیت ویژه برای یادبود سربازان گمنام در پارک‌های جنگ متعددی در دنیا دیده می‌شود. برای مثال



پارک های جنگ هیروشیما یادبود سرباز گمنام و پارک ملی جنگ نیوزیلند تالار یادبود جنگاوران گمنام نیوزیلندی را ارائه می دهند. هم چنین نوشتن نام کشته شدگان جنگ بر روی نمادها یا هر چیز دیگر یاد آنان را برای بازدیدکنندگان و تاریخ جنگ هر کشور زنده می کند و این مفهوم را دارد که تک تک جان باختگان، در تاریخ یک کشور، زنده و برای آن ملت مهم هستند.

نمادسازی برای امید به آینده

جنگ و تاثیرات غیرقابل اجتناب آن در عقب افتادگی جوامع، از دست رفتن جوان ها، کاستی در اقتصاد ملت ها، تخریب زیرساخت ها، از بین رفتن عمرانی ها و غیره ممکن است حساسی از یاس و ناامیدی را برای اعضای جامعه جنگ زده به همراه داشته باشد؛ به گونه ای که ملت ها احساس کنند دیگر نمی توانند شرایط مطلوب قبل از جنگ را کسب کنند. پارک های جنگ با نمادسازی و ارائه ی نشانه هایی که باعث ایجاد امید به زندگی و حیات مجدد به مخاطبان خود می شوند می توانند در این زمینه تاثیر مثبتی بگذارند. برای مثال پارک صلح هیروشیما بنایی را به نام خانه ی بازمانده برای یادبود ارائه می دهد که در این ساختمان یک نفر از شهروندان هیروشیما از انفجار بمب هسته ای در امان ماند. نگهداری این ساختمان با این ویژگی که یک نفر در آن زنده باقی مانده است پیامی را از امید و ادامه ی زندگی باوجود فاجعه ی هولناک انفجارهای هسته ای در هیروشیما و ناکازاکی که در مجموع حدود ۲۲۰ هزار کشته برجای گذاشت به بازدیدکنندگان منتقل می کند.

توجه به هم پیمانان منطقه ای

در دنیا برخی پارک های جنگ خصوصاً آن ها که در جنگ جهانی اول یا دوم هم پیمانانی در جبهه متحدین و متفقین داشتند یادبودهای خود را توأم با یادآوری هم پیمانان خود ارائه می دهند. مثلاً باغ ملی جنگ ایرلند نه تنها برای یادبود کشته شدگان ایرلندی در جنگ جهانی اول بلکه به یاد هم پیمانان این کشور یعنی انگلیس، نیوزیلند، کانادا، آفریقای جنوبی و ایالات متحده آمریکا احداث شده است. بهتر است پارک موضوعی دفاع مقدس ایران نیز در ادامه ی جریان مقاومت از سال های دهه ی ۱۳۶۰ تا کنون،

جبهه ی مقاومت و هم پیمانان کنونی خود را برای مخاطبان ترسیم و تبیین نماید و نمادهایی از جریان های مقاومت مانند لبنان، فلسطین، سوریه، عراق و یمن را در خود جای دهد.

توجه به نمادسازی برای رخدادهای تاریخ جنگ در خارج از مرزها

ممکن است بخشی از رخدادهای نظامی در خارج از مرزهای یک سرزمین اما مرتبط با جنگ آن کشور یا با حضور نیروهای نظامی آن اتفاق افتاده باشد. حفظ تاریخ جنگ های برون مرزی و ایجاد مکان های یادبود برای آن ها می تواند ضمن حفظ بخشی مهمی از تاریخ جنگ، عرضه کننده ی فرهنگ داخلی و ایجاد صلابت و غرور ملی برای کشورهای میزبان باشد. برای مثال شوروی در زمان فتح برلین و در طول مدت حکمرانی بر بخش شرقی آن سه پارک وسیع با نمادهایی از پیروزی شوروی، یادواره کشته شدگان جنگ و سخنانی از رهبر شوروی، جوزف استالین که این کشور را ناجی تمدن اروپائیان معرفی می کند، بنا نهاد. اهمیت این موضوع برای شوروی آنقدر زیاد بود که بنای پارک جنگ تربیگارتن تنها پس از چند ماه بعد از اتمام جنگ جهانی دوم احداث شد. به همین ترتیب پارک جنگ نیوفوندلند در فرانسه برای یادبود کشته شدگان کشور کانادا بنا شده است و در آن نماد ملی کانادا یعنی گوزن آمریکای شمالی بکار رفته است.

استفاده از نمادهای احساس برانگیز برای بازدیدکنندگان

تاریخ جنگ هر کشوری احتمالاً دربردارنده حوادث و رویدادهایی است که داستانی غم انگیز یا حماسه آمیز و احساسی را در خود جای داده است. نمادسازی برای این داستان های تاریخی که مبنی بر واقعیت های تاریخ جنگ هستند انتقال روحیه ایثار و فداکاری را بهتر به بازدیدکنندگان منتقل می کند. برای مثال تندیس گروهبان نیکلای ماسلو که در نبرد برلین برای نجات جان دختر بچه ای آلمانی از جبهه دشمن زندگی خود را به خطر انداخت از این دست نمادسازی ها می باشد. هم چنین مجسمه ی مادر سرباز شوروی در پارک جنگ ترپتاور که در سوگ فرزند خود می گرید برانگیختگی بیشتری در احساسات بازدیدکنندگان ایجاد می کند.

انعکاس سخنان رهبران

کشورهایی که در جنگ ها پیروز قلمداد می شوند موضوعی قابل دفاع برای ترویج دیدگاه های رهبران خود ایجاد کرده اند. در این شرایط، انعکاس سخن رهبران آن ها منبعی اصیل برای انتقال ارزش ها و دیدگاه های اساسی آن ملت محسوب می شود. مثلاً در پارک جنگ ترپتاور که برای یادبود پیروزی شوروی بر آلمان نازی متخاصم ساخته شده است سخنانی از استالین رهبر شوروی برای مخاطبان عرضه شده اند. دفاع مقدس انقلاب اسلامی ایران نیز که پیروز عرصه ی جنگ تجاورگرنه ی عراق بعثی محسوب می شود، می تواند سخنانی اساسی و کلیدی از رهبر خویش را در یادبودهایی برای انعکاس رویکردهای راهبردی و اصلی در نبرد خود به بازدیدکنندگان منعکس نماید.

نمادسازی برای نمایش اتحاد قومی و ملی در کشور و منطقه

برخی از نبردها در کشورها میان اقوام مختلف صورت پذیرفته اند (مانند نبردهای کره جنوبی و شمالی) و برخی دیگر بستری را برای اتحاد اقوام، جهت مشارکت در دفاع از مرز و بوم قلمرو کشورشان فراهم کرده اند. این مشارکت، نمادی از اتحاد اقوام برای یک ملت یا اتحاد ملت ها برای حفظ کیان یک قلمرو مکانی و اعتقادی است. برای مثال پارک ملی جنگ کره ی جنوبی با ارائه تندیسسی از برادران که یکدیگر را در آغوش کشیده اند وحدت دو کره را ترویج می کند و یا در پارک جنگ مالزی یادبود چُپستیکس، نمادی از اتحاد اقوام چهارگانه مالزی در دفاع از ملت مالزی می باشد.

نمایش ابزارها و تسلیحات جنگی

نمایش ابزارها و تسلیحات نظامی مورد استفاده در جنگ ها، انعکاس بخشی از تاریخ جنگ است. به این ترتیب بسیاری از پارک های جنگ، این تسلیحات را که مربوط به پیشینه ی استفاده از آن ها می باشد به نمایش گذاشته اند. مثلاً پارک ویکتوری در مسکو که انواع سلاح های سبک و سنگین مورد استفاده در جنگ های شوروی را معرفی کرده است. هم چنین ابزارهای جنگی، نشانه ی اقتدار کشورها برای دفاع از سرزمینشان در برابر تجاوز دشمن است و نمایش این تسلیحات، حساسی از اطمینان و اعتماد به امنیت را برای مخاطبان تقویت می کند. آشنایی با روند توسعه ی این سلاح ها غرور ملی را به واسطه ی شناخت توان دفاعی یک ملت به ارمغان می آورد. از همین رو پارک جنگ کره جنوبی در سئول روند توسعه تسلیحات نظامی و آن چه که صرفاً به صورت بومی در این کشور تولید شده است را نمایش می دهد.

توجه به فضای تفریحی

نباید فراموش کرد که پارک های موضوعی هرچند با موضوعات فرهنگی یا اجتماعی فعالیت می کنند اما یک خاستگاه مشترک دارند و آن نشاط بخشیدن به مخاطبان است. از این رو پارک های جنگ نیز باید به کارکرد ایجاد سرگرمی و تفریح برای مخاطبان خود توجه و برای آن طراحی و برنامه ریزی داشته باشند. مثلاً پارک جنگ کاونتری در انگلیس دارای باغ های وسیع، زمین های مختلف ورزشی و محل بازی و سرگرمی است و هم چنین یادبود جنگ مالزی یک محیط بزرگ تفریحی در سنگاپور می باشد.



حاج قاسم سلیمانی الگوهای ممتاز انقلابی

مصاحبه با حضرت حجت الاسلام والمسلمین عسکری امام جمعه محترم شهرستان رفسنجان

– سلام عرض می‌کنم خدمت شما. تشکر می‌کنم که دقایقی از وقت خود را برای انجام این گفتگو در اختیار ما قرار دادید. به عنوان اولین سوال می‌خواهم نظر و احساس شما را به عنوان یکی از دوستان و همکاران قدیمی سردار سلیمانی نسبت به شهادت ایشان بدانم.

– علیکم السلام. در جواب شما باید عرض کنم شهید سلیمانی مظلومانه به شهادت رسید و دشمن بزدلانه او را ترور کرد. طبق قرآن و روایات، فردی که مظلومانه کشته می‌شود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف منتقم خون اوست. سردار سلیمانی باید شهید می‌شد و اگر در بستر بیماری یا تصادف یا حادثه‌ی دیگری از دنیا می‌رفت به نظر من در حق او اجحاف شده بود. این هم از سعادت او بود که به دست داعشی‌ها کشته نشد و بلکه به دست اشقی‌الاشقی‌ا یعنی ابرقدرت جهانی، آن هم شبانه و با پهبادی که از دور کنترل می‌شد و نه در جنگ رو در رو به شهادت رسید. احساس می‌کنم که با شهادت حاج قاسم تمام مردم ایران جزء خانواده شهدا قرار گرفتند حتی مردم عراق و سوریه و لبنان و مردم هر جا که جبهه مقاومت در مقابل استکبار ایستاده جزو خانواده شهدا هستند زیرا ایشان فقط اختصاص به خانواده اش نداشت بلکه متعلق همه مسلمانان عالم بود.

– آیا در صحبت‌هایی که با شهید سلیمانی در زمان حیاتشان داشتید مطالبی عنوان می‌شد که نشان دهد ایشان نسبت به شهادت خود پیش‌بینی داشتند؟

– در لحظاتی که با هم بودیم مکرر می‌گفت که مرا خواهند کشت و من به شهادت می‌رسم. یک بار در جایی با هم بودیم که جمعیت مشتاق برای دیدار با ایشان هجوم می‌آوردند. بعد از آن دیدار به من گفت:



روز انجام داد و منتظر مجوز و سازوکارهای قانونی نماند. چون اگر وقت را از دست می‌داد اتفاقات ناگواری برای گروهگان‌ها می‌افتاد. به همین دلیل با اینکه می‌دانست بدون مجوز برایش دردسر درست می‌شود ولی به منظور حفظ جان سربازان مظلوم اقدام کرد و همه‌ی ددرسهای آن را هم به جان و دل خرید. لذا بعد از آن ماجرا او را احضار کردند و مورد بازخواست قرار دادند. حقیقتاً ایشان از آبروی خود برای مردم هزینه می‌کرد.

– بسیار عالی! برای ما بیشتر از ویژگی‌های شخصیتی ایشان بگویید.

– شهید سلیمانی بسیار مخلص، خدامحور و متعهد بود و از همان اوایل دوران جوانی علاقه‌ی بسیار زیادی به مسائل نظامی داشت. زمانی که تازه سپاه پاسداران تاسیس شده بود آقای شبرو مسئول گزینش سپاه به من گفت یک جوانی با لباس آستین‌کوتاه و با تیپ ورزشکاری به نام قاسم سلیمانی آمده تا گزینش سپاه شود. آیا مورد تایید هست؟ من او را به شدت تایید کردم. و وقتی در سپاه آمد او را زیر نظر داشتم و به خوبی می‌دیدم که با چه علاقه و روحیه‌ی خوبی کار نظامی می‌کند. از دیگر ویژگی‌های او تواضع ایشان است و بنده نمونه‌های تواضع فراوانی از ایشان در خاطر دارم. معمولاً ما وقتی که درجه، منصب و عنوان و مقامی پیدا می‌کنیم، دچار غرور و تکبر می‌شویم و خود را گم می‌کنیم. اما ایشان اینطور نبود و کمتر با درجه‌ی سرلشکری در جامعه حضور پیدا می‌کرد و حضورش معمولاً با لباس شخصی بود. در مقابل همه‌ی مردم تواضع داشت

اما نسبت به خانواده شهدا و علماء بیشتر از دیگران متواضع بود. شما دیدید تصویر ایشان را که در مقابل مادر شهید خم می‌شوند و پای این مادر را می‌بوسند. در روایت آمده کسی که برای خدا تواضع کند خداوند او را بالای‌می‌برد. شیبی در منزل ایشان در کرمان جلسه‌ای داشتیم. حجت الاسلام شاکری از علمای کرمان به این جلسه آمد. وقتی که خواست برود یک سرلشکر عالی‌رتبه‌ی نظام با پای برهنه از خانه بیرون آمد و او را بدرقه کرد و در کوچه هم او را همراهی کرد. حتی تا خیابان با پای برهنه با او آمد. شهید علی شفیعی از فرمانده گردان‌های بسیار موثر در جنگ بود که در کربلای ۵ به شهادت رسید. علی شفیعی تک پسر بود. مادر بزرگوار این شهید در جلسه‌ای حضور داشت که افراد زیادی از مسئولین عالی‌رتبه‌ی نظامی هم بودند. وقتی مادر شهید که پیرزن قامت خمیده‌ای است نزدیک آمد، سردار سلیمانی به گونه‌ای متواضعانه با ایشان روبرو شد که موجب

**حضرت آقا فرمودند:
"من از ارادتمندان حاج قاسم هستم."**

شگفتی جمع گردید. از دیگر خصوصیات شهید سلیمانی رعایت مسائل شرعی و حدود دینی است. زمانی که در خوزستان سیل آمد مرتب با من در تماس بود و راجع به مسائل شرعی سوال می‌کرد و می‌فرمود من مقلد مقام معظم رهبری هستم و فتوای حضرت آقا در مسائل مختلف را از من جویا می‌شد.

در رابطه با مسائل زندگی و معیشتی شهید اگر نکته‌ی قابل‌بیانی هست بفرمایید.

– زندگی ایشان ساده بود با اینکه بسیاری از ایام را در ماموریت‌های خارج از کشور و خطرناک بود اما حق ماموریت نمی‌گرفت و گاهی خصوصی به من می‌گفت حقوق من کفاف زندگی مرا نمی‌کند و زمانی که پدرش زنده بود بعضی وقت‌ها از پدرش قرض می‌کرد. آخرین باری که پیش من خمس اموالش را محاسبه کرد مبلغ سه میلیون تومان شد که آن را پرداخت.

– آیا خاطره‌ای در ارتباط با شهید سلیمانی و رهبر عزیز انقلاب در خاطر دارید.

– سالها پیش در رابطه با مسائل شرق کشور حوادثی اتفاق افتاد که من خدمت رهبر عزیز انقلاب رسیدم و به ایشان گزارشاتی دادم و صحبت از سردار سلیمانی به میان آمد حضرت آقا فرمودند: "من از ارادتمندان حاج قاسم هستم." آقا تعبیر حاج قاسم را به کار بردند نه تعابیر رسمی و نظامی. وقتی خبر شهادت او منتشر شد سه روز اعلام عزای عمومی کردند و به منزل ایشان رفتند و به خانواده او تسلیت گفتند.

از ارتباط شهید سلیمانی با اهل بیت علیهم السلام و ارادت و توسل ایشان به آن بزرگواران اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

– شهید سلیمانی همه ساله در ایام فاطمیه جلسه‌ی روضه داشتند و از من برای سخنرانی دعوت می‌کردند. وقتی هم که به تهران رفتند همه ساله در اربعین امام حسین علیه السلام مراسم برگزار می‌کردند. با این وجود، برگزاری مراسم فاطمیه را کنار نگذاشتند و در این ایام به کرمان می‌آمدند و مراسم داشتند. در همه‌ی این سال‌ها من در منزل ایشان منبر می‌رفتم. تا اینکه از ایشان خواهش کردم به منظور تنوع از سایر منبرها دعوت کنید که دو سال از افراد دیگری دعوت کردند.

برای مراسم فاطمیه، خودش شخصاً برای برپایی جلسه کار می‌کرد. حتی با افتخار گاهی چارو به دست می‌گرفت و گاهی در پذیرایی مشارکت می‌کرد و اصلاً اینچنین روحیه‌ای نداشت که در گوشه‌ای بنشیند و کارها را به عهده‌ی دیگران بگذارد.

– چه توصیه‌ای نسبت به مسئولین در رابطه با شهید سلیمانی دارید؟

– حضرت آقا راجع به انسان‌های ارزشی و ممتاز توصیه دارند که ویژگی‌های شاخص آن‌ها به جامعه معرفی شود و از آن جا که نسل جوان ما دنبال الگوها می‌گردند باید تلاش کرد که امثال سردار شهید حاج قاسم سلیمانی به عنوان الگوهای ممتاز انقلابی به نسل جوان شناسانده شوند.

– با تشکر از شما. در پایان اگر صحبتی دارید بفرمایید.

– وقتی داعشی‌ها شهید محسن حججی را سر بردند و مظلومانه کشتند، سردار سلیمانی اعلام کرد که تقاص خون شهید حججی، نابودی داعش خواهد بود و تاکید کرد که این وعده‌ای هست که قطعاً به آن عمل خواهم کرد و عمل هم کرد. به فضل و قوه‌ی الهی، تقاص خون شهید سلیمانی هم نابودی و ریشه‌کن شدن اسرائیل از منطقه خواهد بود ان شاء الله.



نفس به نفس با مردم

مصاحبه با حاج آقا میرزایی

یکی از موکب‌ها در مسیر گلزار شهدا در دومین مراسم سالگرد شهادت سردار سلیمانی، موکب حوزه‌ی علمیه بود که محتوای فرهنگی داشت و از این جهت با بیشتر موکب دیگر که صرفاً در حیطه‌ی پذیرایی فعالیت داشتند متفاوت بود. در این شماره، مصاحبه‌ای با آقای محمدهادی میرزایی، از فعالین و دست‌اندرکاران برپایی این موکب داشتیم تا از تجربیات خود در مورد کار فرهنگی موکب و ارتباط با مردم و نیز کیفیت برگزاری دومین مراسم سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی بگویند.

در مورد موکب تبلیغی حوزه‌ی علمیه در مراسم دومین سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی بفرمایید که ایده‌ی این کار از سمت چه شخص یا نهادی مطرح شد؟

ایده‌ی این کار توسط عده‌ای از طلاب جوان مدارس حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان پیشنهاد شد. بعد از این که مسئولین مدارس دینی مشورت کردند با همکاری معاونت تهذیب استان کرمان و دبیرخانه‌ی گروه‌های جهادی، این برنامه شروع شد. در سالگرد و مراسم تشییع حاج قاسم، ۵ موکب از مدارس امام مهدی، ابراهیمیه، فخریه‌ی راور، شهربابک، صالحیه، معصومیه و محمودیه

کرمان داشتند.

آیا قبلاً این موکب، در سایر مراسم و مناسبت‌ها فعالیت داشته؟

بله! مدارس حوزه‌ی علمیه به مناسبت‌های مختلف، موکب‌های خدماتی و فرهنگی

یکی از برنامه‌های دائمی هم نمایشگاه تمدن انقلاب اسلامی و حرکت به سوی تمدن اسلامی بود که توسط طلاب مدرسه‌ی فخریه‌ی راور به صورت می‌شد.

متنوع داشتند. در مراسم‌های مختلف متناسبی مثل ۲۲ بهمن و ... به تناسب موضوع، فعالیت‌های فرهنگی، فعالیت‌های کودک و نوجوان و ... اجرا شده است. مثلاً در ماه رمضان، طلاب مدارس محمودیه و معصومیه در مسجد امام خمینی (ره) کرمان، برنامه‌ی ویژه کودک و نوجوان داشتند. از این سنخ مباحث زیاد اجرا شد.

برنامه‌ها و اقدامات اجرا شده در موکب تبلیغی برای مراسم دومین سالگرد سردار سلیمانی از چه سنخ فعالیت‌هایی بود؟

در مجموع یک موکب فرهنگی بود. یکی از برنامه‌هایی که عصرها و صبح‌ها به صورت مقطعی اجرا می‌شد، ویژه‌ی کودک و نوجوان بود که مربیانی می‌آمدند، مسابقات اجرا می‌کردند و مباحث فرهنگی را انتقال می‌دادند. یکی از برنامه‌های دائمی هم نمایشگاه تمدن انقلاب اسلامی و حرکت به سوی تمدن اسلامی بود که توسط طلاب مدرسه‌ی فخریه‌ی راور به صورت روایتگری میدانی اجرا می‌شد. بحث تبلیغات چهره به چهره و پاسخگویی به مسایل شرعی هم از دیگر برنامه‌ها بود. مراسمی که شبها برگزار می‌شد مجلسی از حضور علما و مداحان بود. در یکی از این مراسمات هم از خانواده‌ی شهید بیاضی زاده به عنوان خانواده‌ی شهید روحانی مدافع حرم با حضور حاج آقا علی‌دادی تشکر و تقدیر شد. حضور مبلغین مختلف در زمینه‌های پاسخگویی و مشاوره نیز در نظر گرفته شده

بود و مراسم خدماتی مثل توزیع بسته‌های فرهنگی هم برنامه‌های جنبی موکب بود. حالاً که مراسم تمام شده و به عملکرد موکب فکر می‌کنید به نظرتان در مجموع به برنامه‌ها و اهدافی که مدنظر بود در عمل رسیدید؟ چه بازخوردهایی نسبت به برنامه‌ها دریافت می‌کردید؟

بله! الحمدلله اهدافی که تعریف شده بود انجام شد. البته خیلی از برنامه‌های دیگر هم برنامه‌ریزی کرده بودیم، اما به دلیل محدودیت مکان و زمان و نداشتن امکانات، اجرایی نشد. برنامه‌های اجرایی روایتگری، موضوعات مرتبط با شهدا و برنامه‌های ویژه بانوان در حوزه‌ی عفاف و حجاب و نمایشگاه‌های متعدد فرهنگی با موضوعات استکبارستیزی و خانواده‌ها هم طراحی شده بود که فضای مناسب وجود نداشت و هوا هم مساعد نبود. البته باید اشاره کنم اداره‌ی اوقاف پشتیبانی خوبی داشت. حوزه‌ی علمیه و دفتر امام جمعه هم هماهنگی مطلوبی داشتند. سازمان فرهنگی شهرداری هم امکانات خوبی فراهم کرده بودند.

بازخوردهای عمومی هم خوب بود. نماز جماعتی که در آن فضا انجام می‌شد مورد استقبال بود. همچنین وقتی مردم در صف موکب‌های دیگر ایستاده بودند همزمان برایشان بحث روایتگری تمدن اسلامی اجرا می‌شد که تا حالا چنین فعالیت‌هایی در شهر کرمان رواج نداشت. البته به عنوان دبیرخانه‌ی جهادی اگر بخواهم بگویم طلاب ما بجز موکب حوزه‌ی علمیه در ۸-۹ موکب دیگر هم فعال بودند. از جمله‌ی این موکب‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: - موکب ابومهدی المهندس که بحث‌های خدماتی و فرهنگی ارائه می‌دادند. این موکب، حاصل تلاش گروه المستشهدین حوزه‌ی علمیه‌ی قم یعنی طلاب کرمانی ساکن قم بود.

- موکب ده‌زیار شامل ارائه خدمات اطعام از جمله روغن جوشی و ... بود که در این جا هم سه چهار نفر از طلبه‌ها مسئول اجرا و برنامه‌ریزی بودند.

- موکب بقیه‌الله که ویژه‌ی نوجوانان بود و چند نفر از روحانیون از جمله خواهران طلبه،

روایتگری و کار نوجوان را اجرا می‌کردند. - موکب تبلیغ چهره به چهره و مشاوره‌های خانواده که در مسیر اجرا می‌شد. - موکب گروه‌های جهادی که حاج آقا نخعی و چند نفر از طلاب دیگر با همکاری جوانان خیابان زریسف نزدیک پاسگاه، موکب خدماتی داشتند.

- نهایتاً در خود گلزار در موکب بین‌المللی روحانیونی مانند حاج آقا محمدآبادی، عرفان نمکی، ابوالفضل برخوردار و تیمی از طلاب زبان‌دان با مدیریت آقای محمدآبادی در همایش زبان‌دانان فعالیت ویژه‌ای داشتند.

این‌ها همه برنامه‌هایی بودند که برنامه‌ریزی و مجری اصلی طلاب بودند و صرف حضور یک طلبه نبود.

در جلب مخاطب، موکب حوزه‌ی علمیه و سایر موکب‌های طلاب، چطور عمل کردند؟ با توجه به این که در وهله‌ی اول شاید به نظر برسد در مقایسه با سایر موکب‌ها نسبت به موکب حوزه‌ی علمیه، اقبال چندانی وجود ندارد، در

دلیل کم‌رنگ بودن فعالیت‌های روحانیون، کمبود نیرو و امکانات هست نه استقبال نکردن مردم.

عمل این استقبال به چه نحو بود و چه اقشاری جذب شدند؟

از نظر استقبال جلب مخاطب خوب بود. مخصوصاً در برنامه‌های نوجوان و برنامه‌های معرفی همه بودند و این طور نبود که فقط قشر خاصی به عنوان مخاطب حاضر باشند. همین‌طور در بحث مشاوره، روایتگری و نماز جماعت، عموم مردم حضور داشتند. بخش دوم سؤالتان را قبول ندارم. مردم در مراسمات کشوری هر جا یک روحانی را دیدند که برای خدمتگزاری و مشاوره هستند مراجعه کرده‌اند. حتی در برنامه‌های پارکی مردم مراجعه می‌کردند. نمود ویژه‌ی این برنامه‌ها در متروی تهران بود. چون اعتماد و نیاز معنوی هست، مراجعه به روحانیون هم هست. متأسفانه کمبود نیروی حوزوی، باعث کم‌رنگ شدن



فعاليتها است. ما نياز به مبلغ ويژه، مثلاً در برنامه‌های چهره به چهره‌ی ميدانی (مدل تبليغ اربعيني) داريم. کسی که بتواند هم خوب ارتباط بگيرد و هم اطلاعات خوب و هم انتقال پیام و مفاهيم داشته باشد. همه‌ی طلاب، اين ويژگی را ندارند. ما فقط ده نفر در اين حد داشتيم و به طور

قرار شد با دوستان طلبه بحث علمی صورت بگیرد و خوراک فرهنگی ویژه برای زائران حاج قاسم تولید شود.

کلی، طلاب هم کم هستند. در اربعين هم به دليل همين کمبود نيرو شيفت‌های ۱۲ ساعته برای اجرا، روايتگری عاشورا و تبليغ چهره به چهره داشتيم و گاهی نيروها از پا می‌افتادند. درموکب گلزار هم بعد از دو سه روز فعاليت، نيروها توانشان کم شد و از پا افتادند. مواكب خدماتی کار سبکتری دارد چون در ساعت‌های خاصی، توزيع صورت می‌گیرد. اما مباحث معرفتی و پاسخگویی، نياز به تفکر و صحبت کردن دارند. افراد با نظرات مختلف و ترفندهای مختلف رجوع می‌کنند و روحانيون و طلاب، بايد آمادگی کامل داشته باشند. پس دليل کم‌رنگ بودن فعاليت‌های روحانيون، کمبود نيرو و امکانات هست نه استقبال نکردن مردم. **جالب‌ترین اتفاق که در مدت زمان برگزاری مراسم سالگرد در موکب حوزه افتاد چه بود؟**

در اين موکب، اتفاقات زيادی داشتيم که شايد نيروهای شيفت، بهتر متوجه شدند. یک مورد که به من منتقل شد اين بود که زائری از کانادا حضور پيدا کرده و مقدار قابل توجهی با پول کانادایی خودش، هديه کرده بود تا برای فعاليتهاي فرهنگی هزینه شود. اين که ایرانی‌ها نذر کنند خودش اهميت دارد اما اين که یک کانادایی گفته چون کارتان فرهنگی است ميخواهم پول من برای اين کار هزینه شود جالب توجه است. در همين راستا کمک ايشان برای برنامه‌های کودک و نوجوان و محتوا هزینه شد.

از اقشار مختلف کشور هم کاروان‌های

مختلفی از اصفهان، یزد، گیلان، مازندران، بوشهر و ... حضور پيدا کرده بودند. زائرهای مختلفی از سلايق مختلف حضور داشتند. گاهی افرادی بودند که نماد فرقه‌های مختلف روی دست و گردنشان بود و برای زیارت مزار حاج قاسم می‌آمدند. برمبنای همين مشاهدات، قرار شد با دوستان طلبه بحث علمی صورت بگیرد و خوراک فرهنگی ویژه برای زائران حاج قاسم تولید شود. چون مکتب حاج قاسم، محتوا و فرهنگ ویژه خودش دارد و اين افراد، زائران شهيد ويژه و مکتب‌سازی هستند. عشق و محبتی هست اما متاسفانه فرهنگ سازی و گفتمان و معرفت لازم داده نمی‌شود. هم افرادی که بايد معرفت بدهند پختگی لازم را ندارند هم مردم هنوز به اين نرسیده‌اند که به اين نکته بپردازند. حتی می‌شود ساعت شهادت را سالگرد مقاومت بگذاريم. چنانچه در تقويم ميلادی سالگرد ولادت عیسی مسیح مقياس هست، يا نوروز زمان تحول طبيعت هست اين ساعت را سالگرد مقاومت بگذاريم. هر سال رشد و جريانهای بیشتری داشته باشيم

مسئولين بايد بدانند هر سال مراسم سالگرد در زمستان هست و مشکل سرما و آب و هوا داریم. نياز هست تدبیری انديشيده شود.

و حتی فرهنگ صادراتی تولید کنیم که هر جا المان‌های مقاومت هست مردم در آن ساعت آنجا حضور پيدا کنند. همين‌طور که به مردم می‌گویيم سال تحويل اگر در حرم‌ها نمی‌توانيد حاضر باشيد به جای آن به امامزاده یا مسجد برويد. چرا برای لحظه‌ی شهادت حاج قاسم، سالگرد مقاومت و سبک خاص تعريف نکنيم که یک فرهنگ عمومی شکل بگیرد و در اين فرهنگ، شعارهای مقاومت، ساری و جاری باشد؟

درمورد جانمایی و محتوای موکب حوزه و ساير موکب‌ها اگر نظری دارید بفرمایيد. به نظر شما برای سال آینده

چه تدابیری درمورد جانمایی موکب‌ها و به طور کلی موقعیت مکانی گلزار بايد انديشيده شود؟

جانمایی موکب نسبتاً مناسب بود، اما تدابير آب و هوایی سنجيده نشده بود که البته تمام موکب‌ها اين معضل را داشتند. مسئولين بايد بدانند هر سال مراسم سالگرد در زمستان هست و مشکل سرما و آب و هوا داريم. نياز هست تدبیری انديشيده شود. به دليل شرايط محیطی، ماشين‌ها رفت و آمد زياد داشتند. همچنين موکبها نظم خوب و نماي قابل قبولی نداشتند. بنرها پاره بود یا پشت موکب باز بود. کاش از نظر محتوایی موکب‌ها با چينش خاصی چيده شوند. مثلاً موکب‌های خدماتی پخش شود که جمعيت پراکنده شود. نکته‌ی ديگر اين که فقط نماز جماعت در موکب حوزه انجام می‌شد. گاهی در مسجد فروزی هم بسته بود. مثل سيستم اربعين، جایی برای استراحت و نشستن زوار وجود نداشت. نياز سنجی انواع موکبها بايد مدنظر قرار بگیرد. مثل موکب اجتماعی، فرهنگی، استراحتی، نماز جماعت، پزشکی و ... مثلاً موکب چایی زياد بود. موکب‌ها، ساعت کاری مشخصی نداشتند و ...

از سوی ديگر نقشه‌ی جامع برای بافت گلزار نياز هست. شهرداری، ميراث فرهنگی، بنياد شهيد، مسئولان گلزار و مسئولين مختلف استانی و کشوری یک کارگروه ويژه را برای طراحی مهندسی عمرانی فضای گلزار و محدوده‌ی اطراف تعريف کنند. چون ما هر سال مشکلات امنیتی خواهيم داشت.

اگر لازم است تمام ادارات و نهادهاي مختلف از محدوده جمع‌آوری بشوند و محدوده پاکسازی شود. چرا هر سال فقط یک مسير پياده روی باشد و از مسيره‌های مختلف نروند؟ مثلاً امسال در بحث رسانه ای پرسيدم چرا فيلمبرداری هوایی با پهپاد انجام نشد گفتند چون نيروی انظامی، ارتش و ... در اين محدوده هستند جواز پرواز نداريم. آقای جلالی معاون سیاسی استاندار گفت بياييد مجوز بگيريد و انجام دهيد. گفتيم ديگر دير شده و زمان از دست رفت. صداوسيماي کشوری و استانی واقعاً ضعيف بود. مثلاً پياده‌روی اربعين لحظه به لحظه نمايش داده می‌شود اما در

اين مورد، کم‌کاری صورت گرفت. رسانه‌های خارجی مراسم سالگرد را فیلتر کردند اما خود ما چرا مثل راهپيمايي ۲۲ بهمن اين مراسم را پوشش خبری نداديم؟ بايد پرونده‌ی ويژه‌ای در اين زمينه ارايه می‌شد. محوطه‌ی اطراف گلزار، طرح جامع می‌خواهد. ممکن هست نياز باشد جاده‌کشی تغيير کند یا از ديد فرهنگی، المان‌های ويژه برای کوه‌های اطراف تعبیه شود. در مراسمات می‌توان در بالای کوه‌ها پرچم‌های مقاومت مثل پرچم سپاه، فاطميون، حشدالشعبی، حزب الله و .. بزرگ نصب شوند که از نقاط مختلف شهر، ديده شود. اين کار نياز به هزینه هنگفت ملی دارد. البته امسال تصويربرداری روی کوه با هزینه‌ی زياد انجام شد اما بايد یک برنامه‌ی دايمي با نماي بهتر تعبیه شود.

به عنوان سوال آخر در کل، به نظر شما برگزاری مراسم سالگرد دوم شهادت حاج قاسم، چه تأثيرات فرهنگی و اجتماعی روی شهر کرمان و مخصوصاً بافت محوطه‌ی اطراف گلزار شهيدا و مسجد صاحب‌الزمان (عج) داشت؟

از حيث اجتماعی، خواه ناخواه اين مناسبت‌ها تأثيری دارند، اما با هم‌افزایی، همدلی و هم‌فکری، اين تأثيرات می‌تواند چندين برابر شود که متاسفانه در کرمان و

بايد زوار را در نقاط مختلف شهر، تغذیه‌ی فرهنگی می‌کرديم.

مراسم سالگرد شهيد سلیمانی، اين اتفاق رخ نداد. بايد زوار را در نقاط مختلف شهر، تغذیه‌ی فرهنگی می‌کرديم. چون ایام فاطميه بود و امکان داشت مراسمات مختلفی در شهر باشد یا موکب‌ها در شهر توزيع شوند که زائران پخش شوند. حتی درمورد جنبه‌ی سياحتی قضيه، تدبیری انديشيده نشد. کرمان که هيچ وقت بيشتر از ۱۰۰ هزار نفر مسافر نوروزی نداشت، یک باره بيش از ۲۰۰ هزار زائر به خود ديد. از نظر اقتصادی هم می‌شد از اين قضيه استفاده کرد. تعداد اتوبوسهایی که خود ما ديديم، حدود ۵۰۰ هزار زائر بود. اما متاسفانه تدابير

مناسبی انديشيده نشده بود. مثلاً مسير پياده‌روی، المان‌های فرهنگی خاصی نداشت. پرچم‌ها، پیام‌های فرهنگی و حتی تلویزیون‌های شهری کوچک می‌توانست تعبیه شود.

مشکل ديگر سيستم‌های صوت موکب‌ها بود. داخل یک موکب رقتم که چون تقارن معنایی و محتوایی با مباحث انقلاب اسلامی و مقاومت داشت موسیقی آنچنانی مقاومتی پخش می‌کرد. گفتم درست است موضوع شما مقاومت هست اما ایام فاطميه

می‌آیند؛ یکی سالگرد و یکی نوروز و مطمئناً در ایام نوروز همين مشکلات خواهد بود. بعد از کرونا اين اقبال عمومی بيشتر خواهد شد.

بسيرا خب! ممنونم از طرح مسئله‌ها و صحبت‌هایی که داشتيد. انشاءالله سال‌های آینده، کیفیت برگزاری مراسم، روند رو به رشدی را طی کند.

خواهش می‌کنم. انشاءالله.



هم هست. گفتند ما توجه به اين مسئله نداشتيم و بچه‌ها اين آهنگ را پخش کردند و بلافاصله قطع کردند. مسئولين فرهنگی، بايد توجه کنند که نظارتی در اين زمينه وجود داشته باشد. از نظر راهنماهای مسافرين هم عملکرد، خیلی ضعيف بود. سازمان گردشگری می‌تواند ورود کند. مطمئن باشيد مردم در سال دو بار کرمان



می‌گفتند انگار مسیر زیرگذر تا گلزار، مسیر نجف تا کربلا بود

موکب‌های مردمی دومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی

مصاحبه با حجه الاسلام عسکری نیا مسئول موکب‌های مردمی دومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی

تصمیم برای ایجاد موکب در مسیر گلزار شهدا از چه زمانی اتخاذ شد؟ خیلی‌ها فضای این موکب‌ها را با فضای اربعینی مقایسه می‌کنند. آیا چنین قصدی از ابتدا در طراحی این محیط، مدنظر بود یا این فضا خودبخود ایجاد شد؟ در واقع این موکب‌ها از سال اول که سالگرد حاج قاسم بوده و حتی پیش از آن در هر موضوع دیگری چه در مراسم شاد و چه در عزای همیشه بوده است. اما در دومین سالگرد، موضوع این موکب‌ها خیلی

خاص‌تر شد. چون هجمه‌ی زائران به سمت کرمان زیاد بود. دلیل انتخاب بنده به عنوان مسئول امر، این بود که بالای ده سال در اربعین فعال بوده و با سازوکار اربعین آشنایی داشتم. البته مسئول موکب مردمی شدم نه موکب زیر نظر سپاه. چون فضای اربعین را دیده بودم می‌دانستم این مشابهت اتفاق می‌افتد. اما این لطف خدا، شهدا و حضرت زهرا (س) بود که این شباهت، ایجاد شد. خیلی از مسئولین، تجربه‌ی این فضا را نداشتند که این همه

موکب، کنار هم باشد. مخصوصاً برای مردم بیشتر جالب بود. هر کس از هر شهری مخصوصاً تهران می‌آمد می‌گفتند انگار مسیر زیرگذر تا گلزار، مسیر نجف تا کربلا بود.

تیم تصمیم‌گیرنده و اجرایی این کار متشکل از چه افراد و نهادهایی بودند؟ ستاد مردمی به دست حاج آقا الله وردی، مسئول جبهه‌ی فرهنگی خاتم و حاج آقا حقانی رییس سازمان تبلیغات بود. منتها این دو بزرگوار چون مشغله‌ی زیادی دارند

کل سیستم را به دست آقای اشرفی دادند و ستاد مردمی تشکیل شد. توان سپاه، نیروی انتظامی، شهرداری و سایر سازمان‌ها در کنار ظرفیت‌های مردمی آمد تا این اتفاق رقم خورد.

برای ایجاد مشارکت مردمی چه برنامه‌ای وجود داشت؟

مردم و مجموعه‌های مردمی مثل هیئت‌ها، کانون‌ها و مساجد ناخودآگاه وسط میدان می‌آیند. مهم این است یک نفر مسئول مردمی اهل میدان و نه کت‌وشلواری وسط

بیاید و کار انجام شود. ما کار خاصی درباره‌ی مشارکت‌های مردمی موکب انجام ندادیم. فقط یک شماره تلفن بود و روابط عمومی ایجاد شد که همه به هم وصل شدند.

از لحاظ موضوعی و دسته‌بندی خدمات آرایه شده در موکب‌ها چه برنامه‌ای داشتید؟ این که از لحاظ خدمات آرایه شده تنوع برقرار باشد؟ پیش از این ما بانک اطلاعاتی از موکب نداشتیم. هر مراسمی که سال‌های قبل در

هر موضوعی برگزار شده بود خیلی معمولی بود.

بدون بانک اطلاعاتی نمی‌دانستیم هر گروهی، چه ظرفیتی دارد. امسال این بانک اطلاعاتی را ایجاد کردیم و حتی بررسی کردیم که ادعاها و ظرفیت واقعی چقدر با هم همخوانی دارد. حتی حاج آقا علی‌دادی امام جمعه وقتی متوجه شدند که داده‌ها گردآوری شده خواستند این موکب‌ها سال آینده با توجه به ظرفیت‌ها جانمایی شوند.



سازمان‌ها و نهادهای مربوط مثل شهرداری از لحاظ زمینه‌سازی چه کمکی به شما داشتند؟

تمام نهادهای دولتی همه به نحوی بر اساس شرح وظایف دولتی و شان و وظیفه‌ی سازمانی خودشان پای کار آمده بودند. مثل شهرداری، اداره‌ی آب، اداره‌ی برق، نیروی انتظامی، سپاه، سازمان تبلیغات و ... در واقع همه می‌بایست پای کار باشند. ظرفیت‌های دولتی را کنار ظرفیت‌های مردمی آوردیم و اتفاق خوبی رقم خورد.

واکنش مردم و زائران نسبت به فضای موکب‌ها چه بود و بیشتر از چه موکب‌هایی استقبال می‌شد؟

واکنش مردم خیلی خوب بود. کسی فکر نمی‌کرد از این مسیر مخصوصاً زیرگذر تا میدان استقبالی شود. روز اول که می‌خواستیم جانمایی کنیم هیچ کس حاضر نبود در قسمت مسیر، باشد و دوست داشتند دور میدان بروند. اما در عمل، وقتی که طرح اجرا شد و من هم اصرار داشتم در این مسیر باشد موکب‌های دور میدان می‌خواستند به مسیر منتقل شوند که البته به لحاظ زمان و امکانات، میسر نبود. مردم

هم خیلی استقبال کردند و این استقبال از همه‌ی موکب بود. سعی داشتیم خلاء‌ها را هم با گذاشتن موکب‌های فرهنگی جبران کنیم. انشاءالله با وجود جمع‌آوری بانک اطلاعاتی، سال آینده بنده یا هر بزرگوار دیگری که مسئول بودند می‌توانند از این ظرفیت استفاده کنند و به زوار حاج قاسم خدمات ارایه دهند.

گفتند فکر نمی‌کردیم اگر کار را شروع کنیم حاج قاسم خودش امکانات را می‌رساند.

برای مستندسازی و رسانه‌ای کردن فضا و فعالیت‌های موکب، چه اقداماتی انجام شد؟ آیا از نتیجه رضایت دارید؟

ما تمام دغدغه‌مان این بود فضای مردمی را فعال کنیم و خیلی کم سراغ فضاهای دولتی رفتیم. چون هرچه کار مردمی‌تر باشد، زیباتر می‌شود. دلیل زیبایی و گیرایی مراسم سالگرد دوم مخصوصاً موکب مسیر همین مردمی بودن ماجرا بود. اگر موکب‌های دولتی می‌خواستند پای

کار بیایند، نتیجه اینقدر جذاب نمی‌شد. از نظر رسانه‌ای هم خود نهادهای مردمی فعال بودند. در واقع، مردم خودشان رسانه بودند. هر زائری که می‌آمد وضعیت یا پخش زنده می‌گذاشت و همه می‌گفتند انگار اینجا پیاده‌روی اربعین است.

برای سال آینده چه برنامه‌ای دارید و چه تغییراتی اعمال خواهد شد؟

امسال چون بانک اطلاعاتی نداشتیم، کار سخت‌تر بود. سال آینده اگر رزق و توفیق ما بود که خدمتگزار زائرهای حاج قاسم بشویم برنامه‌هایی داریم. آن زمان فاطمیه بود خیلی از مجموعه‌ها می‌خواستند بیایند و ترجیحشان بود در شهر خودشان باشند. سال آینده چون فاطمیه همزمان با سالگرد نیست هیئت‌های مذهبی بزرگ از شهرهای آینده حضور چشمگیرتری خواهند داشت و استقبال بیشتری از استان‌های سراسر کشور داریم.

خاص‌ترین و به یادماندنی‌ترین صحنه‌ای که دیدی یا شنیدید چه بود؟ تمام این برنامه برای ما خاص و زیبا بود. شاید ساعت‌ها بتوان در این مورد حرف زد. من خودم هم انگار خودم را در فضای اربعین می‌دیدم. مخصوصاً

در مسیر زیرگذر تا گلزار. مردم و مسئولین هم به این نکته اشاره می‌کردند. یادم هست سرهنگ زمانی مسئول ستاد ترویج مکتب حاج قاسم به من گفتند: ما فکر نمی‌کردیم این فضا اتفاق بیفتد. نزدیک ۱۱۵ موکب داشتیم که از این میان، ۶۸ تا از زیرگذر تا مزار شهدا بود. چیزی جز زیبایی نبود. چیزی که برای خودم جالب بود این بود که یک گروه جهادی به اسم شهید ارسلان ایرانمنش گفتند اگر می‌شود جایی به ما بدهید که روز شهادت حاج قاسم، با دو گونی آرد روغن جوشی بپزیم. ما طبق برنامه‌ی ستاد مردمی که از ۹ تا ۱۸ دهه و هفته‌ی مقاومت بود، برای موکب چند شرط گذاشته بودیم این که ۲۴ ساعت خدمات بدهند و هم این که از ۹ تا ۱۸ موکب داشته باشند. گفتند ما وسعمان نمی‌رسد. گفتیم به هر حال از ما خواستند و باید این شرط را اجرا کنیم. گفتند اگر می‌شود ما را از لیست خط‌نزنید. بالاخره قبول کردند. این گروه دو خانواده بودند. اول می‌گفتند وسعمان نمی‌رسد اما مدام عدسی و لوبیا گرم و سه وعده دمنوش هم توزیع کردند. گفتند فکر نمی‌کردیم اگر کار را شروع کنیم حاج قاسم خودش امکانات را می‌رساند.

زیبایی کار مردمی همین است. یکی می‌خواهد بیاید خدمت نصفه‌روزه انجام بدهد، اما وقتی می‌گوییم طبق شرایط بیا و می‌گوییم خدا کمک می‌کند و شهدا اثر کار را زیاد می‌کنند قبول می‌کنند و کارشان هم رونق می‌گیرد. ما این مسئله را به چشم دیدیم. این اتفاق خوبی بود. به طور کلی کار مردمی که خودشان پای کار بیایند و موکب بزنند، همه‌اش برای ما زیبا و خاص بود.

دربند این نبودیم که اگر امکانات و تسهیلات نبود، کار را تعطیل کنیم.

یکی از غرفه‌ها در حوزه‌ی فرهنگی و کتاب، فعالیت داشت که با استقبال نیز روپرو شده بود. برای تداوم این فعالیت‌ها چه برنامه‌ای دارید؟ بعضی افرادی که درخواست کار فرهنگی داشتند می‌خواستند دکان باز کنند. یعنی اقلام فرهنگی را بفروشند و درآمدزایی کنند. ما به شدت با این قضیه مقابله کردیم و می‌خواستیم موکبی که وارد حوزه‌ی فرهنگی می‌شود خدمات فرهنگی ارایه بدهد. موکبی که ما در مسیر داشتیم بسیار

متفاوت بود و واقعاً کارشان کتابخوانی و فرهنگی بود و خودشان هم از نتیجه راضی بودند. دغدغه‌ی آن‌ها هم درآمدزایی نبود و دغدغه‌ی کتاب داشتند. برای سال بعد هم ما هم کارهای فرهنگی را به بخش‌های مختلف کودک، نوجوان و خانواده تقسیم کردیم. انشاءالله سال آینده زودتر شروع می‌کنیم که خدمات بهتر و بیشتری از نظر فرهنگی ارایه شود.

امکانات و تسهیلات برای ایجاد و مدیریت موکب‌ها تا چه حد فراهم بود؟

هر ارگانی پای کار آمد، امکاناتی با خودش آورد. البته ما بنا نداشتیم درگیر کمبود امکانات شویم. سعی می‌کردیم هر موکبی که کمبودی داشت برایش فراهم کنیم. اصلاً دربند این نبودیم که اگر امکانات و تسهیلات نبود، کار را تعطیل کنیم. بسیار عالی! ممنون هستیم از فرصتی که در اختیار نشریه‌ی گرا قرار دادید. انشاءالله سال آینده هم شاهد پربایی موکب‌ها با برنامه‌هایی متنوع‌تر و با همان فضای خاص معنوی باشیم.

مصاحبه با فاطمه بافنده دختر شهید مدافع حرم شهید حامد بافنده



سلیمانی شنیدم. بابام می‌گفت سردار سلیمانی مایه‌ی قوت قلب ماست و ما باید با تمام وجود از ایشان دفاع کنیم.

- از اولین باری که شهید سلیمانی را دیدی برامون تعریف کن.

-وقتی من ایشان را دیدم دست و پای خودم را گم کردم. خیال می‌کردم که دارم رویا می‌بینم. احساس می‌کردم چهره‌ی بابام تو صورتش بود.

- به ایشون چی گفتی و چی شنیدی.

- خیلی صحبت‌ها با هم کردیم. درباره‌ی بابام به من می‌گفت اصلاً نگران نباش! من همیشه پشت هستم. من مثل پدر براتو می‌مونم. من هم به او گفتم خیلی ممنونم از این که مثل پدر پشت من هستید.

- چندبار با شهید سلیمانی ملاقات کردی؟

- خیلی زیاد! شمردنی نیست!

- ایشون می‌اومد پیش شما یا شما می‌رفتید پیش ایشون؟

فاطمه خانم عزیز! سلام. از آنجا که سردار شهید حاج قاسم سلیمانی خیلی به شما علاقه داشتند دوستان حاجی مایل بودند یک گفتگو با شما راجع به این شهید والامقام داشته باشم. آماده هستی که گفتگو را شروع کنیم؟

- سلام. بله آماده هستم.

- فاطمه جان اولین باری که با شهید حاج قاسم سلیمانی آشنا شدی کی بود؟ آیا آن زمانی که بابا هنوز شهید نشده بود، شهید حاج قاسم سلیمانی را می‌شناختی؟

- بله با ایشون آشنا بودم، اما از نزدیک او را ندیده بودم. وقتی بابام شهید شد یعنی سال ۹۶ با مامانم پیش ایشان رفتم و من ایشونو را از نزدیک دیدم.

- از بابا راجع به سردار سلیمانی چیزی نشنیدی؟

- من خیلی چیزها از بابا درباره‌ی سردار

- ما می‌رفتیم پیش ایشون تو بیت الزهرا و هر هفته یک بار حداقل به ما زنگ می‌زد. وقتی زنگ می‌زد خبرهای خوشحالی نیروهای مقاومت را بهم می‌داد. از پیروزی‌هایی که در مقابل دشمنان کسب کرده بود برام تعریف می‌کرد.

- چه توصیه‌هایی می‌کرد؟

- همیشه به من می‌گفت دوست دارم دختر خوبی باشی و مجاهد باشی و راهم را ادامه بدی. هر هفته به من تلفن می‌زد و احوالم را می‌پرسید و اگر هم یک هفته نمی‌توانست تماس بگیره هفته‌ی بعد، تماس می‌گرفت و به من می‌گفت به خاطر چه چیزی سرش شلوغ بوده و مشغول چه کارهایی بوده.

- ایشون خونه‌ی شما هم آمد؟

- نه! به خاطر اینکه خیلی سرش شلوغ بود نمی‌تونست خونه‌ی ما بیاد. این دفعه‌ی آخری به من قول داد که خونه‌ی ما هم بیاد

احساس می‌کردم که حاجی هنوز زنده است و لابلای جمعیت مواظب من هست که آسیبی نبینم.

اما شهید شد.

- شما کجا بودی وقتی خبر شهادت شهید سلیمانی را شنیدی؟

- من خونه‌ی مامان بزرگم بودم که صبح زود باخبر شدیم شب قبلش به شهادت رسیده. بعد، تلویزیون رو روشن کردیم و همه‌ی ما موقع تماشای تلویزیون گریه می‌کردیم. بعد با مامانم رفتم سر قبر بابام و اونجا خیلی گریه کردیم.

- در تشییع جنازه شهید سلیمانی حضور داشتی؟

- بله آنجا از من مصاحبه هم گرفتند.

- در تشییع جنازه‌ی شهید سلیمانی چه احساسی داشتی؟

- اونجا احساس می‌کردم که حاجی هنوز زنده است و لابلای جمعیت مواظب من هست که آسیبی نبینم. جمعیت خیلی زیاد بود. من نتونستم کنار قبر ایشون برم ولی خیلی دوست داشتم که کنار قبرش می‌رفتم.

- چه آرزوی درباره شهید سلیمانی داری؟

- آرزوم اینه که برای یک دفعه هم که شده حاج قاسم را ببینم. حتی حاضریم تمام زندگی خودمو بدم و اونو دوباره ببینم یا این‌که یک بار بیاد توی خوابم.

- هیچ وقت شهید سلیمانی به شما

حاضریم تمام زندگی خودمو بدم و اونو دوباره ببینم یا این‌که یک بار بیاد توی خوابم.

هدیه هم داده؟

- بله یک جانماز به من هدیه داده که من خیلی دوستش دارم و هنوز از اون استفاده نکردم. می‌خوام یادگاری نگهش دارم.

- به نظر شما چه کارهایی باعث میشه که روح شهید سلیمانی از ما شاد و خشنود بشه؟

- ما با حجاب و چادر و مقاومت می‌تونیم شهید سلیمانی را شاد کنیم و اگر راه او را ادامه بدیم حتماً خوشحال می‌شه.

- فاطمه خانم! آیا با خبر شدی که بعضی‌ها به عکس شهید سلیمانی توهین کردند و به تصویر او لگد زدند؟ چه سخنی با این افراد داری؟

- من توی اون دنیا اون‌ها رو هیچ وقت نمی‌بخشم. واقعاً گریه‌ام گرفت وقتی دیدم عکس شهید سلیمانی را پاره می‌کنن و لگد می‌زنن و خیلی ناراحت و عصبانی شدم و آنها را هیچ وقت هیچ وقت نمی‌بخشم.

- فاطمه خانم! اگر بخوای شهید سلیمانی رو در یک جمله برای ما معرفی کنی چی می‌گی؟

- مرد شجاعی بود که من اصلاً توی این دنیا مثل او را ندیدم. واقعاً مثل مالک اشتر بود. با آمریکایی‌ها و آدم‌های بد، خیلی بد

بود و با ایرانی‌ها خیلی خوب بود و من اخلاقش را خیلی دوست داشتم.

- اگر بخوای با مردم ایران حرف بزنی و درباره‌ی شهید سلیمانی مطلبی بگی چی می‌گی؟

- من از مردم ایران می‌خوام که در خط حاج قاسم باشن و راهش رو ادامه بدن.

- راه حاج قاسم چه راهیه؟

- راه حاج قاسم این بود که خیلی مردمی و مهربون و شجاع بود و به حرفی که می‌زد عمل می‌کرد.

- وقتی این جمله‌ی پیام رهبر انقلاب رو شنیدی چه احساسی به شما دست داد؟ «ارواح طیبه‌ی شهیدان، روح مطهر

قاسم سلیمانی را در آغوش گرفتند.»

- احساس می‌کردم بابای من با حاج قاسم دست در گردن هم انداختن و همدیگه رو بغل کردن و من می‌خوام برای او‌نا چای بیارم.

- درباره موشک باران کردن پایگاه نظامی آمریکا در عراق نظرتون چیه؟

- وقتی این خبر رو شنیدم خیلی خوشحال شدم، اما فکر نمی‌کنم همین اندازه کافی باشه. ما باید به فکر نابود کردن اسرائیل باشیم تا به آرامش برسیم و مردم ما آرام بشن. حاج قاسم کم کسی نبوده و ما باید انتقامش رو از او‌نا بگیریم و به این پرتاب موشک نباید بسنده کنیم.





مصاحبه با مردم در گلزار شهدا

من مادر شهید هستم. این چند روز بعد از شهادت حاج قاسم زندگی خود و بچه‌هایم را فراموش کرده‌ام. رفتن حاج قاسم خواب و خوراک را از من گرفته. داغ فرزند شهیدم به همراه ۲۷۶ نفر از پاسداران اسلام (شهدای غدیر کرمان) برایم تازه شد. و خدا می‌داند که داغ حاج قاسم از داغ پسر خود سنگین‌تر است. خدا آمریکایی‌ها را لعنت کند.

آمدیم تا ارادت و عشق مان را به حاج قاسم بیان کنیم. از فداکاری و ایثار حاج قاسم، زیاد شنیده‌ام و امروز وظیفه‌ی من این است: به عنوان یک دختر حجاب و عفتم را حفظ کنم. این خواسته‌ی حاج قاسم و همه‌ی شهداست. وصیت نامه‌های شهدا هوادای این است. ان‌شالله با کسب علم، بتوانم کشورم را با ثبات نگهدارم و مثل حاج قاسم با ایثار به مردم خدمت کنم.

شهادت حاج قاسم همه را بیدارتر کرد و مردم، عزمشان را برای ایستادن مقابل استکبار جهانی جزم کردند.

با وجود اینکه آمریکایی‌ها، حاج قاسم را ترور کردند، باز هم شهادت حاج قاسم، مشت محکمی بود، به دهان آنها و فهمیدند دیگر نمی‌توانند هیچ غلطی بکنند.

برای زیارت مزار حاج قاسم آمده‌ام. آرزو داشتم حاج قاسم را ببینم، ولی نشد. دشمن باید از ما بترسد، ما به انتقام حاج قاسم و به دفاع از کشور برخاسته‌ایم.

من از رزمندگان دفاع مقدس هستم. ۴۸ ماه در کنار سردار در میدان رزم بودم. او یکی از فرماندهان ویژه بود که فعالیت‌هایش بر هیچکس پوشیده نیست، ما نباید اجازه بدهیم خون ایشان پایمال شود. سردار

پورجعفری هم یکی از همراهان همیشه همراه سردار سلیمانی بودند.

حاج قاسم مرد حماسه بود و شهادت ایشان برای همه تکان دهنده. من در این صف طویل به انتظار ایستاده‌ام تا نوبتم برسد و به مزار حاج قاسم بوسه بزنم. رفتن به سر مزار ایشان برای من خیلی مهم است و برایم اهمیتی ندارد که چقدر در صف بمانم.

شهادت حاج قاسم به دنیا نشان داد، که ما همگی پشتیبان ملت هستیم و آمریکا نمی‌تواند به ما لطمه‌ای وارد کند.

من به عشق حاج قاسم آمدم تا به دنیا شور حماسه‌ی مردم در جریان شهادت حاج قاسم حسابی آن‌ها را ترسانده است.

در اشتباه هستند. ما چون سرویم که با هر طوفان قوی‌تر می‌شویم. دشمن بدانند ما آدم‌هایی هستیم که با هشت سال دفاع مقدس ثابت کردیم می‌توانیم، اقتدار کشور را نگه داریم و الان قوی‌تر از قبل، در صحنه هستیم.

حاج قاسم اولین کسی بود که من ندیده عاشقش بودم. او امنیت کشور ما را تضمین کرد. گلزار شهدا آرامش خودش را داشت. حالا با وجود حاج قاسم آرامش بخش‌تر شده. ما باید راه حاج قاسم را ادامه بدهیم و نگذاریم پرچم او بر زمین بماند. باید آنقدر مقتدرانه قدم برداریم تا کسی جرأت نکند شخصی مثل حاج قاسم را از ما بگیرد.

من از شهرستان سبزوار برای زیارت مزار سردار آمده‌ام. حاج قاسم به خاطر ما جانش را کف دست گذاشت. ای کاش مسئولین ما قدر او را بدانند، او چیزی برای خودش نمی‌خواست و فقط برای رضای خدا کار می‌کرد. باعث افتخار ما ایرانی‌ها بود و تمام امیدمان. حاج قاسم در تمام دوران‌ها برای ما نقش سپر را داشت. او تاملین‌کننده‌ی امنیت بود و الحمدلله مزدش را گرفت و به آرزویش رسید. ان‌شالله بتوانیم قدمی از قدم‌های حاج قاسم را برای این مملکت برداریم.

ما باید راه شهیدان را ادامه دهیم، حاج قاسم، خیلی برای ما، زحمت کشید. او برای آرامش ملت از هیچ کاری فروگذاری نکرد، کسی که چهل سال تمام، عمرش را برای خدمت به ملت گذاشت، حقش نبود، با پاره کردن عکسش به او توهین کنند. اگر حاج قاسم جلو داعش نمی‌ایستاد، داعش به ایران می‌رسید، کافی است خودمان را جای زنان سوری بگذاریم. چه حالی پیدا می‌کنیم؟ ما باید تا عمر داریم ممنون حاج قاسم باشیم و برای روح بلندش دعا کنیم.

تا انتقام نگیریم آرام نمی‌گیریم، هرچند شور حماسه‌ی مردم در جریان شهادت حاج قاسم حسابی آن‌ها را ترسانده است.

شهادت حاج قاسم دل همه‌ی ما را سوزاند. همسرم در جبهه امدادگر بود. او برایم تعریف کرد: در مناطق عملیاتی توی تنگه گیر کرده بودم. حاج قاسم با نیروهایش برای نجات من آمدند. بعد از این که مرا از تنگه بیرون آوردند، حاج قاسم مرا در آغوش گرفت و چندین بار از من عذرخواهی کرد.

من از روستای جوشون شهداد آمده‌ام. این سومین بار است که زیارت می‌آیم. پدرم هم‌رزم حاج قاسم بود. او همیشه از رشادت‌ها و دلیری‌های حاج قاسم برای ما تعریف می‌کرد. از روز شهادت حاج قاسم یک چشمم خون است و چشم دیگرم اشک. شش فرزند دارم. راضی بودم هر شش فرزندم فدای یک تارموی حاج قاسم می‌شدند، ولی این اتفاق برای او نمی‌افتاد. حالا من و فرزندانم آماده‌ایم تا در راه هدف حاج قاسم، جان بدهیم.

ما در ماهان زندگی می‌کردیم. پدرم نظامی بود. اشرار با پدرم در افتاده و می‌خواستند مرا به گروگان بگیرند. حاج قاسم با آنها جنگید و جان مرا نجات داد. من امروز جان خود را مدیون حاج قاسم هستم. ان‌شالله خودم و فرزندانم بتوانیم رهرو راهش باشیم.

من احساس وظیفه کردم و از اصفهان برای زیارت مزار حاج قاسم آمدم. حاج قاسم برای خدا رفت. بعد از شهادت او وظیفه‌ی ما این است که به کلام خدا گوش دهیم و آن را روی جامعه‌ی اسلامی پیاده کنیم.

از شهرستان زرنند برای زیارت قبور شهدا و سید شهدا حاج قاسم سلیمانی اومدم. حاج قاسم نه تنها برای ما بلکه برای دنیا شناخته شده بود. او انسانی مخلص، وارسته و یک مجاهد خستگی‌ناپذیر بود. دنیا حاج قاسم را می‌شناسند. من اگر او را نشناسم، شما اگر نشناسید، وای به حالمان.

حالا بعد از شهادت او پی‌می‌بریم چه انسان بزرگوار و چه مدافع امنیتی را در

جهان اسلام از دست داده‌ایم. شب قبل از شهادت از سوریه برای دیدن سیدحسین نصرالله به لبنان می‌روم و بعد از جلسه راهی عراق می‌شود. یک انسان مگر چقدر توان دارد؟! عراق، سوریه، لبنان، ایران، یمن، کجا را طی نکرد؟ و کدام سرزمین را فتح نکرد؟ همه‌ی سرزمین‌های اسلامی با بوی معطر حاج قاسم سلیمانی و هم‌زمان شجاع او آشنا هستند.

ما پیامان را به گوش جهان رساندیم، نه تنها مردان بلکه زنان هم با مشت‌های گره‌کرده در صحنه آمدند و یک صدا فریاد زدند: ما همه حاج قاسم سلیمانی هستیم. شهادت حاج قاسم خیل عظیمی از ملت ایران و دنیا را بیدار کرد، امروز ما از رسانه‌ها می‌بینیم که عده‌ای در مقابل کاخ سفید می‌ایستند و علیه ترامپ و سردمداران کاخ ظلم و ستم شعار می‌دهند. این‌ها همه از برکت خون حاج قاسم سلیمانی است. امیدواریم به حرمت قطره‌قطره‌ی خون پاکش خداوند ریشه‌ی ظلم، آدم‌کشی و مظلوم‌کشی خصوصاً آمریکا، اسرائیل، وهابیت، داعش و آل سعود را بخشکاند.

دل‌م می‌خواهد همیشه در گلزار شهدا بمانم و لحظه‌ای از اینجا دور نشوم. سردار دل‌ها دل‌ها را زنده کرد، او جان ما بود. ما داریم از جان خود دفاع می‌کنیم. جان و روح ما همیشه زنده است. دوران دفاع مقدس، در لشکر ثارالله بودم، نامه‌ای داشتم و برای گرفتن امضا نزد حاج قاسم رفتم، ایشان نامه‌ی مرا امضا کرد و مثل یک دوست قدیمی که مدت‌هاست یکدیگر را می‌شناسیم.

راه ایشان روشن است و ما باید در راهش قدم برداریم، خون شهید وقتی که جوشید جهان را به جوشش در آورد، قطعا شهید قاسم سلیمانی خیلی زنده‌تر از، حاج قاسم سلیمانی است و انتقام خون او فقط نابودی تلاویو است.

من هر جمعه به گلزار شهدا می‌آیم. از

روزی که حاج قاسم به اینجا آمده، حضور مردم پر شور تر شده. من آمده ام تا برای امام حسین چایی بریزم و به زائران مزار حاج قاسم خدمت برسانم، حاج قاسم خیلی برای ما زحمت کشید در حالی که ما راحت زندگی خود مان را می‌کردیم. حاج قاسم در عراق و سوریه مقابل دشمن ایستاده بود. امیدوارم مقام معظم رهبری انتقام خون حاج قاسم را بگیرد.

از مدافعان حرم هستم. به عشق فرماندهام آدمم. به عشق هم‌زمانم آدمم. وقتی که خبر شهادت حاج قاسم را شنیدم تا سه روز توان بیرون آمدن از خانه را نداشتم. امروز فرزندم را آورده‌ام تا کنار حاجی تبرکش کنم. من حاجی را در سوریه دیده بودم. خدا را شاکرم که توانستم حاجی را از نزدیک ببینم. دنیا دیگر حاج قاسم را در خود نمی بیند، ولی او حاج قاسم‌هایی را تربیت کرده. جبهه‌ی مقاومت در خط مقدمش فاطمیون، در آمادگی برای انتقام سخت از آمریکا، اسرائیل و آل سعود هست و خواهد بود. ان شالله، ما هم به خیل شهدا پیوندیم. حاج قاسم فرمانده‌ی نظامی بود، که ساده‌زیستی‌اش مثال زدنی است. وقت خواب بود، منتظر بودم، حاج قاسم، جای خواب پهن کند و راحت بخوابد، ولی او کفش هایش را در آورد، زیر سر گذاشت و به خواب رفت.آل سعود، آمریکا و اسرائیل بدانید، حاج قاسم نیست ولی ما هستیم. ما سربازان او هستیم و رهرو راهش، این راه ادامه دارد، حتی بی سر، بی پا، بی دست مطمئن باشید. قدس را آزاد خواهیم کرد. چون این فکرو اندیشه ی حاج قاسم بود، حاج قاسم فرد نیست، او یک اندیشه و یک تفکر در جریان است.

آرامشی که در گلزار شهدا دارم را هیچ جا پیدا نمی‌کنم. شهادت حاج قاسم، مرا از خواب غفلت خودم بیدار کرد، از حاج قاسم می‌خواهم دستم را بگیرد و بتوانم با الگو برداری از او و شهدای دیگر، قدم هایم را در این راه، بردارم.

اینجا هستم، تا خدمت حاج قاسم و دیگر شهدا عرض ارادت کنم، حاج قاسم با خود ارباب در ارتباط بود، او اذن شهادت را از

ارباب گرفت.

به عشق سردار دلها، به گلزار شهدا آمده ام. هنگامی که ما در خواب بودیم، او به خاطر امنیت و آرامش ما بیدار بود. امروز در این هوای سرد، با کودک نوزادم آمده‌ام، تا ان شالله بتوانم او را مثل سردار بزرگ کنم.

سردار به گردن ما دین دارد. آمده ایم تا لرزه به جان دشمن بیندازیم و به او بگوییم این عَلم بر زمین نمی‌ماند. ترامپ کثیف بداند که این اشتباه تاوان سنگینی دارد. تا انتقام نگیریم، آرام نخواهیم گرفت. زدن پایگاه نظامی آنها تنها، زدن یک چهار انگشتی به آنها بود و هنوز به سیلی هم نرسیدیم. شهادت حاج قاسم شوقی در دل همه انداخته؛ شوقی که عرب، ترک و.. را به اینجا کشانده، چند نفر را دیدم که از کشور ارمنستان آمده بودند. خون شهید، جهان را به هم ریخت. خون پاک حاج قاسم اتحادی بین ایران و همه‌ی کشورهای همسایه ایجاد کرد. ما سرباز ولایت خواهیم ماند و در این راه ثابت قدم هستیم.

من خواهر شهید جواد بذر افشان هستم. هر هفته با شهدا قرار عاشقی دارم. قبلا که به اینجا می‌آمدم، از غربت شهدا دلم می‌گرفت. ولی به یمن ورود حاج قاسم، اینجا در تمام ساعات پذیرای جمعیت زیادی است. سرتاسر دنیا عزادار حاج قاسم هستند. شاید در زمان حیات، بودند کسانی که سردار را می‌شناسند، ولی ارادتشان به ایشان محکم نبود. حالا با شهادت حاج قاسم حقانیت او بر همه ثابت شد، و مردم بیشتر در صحنه هستند، تا از سپاه و ولایت، پشتیبانی کنند. به دشمن نشان دادند، تا آخرین قطره ی خون پیرو ولایت و نظام هستند.

چه کسی خاکی تراز حاج قاسم، او دنبال مقام و قدرت نبود، چه کسی مثل او وصیت کرده بر روی سنگ قبرش بنویسند سرباز، او به معنای واقعی سرباز ولایت بود. هیچکس او را نشناخت.

از روزی که خیر شهادت حاج قاسم را شنیده‌ام، هر روزبرای زیارت مزارشان به

گلزار شهدا آمده‌ام. حاج قاسم چهل سال از عمرش را برای خدمت به مردم گذاشته بود، او برای ما اسطوره است. شهادتش اسلام را دوباره زنده کرد و تلنگری بود برای همه ی کسانی که از آرمان های انقلاب دور شده بودند. من در اطرافیان خودم، مخصوصا در بین همکارانم بی نهایت افراد را می‌شناسم که با شهادت حاج قاسم متحول شدند و به اهداف حاج قاسم چنگ زدند.

از جیرفت برای زیارت مزار حاج قاسم می‌آیم. روز تشییع هم آمده بودم. حاج قاسم فردی بود که به دنبال گرفتن حق مظلوم از ظالم بود. او اصلا دنبال دنیاطلبی نبود و با تمام درجات و عناوینی که داشت، مثل مردم عادی ساده رفتار می‌کرد.

به خاطرتوفیق سربازی این ملت خدا را شاکرم. از خدا می‌خواهم، تا من هم به مقام بالای شهادت برسم و به همین مکان بیایم. راه حاج قاسم راهی است که مردم ایران با حضورشان نشان دادند، می‌شود این مسیر را پیمود و توشه ی راه هم فقط اخلاص است.

دیگر در این دنیا، مثل حاج قاسم کسی را نداریم. هرچه به سر مزارش می‌آیم آرام نمی‌گیرم. ما خانوادگی به حاج قاسم ارادت ویژه ای داریم. چند روزپیش هم پسرم، در کنار مزارحاج قاسم، برای او مراسم دعا برگزار کرد. ان شالله به حق بی بی فاطمه ی زهرا سلام الله علیها، همه ی مردم پیرو حاج قاسم شوند و خداوند، خانواده‌ی او و رهبر انقلاب را حفظ کند.

تصویر سنگ قبر حاج قاسم گویای همه‌ی افتادگی حاج قاسم هست. حاج قاسم نه تنها در ایران بلکه در تمام جهان سرآمد بودند. ولی وصیت کردند تا بر روی سنگ قبرشان به دور از همه ی القاب و عناوین فقط بنویسند: سرباز ولایت. ما هم به پیروی از ایشان تا آخر پشت رهبری ایستاده ایم.

به گلزار شهدا می‌آییم تا برای ادامه‌ی زندگی نیرو بگیریم. شهادت حاج قاسم، در دل مومنین، معرفت بیشتر و در دل



دشمنان اسلام و نظام اسلامی، رعب و وحشت انداخته. ما باید استکبار ستیزی را ادامه بدهیم و اطاعت از اوامر رهبری، که مهم‌ترین خواسته‌ی حاج قاسم بود را سر لوحه‌ی کارهایمان قرار دهیم. دشمن کورخوانده، کودکان در گهواره ما هم هرکدام یک حاج قاسم سلیمانی هستند.

آدمم به حاج قاسم بگم: سردارم دوست دارم. بیت الزهرا بودم. به حاجی گفتم: دعامون کنید، ایشان لبخندی زد و با مهربانی گفت: چشم.

حاج قاسم نه عضو حزب خاصی بود و نه به دنبال مقام و منصب بود. او فقط به مردم خدمت می‌کرد و برای امنیت ما مبارزه می‌کرد، به همین دلیل شد سردار دل‌ها. خیلی از دوستان من کسانی بودند، که اصلا این نظام را قبول نداشتند. ولی شهادت حاج قاسم، آنها را بیدار کرده. ما پشت رهبری می‌مانیم و تا آخر ایستاده ایم.

در روایات هست، که وجود انسان در روی زمین می‌تواند تجلی بخش خیلی مسائل باشد، روح ما تا وقتی در کالبد ما هست، یک کار انجام می‌دهد، ولی، روح که از بدن جدا شد؛ کارها می‌تواند انجام



بدهد. مسلماً حاج قاسم از حالا به بعد،

بیشتر به جامعه و همه‌ی مردم جهان یاری می‌رساند، سردار مقاومت بود. و سرور همه‌ی ما، در زمان حیات چه‌ها که نکرد و حالا در زمان جدا شدن روح او از بدن، بیشتر و بیشتر کمک می‌کند.

ان شالله بتوانیم، قدردان کارهایش باشیم. همه‌ی زندگی حاجی، خاطره بود. یک نگاه به او باعث آرامش بود. زمانی که مثل همین ایام آماده‌ی حضور حاج قاسم در کرمان و در مجلس فاطمی‌اش بودیم، به عشق او می‌آمدیم، تا چهره‌ی نورانی‌اش را ببینیم و از وجود او انرژی مثبت بگیریم. در راهیمیایی‌ها، که او سخنرانی داشت می‌آمدیم، چون حاجی تجلی بخش ولایت بود. ولایت پذیریش کامل به همه ثابت شده بود و خودش هم زندگی‌اش را براساس ولایت پذیری پایه ریزی کرده بود، او یک انرژی خاص ولایی داشت.

برای زیارت مزار سردار دل‌ها در این هوای سرد در صف ایستاده ام و سرما، برایم اهمیتی ندارد. من شنیده‌ام که او درماه فقط دو روز، در کنار خانواده‌اش بود، ما که با بودنمان در اینجا، کاری برای حاج قاسم انجام نمی‌دهیم و فقط برای دل خودمان، ایستاده ایم.

در بیت الزهرا بودیم، حاج قاسم دم در ایستاده بودند و در نهایت سادگی و صمیمیت به میهمانان بی بی فاطمه زهرا، خوش آمد می‌گفتند. شهادت چنین مردی، کمر مرا شکست، اگر پدرم را از دست می‌دادم برایم آسان تر بود.

زنان ما، باید فاطمی و زینبی باشند. آیا درست است زنان این سرزمین، حجاب راه، که مورد تأکید فراوان شهدا بوده، رعایت نکنند؟ ما مردان هم باید علی وار زندگی کنیم و سبک شهدا را در زندگی اجرا کنیم . حداقل کاری که همه‌ی ما، می‌توانیم انجام بدهیم این است، که دروغ نگوییم.

تک تک شهدا مثل برادران من هستند، هرگاه در زندگی‌ام به بن بست می‌رسم، به آنها متوسل می‌شوم، شهدا نمردند بلکه، زنده تراز همیشه هستند. دلتنگشان که می‌شوم به اینجا می‌آیم. ان شالله با دعای شهدا من هم آنها پیوبندم.

از روزی که سرباز ولایت به درجه رفیع شهادت رسیدن، حضور مردم در گلزار شهدا پرشورتر و بیشتر از قبل است. سرباز ولایت، حاج قاسم سلیمانی، چون آینه



ای است که شکسته، ولی روح آینه تجلی بخش همه‌ی دنیاست، و تکه‌های شکسته اش هم، خاری است، در چشم دشمنانی چون: آمریکا و اسرائیل.

حاج قاسم به گردن همه‌ی ما حق دارد. با پاره کردن عکس او دل ما را خون کردند، آنها گفتند: حاج قاسم قاتل است. بله او قاتل است، قاتل کفتارهای کنیفی چون داعش. قاتل است، چون با کشتن آنها، اجازه نداد به داخل خاک ما بیایند، سر از بدن هایتان جدا کنند و ناموس شما را به اسارت ببرند، تا شما بتوانید آزادانه راه بروید و به اوجسارت کنید.

من دانشجوی رشته آموزش ابتدایی هستم. در دانشگاه فرهنگیان درس می خوانم، از وقتی که حاج قاسم شهید شد، من و همه ی معلمان تصمیم گرفتیم که چون معلمان نسل آینده هستیم، حاج قاسم های زیادی را تربیت می کنیم، و قطعاً موفق خواهیم شد.

علت محبوبیت حاج قاسم، اطاعت از خدا و پدر و مادر ولایت است. او پدر و مادرش را ستایش می کرد.

من محمد جواد سلیمانی هستم و سردار سلیمانی آینده، حاج قاسم به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت.

فرزند شهید همتی هستم. حاج قاسم نسبت به فرزندان شهدا محبت خاصی داشتند و با ما هم نشست و برخاست داشتند. ایشان علیرغم داشتن شخصیت نظامی، بسیار شوخ طبع و مهربان بودند. هنگامی که کنار بچه ها بودند، مثل بچه ها رفتار می کردند و نکات تربیتی را در قالب بازی و شوخی به آنها یاد می دادند. علت اصلی محبوبیت حاج قاسم، تبعیت از رهبری بود. رسالت ما بعد از شهادت این است که، همانطور که حاج قاسم می خواست مطیع امر رهبری باشیم.

از حاج قاسم غیرت دیده بودم. در او همه چیز پیدا بود جز دنیا خواهی. مالک اشتر را با زهر کشتند و نگذاشتند کار کند. ولی حاج قاسم چهل سال کارها کرد. برای سید علی، مالک اشتر زمان بود و با رفتش غریبی علی بن ابیطالب را دیدیم. الان وظیفه‌ی ما این است که به جای پرسه زدن بی مورد در فضای مجازی، فضای مجازی

آرامش مان مقاومت می کرد. با شهادت حاج قاسم، احساس از دست دادن پدر می‌کردم. سردار یک جهان منتقم خون شماست، سلام ما را به اربابمان برسان.

دعا می کنم تا بتوانیم؛ انتقام سختی بگیریم، به حاجی قول می دهم، کارهای بد انجام ندهم، جاهای بد نروم، بد نشنوم، بد نگویم و بد نگاه نکنم.

شهادت حاجی قلبم را به درد آورد. برای او دلنوشته ای نوشته ام؛ سلام سردارم افتخار عشیره ام، سرزمینم، وطنم، شهادتت مبارک. تو اولین قدم گام دوم انقلاب بودی. سردارم بلند شو که قماربازان کاخ سیاه دارند لهله میکنند و بر اشک های رهبرم می خندند! بلند شو و با دستان مردانه‌ات، اشک طفلان مدافعان حرم را پاک کن!

من اهل رابر هستم، ولی درکرمان زندگی می کنم و خانه‌ام در نزدیکی گلزار شهداست. خوشحالم از این که سردار همسایه‌ام شد، صبح‌ها که از خواب بیدار می شوم، اول می گویم: سلام همسایه، خوشحالم از اینکه همسایه ی من، شدی، قول می دهم برایت همسایه ی خوبی باشم. حاجی در یادواری شهدای قنات ملک، سخنرانی داشت. او دست بر پشت کمر پدر گذاشت و رو به مردم گفت: من کسی نیستم، جز فرزند این مرد کشاورز و تمام افتخار من همین است.

اولین و آخرین دعا و بزرگترین آرزویم این است که، روزی بشنوم؛ انتقام خون حاج قاسم، گرفته شد. به دشمن می گویم: خون حاج قاسم، خیلی خطرناک تر از خود حاج قاسم است، مطمئن باشید که احمقانه‌ترین اشباه تاریخ را تکرار کردید.

از شهرستان یاسوج، آمده ام، روز تشییع هم، حضور داشتم، ولی بازهم دلم هوای ایشان را کرد و راهی مزارش شدم.

حاج قاسم را در بیمارستان حضرت فاطمه دیدم که برکف پای پدر و مادر بوسه می زد. من دیده بودم که حتی درباره ی دختران کم حجاب، می گفت: آنها فرزندان من هستند. او باید شهید می شد، دو فرزند پسر دارم، آنها را به گلزار شهدا آوردم و به آنها گفتم: از اینجا به بعد راهتان، راه حاج قاسم است. باید پشت سر ولایت گام بردارید... خانوادگی به حاج قاسم قول دادیم؛ اگر نمازتان را با تاخیر می خواندیم، دیگر در اول وقت بخوانیم، اگر غیبت می کردیم، غیبتمان را کنار بگذاریم. خون حاج قاسم روی ما تاثیر بیشتری گذاشت. او با خونس بیشتر شناخته شد.

من موسی محمدی، برادر شهید محمدنبی محمدی هستم، هر سال در ایام فاطمیه حاج قاسم را می دیدم. او بسیار مهربان بود

و با همه یکسان برخورد می کرد. یک شب که می دانستم حاج قاسم، به هیئت رفته، به آنجا رفتم و سراغش را گرفتم. هیچکس نمی دانست او کجا نشسته، بعد از دقایقی او را دیدم، آرام و به دور از هیاهو در گوشه‌ای نشسته بود. او چند بار با حضورش منزل ما را، منورساخته بود. حاج قاسم بچه های تیپ فاطمیون را خیلی دوست داشت. او سردار ولایت نبود بلکه طبق وصیت خودش واقعا سرباز ولایت بود.

هر صد سالی شاید، یک قاسم سلیمانی به دنیا بیاید و فقط یک گوشه اش شناخته شود، این است که اگر همه ی مردم همه چیزشان را بگذارند تا او را بیان کنند نمی توانند، شهدا نبود و بود ندارند، ولاتحسین لذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احیاهم عند ربهم یرزقون را درک نمی کنیم، چون این را درک نمی کنیم بقیه‌ی آیه را هم نمی توانیم بخوریم، که خمسش را پس بدهیم، بقیه آیه می گه: فرحین بما اوتم. ما خوشحالیم. حاج قاسم خوشحال است، از این فضلی که بهش دادند، من می دانم که این شکاف انقدر عمیق است که حالا معلوم نمی شود، سالها می گذرد تا، معلوم شود، حاج قاسم سلیمانی رفت و با رفتنش چه شکافی در جامعه ایجاد شد.



نوروز در جبهه

از درخت کریسمس تزئین کردن و «Happy Christmas» گفتن‌ها و تیم ولنتاین و هالووین زدن‌هایی که خودمان هم نمی‌دانیم رگ و ریشه‌اش واقعا کجاست که بگذریم، نوروز و حال و هوای بهار برای همه‌ی ایرانی‌ها، خاطره‌بازی‌های خاص خودش را دارد. هرچای دنیا که باشیم روزهای آخر اسفند مخصوصاً آن ساعت‌های پایانی آخرین روزش، می‌گردیم دنبال جور کردن سین‌های سفره‌ی هفت‌سین و تماشای قد سبزه‌ای که گذاشته‌ایم و شاید هم خریده‌ایم. با یک دستپاچگی لذت‌بخش و شیرین، سفره‌ای گوشه‌ی اتاق یا لب طاقت‌پهن می‌کنیم و آینه و قرآن را اول از همه می‌گذاریم و بعد هم سین‌ها را یکی یکی کنار هم ردیف می‌کنیم. بعد که خیالمان از سفره راحت شد، نونوار می‌کنیم و با هم جمع می‌شویم دور سفره‌ی هفت‌سین به انتظار گذاشتن عقربه‌ی ثانیه‌شمار از آخرین ثانیه‌ی زمستان و رسیدن به اولین دقیقه از فصل

بهار و سال نو.

هرجای دنیا که باشیم، حتی اگر نتوانیم تمام سین‌ها را جور کنیم یا مجبور شویم سین‌های جدیدی اختراع کنیم از این رسم نمی‌گذریم. مثل خانواده‌ی معمولی سریال پایتخت که سکه‌های ته جیب و

سفره‌ی هفت‌سین و رسم و رسوم زیبای ایرانی، همیشه و همه جا همراه ما بوده است. حتی در دل جنگ برای حفظ اسلام

حتی سارا و نیکا را سر سفره نشانند تا هفت‌سینشان کامل شود. چند سالی است که تا دم عید نوروز می‌شود باز بحث بالا می‌گیرد که نوروز عید باستانی است و به مسلمان‌ها ربطی ندارد و این وسط برای سفره‌ی هفت‌سین

پهن کردن، عذاب وجدان را چاشنی سال نو ملت می‌کنند. بعد هم یکسری برای رفع این عذاب وجدان حدیث و آیه پیدا می‌کنند و هفت‌سین قرآنی جور می‌کنند و قص علی هذا.

اما به این عکس که نگاه کنیم، می‌فهمیم این حرف و سخن‌ها از اساس بی‌فایده است. سفره‌ی هفت‌سین و رسم و رسوم زیبای ایرانی، همیشه و همه جا همراه ما بوده است. حتی در دل جنگ برای حفظ اسلام و میهن اسلامی. پابندترین آدم‌های زمانه به اعتقادات اسلامی، نوروز سال ۶۳ را وسط جبهه، سفره‌ی هفت‌سین پهن کرده‌اند با هرچه در دسترسشان بوده است. یک جلد قرآن و میوه‌ای که لابد از تدارکات رسیده برای عید، خرج آر.پی.جی و فشنگ و ... تابلونوشته‌ای با عبارت «سفره‌ی هفت‌سین ۱۳۶۳ در جبهه‌ی جنگ»



مهر مادرانه میان معرکه‌ی جنگ

را مرور کرده. حتی فراتر رفته و او را در لباس دامادی تجسم کرده که «ماشاءالله به جان پسرم چقدر لباس دامادی به تنت می‌آید.» اما می‌دانم این مادر، درست در قله‌ی احساسات مادرانه فکر کرده به عاقبت بخیری پسرش، به خوشبختی او در دنیایی ابدی و برای همین نخواسته مانع تکلیف شرعی پسرش شود. نخواسته احساساتش تبدیل به سدی شود در برابر این که عمر کوتاه مدت دنیایی پسرش در راه خالقش صرف نشود.

حتماً برایش سخت است و شاید در دلش می‌گوید: «کاش حالا بگویم نرو! من دیگر راضی نیستم بروی.» اما بعد مرور می‌کند: بی‌تابی‌های پسرش را برای رفتن، فرمان امام را برای جهاد، غیرت مردانه‌ای که در چشم‌های پسرکش می‌بیند و بعد... عاقبت بخیری او را.

بعد هم او را از زیر قرآن، شاید همان قرآنی که توی دست پسر است رد می‌کند، می‌بوسدش و می‌گوید: خیر پیش! و بعد پشت سر اتوبوسی که پسرش را با خود می‌برد چهار قل و آیه‌الکرسی می‌خواند و فوت می‌کند. برای سلامت تنش و بالاتر از آن عاقبت بخیری فرزندش.

مگر می‌شود مادری، از افتادن جرقه‌ای از آتش روی دست بچه‌اش، دل‌آشوب شود اما نگران گره خوردن حیات ابدی او با آتش جهنم نباشد؟

این مقدمات را به هم بافتم تا برسم به این مادر و پسر که در کادر عکاس قرار گرفته‌اند. مادری که از چشم‌هایش، موج موج مهربانی و عشق، نثار چهره‌ی پسر نوجوانش می‌شود. مادری که دست محبت می‌کشد به روی فرزندش اما کجا؟

پای اتوبوس‌هایی که قرار است پسر او و بقیه‌ی مردها را ببرد وسط معرکه‌ی جنگی که یک طرفش مردمی به ظاهر دست تنها هستند و طرف دیگرش کشورهای

که خودشان را پشت رژیم بعث عراق پنهان کرده‌اند. خدا می‌داند در دل این مادر چه می‌گذرد؟ کاش می‌شد صدای قربان‌صدقه‌هایش را هم از داخل عکس شنید. همان صدایی که روزی برای همین پسر در نوزاداش، لالایی خوانده. لابد در همین لحظه‌ی وداع، تمام خاطرات از روزی که فهمید باردار است تا به دنیا آمدن پسرش، قد کشیدنش، به حرف آمدنش، مدرسه رفتنش و ... تا همان لحظه

مگر می‌شود مادر، فرزندش را دوست نداشته باشد؟ اصلاً مادرها آفریده شده‌اند برای این که نگران سلامت بچه‌هایشان باشند؛ مریض که شد برایش امن بیجیب بخوانند و به پایش بنشینند و آب بشوند تا دوباره سلامتی‌اش را به دست بیاورد. مادرها هستند که وقتی بچه‌هایشان را راهی مدرسه و محل کار و خانه‌ی بخت می‌کنند پشت سرش چهارقل و آیه‌الکرسی و دعا می‌خوانند و تمام عشقشان را همراه این دعاها فوت می‌کنند پشت سر جگرگوشه‌شان تا سلامت و موفق باشد. گاه و بیگاه هم و ان یکاد بخوانند و به قد و بالای دختر یا پسرشان نثارش کنند تا چشم بد به او نرسد و خدای نکرده بیماری‌اش را نبینند. اصلاً مگر به مخیله‌ی مادر هم می‌تواند بگذرد دیدن داغ فرزند؟

اما مادری فقط در همین نیست. گاهی روح مادرها آنقدر بلند می‌شود که برای زندگی مانا تر، طولانی‌تر و همیشگی بچه‌شان هم دعا و آیه‌الکرسی می‌خوانند. دلشان می‌خواهد پسر یا دخترشان عاقبت به خیر شود و نه فقط در این زندگی که در زندگی ابدی‌اش هم سبزبخت و خوشبخت باشد.



هدیه به شهید محسن برهانی



هدیه که بفرستی، برای هر که باشد، بی جواب نمی ماند. حالا تصور کن برای کسی هدیه بفرستی که دل مهربانی دارد و می خواهد هرطور که شده جبران کند. مثل شهید که دلش، رنگ محبت خدا را گرفته. خیلی از شهدا در وصیت نامه های خودشان از خانواده، اقوام، دوستان و... خواسته اند برایشان نماز، قرآن یا زیارتنامه ای خوانده شود یا روزه ای برایشان بگیرند و یا صلواتی از طرفشان بفرستند. حالا ما هم می توانیم به این وصیت ها عمل کنیم و هدیه ای بفرستیم. شهدا هم خوب بلدند جبران کنند با شفاعت و دعایی که برایمان کنار می گذارند. می توانیم این هدیه را از طرف خود، یا هر کس دیگر تقدیم به

هدیه که بفرستی، برای هر که باشد، بی جواب نمی ماند. حالا تصور کن برای کسی هدیه بفرستی که دل مهربانی دارد و می خواهد هرطور که شده جبران کند.

شهید بزرگوار کنیم. نشریه ی گرا نیز هدایای معنوی شما را که از طریق سامانه پیامکی از آن مطلع می شود با خانواده ی شهید در میان گذاشته و به نیابت از شما دیداری با این عزیزان انجام خواهد داد.

هدیه شما خوانندگان عزیز در این شماره ان شاء الله تقدیم به شهید محسن برهانی خواهد شد. محسن برهانی متولد ۱۳۴۸ در شهر رفسنجان است. دوره ی ابتدایی را در دبستان ابوذر و دوره ی راهنمایی را در مدرسه ی علوی رفسنجان سپری نمود. در تمام کلاس ها جزء شاگردان ممتاز و فعال در امور فوق برنامه و از نظر اخلاقی و مذهبی، نمونه شناخته شده بود. از همان دوران کودکی سوالاتی درباره ی چگونگی خلقت جهان و زندگی بعد از مرگ مطرح می کرد که نشانگر رشد فکری و شکوفائی استعدادهای درونی او بود. از کلاس چهارم ابتدایی نماز می خواند و بیشتر علاقه داشت نمازش را در مسجد و به جماعت بجا بیاورد. در مدرسه راهنمایی با فردی به نام سعید حسینی پور آشنا شد

و او را از نظر اخلاقی و رفتاری همان گونه که می خواست یافت. طرح دوستی صمیمانه ای باهم ریختند و اغلب با هم به مدرسه می رفتند و در امور اسلامی با هم همکاری می کردند. دوستی آن ها آن قدر بالا گرفت تا اینکه هنگام انتقال محسن به کرمان دوستش سعید نیز به اتفاق خانواده در کرمان سکونت گزیدند.

آن ها فعالیت های مذهبی را در کرمان نیز شروع کردند. محسن به دعای کمیل علاقه ی زیادی داشت. او پس از انقلاب، دوره ی متوسطه را در دبیرستان طالقانی شروع کرد و در انجمن اسلامی مدرسه فعالیت چشمگیری داشت. در پایگاه بسیج محل ثبت نام کرد و با علاقه، امور محوله را انجام می داد. در تابستان جهت باسواد کردن روستائیان با نهضت سوادآموزی همکاری داشت تا اینکه برای اولین بار در تابستان سال ۶۴ هنگامی که امتحانات سال دوم تجربی را با موفقیت گذرانده بود عازم جبهه شد. در آنجا به آموزش شنا و فنون و تمرینات غواصی پرداخت و در تبلیغات لشکر هم همکاری می نمود. پس از سه ماه خدمت در جبهه به کرمان مراجعت نمود و در کلاس سوم تجربی ثبت نام کرد. مجدداً در زمستان همان سال برای دومین بار عازم جبهه شد. در قالب گردان ۴۱۷ در عملیات والفجر ۸ شرکت نمود. او تا اردیبهشت ماه سال ۶۵ در جبهه خدمت می کرد. سپس برای گذراندن امتحانات خود به کرمان آمد و این مرحله را با موفقیت به پایان برد؛ به طوریکه سبب شگفتی دبیران شده بود که چگونه با وجود اینکه مدتی سر کلاس حاضر نبوده، موفق شده است از کسانیکه در کلاس حضور داشته اند نمرات بهتری کسب کند؟! شهید برهانی در مهر ماه سال ۶۵ در کلاس چهارم دبیرستان ثبت نام نمود و مجدداً برای سومین بار عازم جبهه شد؛ قبل از عزیمت در مراسم بامدادی سخنرانی قابل توجهی در مورد وضع آن زمان و طبقه ی جوانان کرد؛ به طوریکه دوستانش نقل می کردند آن صحبت سبب شد که عده ای به امور دینی و مذهبی بیشتر از گذشته رو کنند، در بسیج دانش آموزی شرکت نمایند و عده ای هم عازم جبهه شوند. دوست صمیمی او سعید در جبهه

به او ملحق شد و هر دو در گردان ۴۰۸ غواصان ثبت نام و مشغول آموزش شدند. هر دو دوست در عملیات کربلای ۴ در تاریخ چهارم دی ماه ۶۵ به درجه ی رفیع شهادت رسیدند و جالب آن که پیکر مطهر هر دو پس از ۱۰ سال مفقودیت در سوم آبان ۷۵ تفحص و پس از تشییع در گلزار شهدای کرمان، قطعه پنجم، ردیف یک به خاک سپرده شد. شهید برهانی هنگام شهادت ۱۷ سال داشت و برادران شهید سیف الدینی که دایی های ایشان هستند نیز در کنارشان قرار دارند.

سبب شگفتی دبیران شده بود که چگونه با وجود اینکه مدتی سر کلاس حاضر نبوده، موفق شده است از کسانیکه در کلاس حضور داشته اند نمرات بهتری کسب کند؟

وصیت نامه ی شهید محسن برهانی، از جمله وصیت نامه های شاخص شهدا است. به طوریکه مورد تمجید حضرت امام خمینی (رض) قرار گرفت. شهید در قسمتی از آن چند درخواست را مطرح کرده است تا برایش انجام دهند:

۱. خوب درس خواندن برای خدا
 ۲. خواندن نماز قضا (حتی شکسته)
 ۳. روزه گرفتن
 ۴. خواندن قرآن، ادعیه و طلب مغفرت
- «از برادران و خواهران خواهش می کنم به عنوان وصیت یک شهید که برادران است؛ خیلی درس بخوانید. امیدهای این مملکت شمایید. شماها که مسئولیت، دیانت، شریعت و هم دردی امت حالی تان است، برای خدا خیلی درس بخوانید و با درسهایتان به خداوند هر چه بیشتر نزدیک شوید که این ها خودش عبادت و اسباب تقرب به حق تعالی است. از همه تان و تمام اقوام و آشنایان طلب بخشش دارم. هر کدام هم هر وقت توانستید برایم نماز قضا (حتی شکسته) بخوانید و روزه بگیرید و در مزارم بالای سرم قرآن و ادعیه، تلاوت و طلب مغفرت کنید.»



یک روز مادرانه روی ابرها

وعده‌ای به بهانه‌ی تولد حضرت زهرا (س) و روز مادر با مادر شهید محسن برهانی

صفحه‌های پشت سر هم کتاب‌های روانشناسی ایرانی و خارجی، مستندها و کلیپ‌های تلویزیون و فضای مجازی، حتی بعضی از منبرها و سخنرانی‌ها، هیچ کدام مثل دیدار آن روز ما بچه‌های گروه مادرانه با یک مادر در همین شهر کرمان نتوانست معنای درست زن بودن و مادر بودن را برایمان جا بیندازد. برای ما که در گروه مجازیمان چند سالی بود که درمورد معنای مادری و چگونه مادر خوب بودن حرف زده بودیم و بحث کرده بودیم، کلیپ صوتی و تصویری گوش کرده بودیم، خانه‌ی بتول خانم سیف‌الدینی شد یک ساحل آرامش؛ ساحل آرامشی که تضادها

و تعارض‌های بحثمان را در وجود یک زن و مادر، به طور عینی حل شده ببینیم. آن هم زنی که به همه‌ی ابعاد وجودی زندگی، رسیده بود: چشم و چراغ خانه‌ی همسر بود، کسب و کار خانگی راه انداخته بود، دست تنها و در شهر غریب، برای چند بچه مادری کرده بود، سراغ کار اداری رفته بود و مهمتر از همه، یک شهید پرورش داده بود: شهید محسن برهانی.

برای روز مادر قرار گذاشته بودیم با اعضای گروه مجازی - حقیقی مادرانه که جمعی از مادرهای با دغدغه و پای کار انقلاب بودند برای تقدیر و عرض تشکر برویم منزل یک مادر شهید. قرعه به نام مادر شهید برهانی

سراغش را گرفته بودند و برای بهتر پیدا کردن خانه این اسم را روی زنگ نصب کرده بودند. در که باز شد مادرها و بچه‌ها وارد حیاط شدیم. یک حیاط جمع‌وجور و چند پله که به بالکن می‌رسید. دری باز شد و از بین قابی که گلدان‌های شمعدانی روی لبه‌ی بالکن درست کرده بودند مادر شهید را دیدیم. سلام و علیکی کردیم و روی صندلی‌ها جا گرفتیم. مادر دوقلوها که گفته بود شاید نرسد هم با قل‌هایش رسید. از

زن‌ها می‌توانند مرد را بسازند و... اما چون راه سختی بود فکر می‌کردیم این‌ها فقط جمله‌های قشنگی هستند که می‌خواهند بار زندگی را روی دوش نحیف ما بگذارند.

مادر شهید، عذرخواهی کردیم بابت تاخیر. چون فهمیدیم از دیر رسیدنمان دلخور شده‌است. اول برایمان کمی نامفهوم بود این دلخوری. اما وقتی شروع به حرف زدن کرد و از مادری و شیوه‌ی زندگی‌اش گفت حتی برایمان دلنشین هم شد. وقتی که نشستیم، نگران بودیم چطور سر حرف را باز کنیم. کلی سوال درمورد تربیت دینی بچه‌ها و چطور مادری کردن روی کاغذ نوشته بودم که بپرسم. اما منتظر شروع جرقه‌ی بحث بودم. انتظارم زیاد طول نکشید چون مهمان‌خانه‌ی بانویی شده بودیم که حرف زدنش مثل قند، شیرین بود و خودش شروع کرد.

اول از تنهایی بعد از فوت همسرش گفت که مرداد همان سال اتفاق افتاده بود. بعد هم از سال ۶۰ به بعد که داغ‌های پشت سر هم سراغ دلش آمده بود: از پدرش که در اثر اهانت یک نفر به عکس امام از غصه سکنه کرده بود و بعد هم شهادت پی در پی برادران و پسرش و... فکر می‌کردیم روال جلسه این باشد که او از ناراحتی‌ها و داغ‌هایش بگوید و ما بخواهیم قدرشناسی کنیم و دل‌داری بدهیم. اما چند دقیقه‌ای که گذشت حال و هوای محفلمان عوض شد. بتول خانم رفت به

خاطرات دوران جوانی‌اش. شاید به خاطر این که مخاطب‌شناسی‌اش حرف نداشت و می‌دید که پیش رویش مادرهایی نشسته‌اند تشنه‌ی شنیدن حرف‌هایی که راه مادری کردن را نشانشان بدهند.

اما مسیر بحثش از مجرای این‌ها پیچید که انتظارش را نداشتیم و در سوال‌های پشت سر هم من هم نبود. ما همیشه فرزندپروری را از دریچه‌ی روابط مادر و فرزند دیده بودیم. اما خانم سیف‌الدینی، افق وسیعتری را پیش چشممان باز کرد. فهمیدیم ما فقط مادر نیستیم و بدون تنظیم مجموعه‌ی روابط درست و به جا با همسر و همسایه و خانواده و بچه‌ها نمی‌توانیم مادر خوبی باشیم. همیشه جمله‌هایی دیده و خوانده بودیم که زن، چشم و چراغ خانه است، اگر حال زن خوب باشد حال خانه خوب است، زن‌ها می‌توانند مرد را بسازند و... اما چون راه سختی بود فکر می‌کردیم این‌ها فقط جمله‌های قشنگی هستند که می‌خواهند بار زندگی را روی دوش نحیف ما بگذارند. اما همین‌طور که قند صحبت‌های شیرین بتول خانم را با جای و کلمه‌مان مزه مزه می‌کردیم، نمونه‌ی عینی این جمله‌های قشنگ و حتی فراتر از آن را پیش رویمان می‌دیدیم.

بتول خانم شروع کرد خاطراتش را تعریف کردن. از این که اول عروسی، با جسارت شیرینش، دل پدرش پرجذبه‌اش را به دست آورده. از این که چطور هم احترام

به جرات می‌گویم که هیچ کدام از مادر طول عمرمان احساسی به آن اندازه ارزشمند و خواستنی نداشتیم.

شوهرش را داشته و هم با ترکیب دلنشین شیرین‌زبانی و اقتدار، خانه را با نظم، مدیریت می‌کرده. از این که وقتی در ۳ سالگی محسن، فرزند دومش در شهر تهران به دنیا آمده، بعضی از مسئولیت‌ها مثل خریدهای خارج خانه را به او سپرده. برای ما مادرهای امروز که نگران فعالیت‌های جانبی مان هم هستیم از کسب و کار خیاطی

بدون داشتن چرخ خیاطی در خانه هم گفت! انگاری برایش کار، نشد نداشت. با یک تولیدی در چهارراه استامبول قرارداد می‌بندد برای دوختن لباس‌های بچگانه. بعد در محله به همسایه‌ها می‌سپارد که هرکس چرخ خیاطی دارد بیاورد داخل خانه‌اش تا یک کارگاه کوچک راه بیندازند. خودش برش می‌زد و آن‌ها می‌دوختند. کم کم به شیوه‌های نو فکر می‌کند و با داشتن دو بچه‌ی کوچک، آگهی می‌کند که «لباس مجلسی» در ۲۴ ساعت می‌دوزد و تحویل می‌دهد. بعدتر که کرمان می‌آیند، با همان روش خودش، همسرش را راضی می‌کند برای کار در یک اداره البته با حجاب و روسری. برای همین اعتقادات خاصش و دست ندادن با یکی از مدیران آقا، از کار برکنار می‌شود. اما این پایان کار اداری‌اش نبود. بعد از انقلاب هم دست به کار می‌شود و نهایتاً به بنیانگذاری امور بانوان استانداری می‌رسد.

خلاصه این که ما رفته بودیم تا از پسر شهیدش بشنویم و او از خوبی‌ها و پاکی‌های پسرش بگوید که البته گفت. اما بیشتر از آن درس زن بودن و مادر بودن را برایمان مرور کرد. فهمیدیم که آن پسر شهید، نتیجه‌ی تربیت همین مادر و پدر بوده و البته به اضافه‌ی تلاش خودش و محیط مساعد اطرافش. فهمیدیم، مختصاتی که در رفتار شهید می‌بینیم، بازتابی از سبک تربیتی مادری بوده که حالا پیش رویمان نشسته بود.

آن روز رفته بودیم با هدیه‌ای ناقابل، از مادر شهید استقبال کنیم، اما هدیه‌ای از او گرفتیم که برای یک عمرمان کافی بود. ما حس خوب مادر بودن و زن بودن را هدیه گرفته بودیم. به جرات می‌گویم که هیچ کدام از ما در طول عمرمان از مادر بودن و زن بودنمان احساسی به آن اندازه ارزشمند و خواستنی نداشتیم. حس خوب یک مسئولیت منحصر به فرد و شیرین. حس خوب و آرامشی که خانه‌ی مادر شهید برهانی داشت، آن قدر دلچسب بود که به سختی دل‌کنندیم برای رفتن. به امید دوباره برگشتن باز هم نگاهی به چهره‌ی گشاده و صمیمی مادر شهید در قابی از گلدان‌های شمعدانی انداختیم و خداحافظی کردیم. با بچه‌هایی در آغوش به امید اینکه محسنی دیگر تربیت کنیم.



همسران و پدران‌های به سبک شهدا

امروزه مسأله‌ی نرخ رشد جمعیت در ایران یکی از مسائل اساسی و حتی بحرانی در کشور محسوب می‌شود. آمار رسمی منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران این نرخ را برای سال‌های ۱۳۸۵-۹۰، ۱،۳ اعلام کرده است. هرچند با سیاست‌های تشویقی و

یکی از عواملی که می‌تواند بر نرخ رشد جمعیت تأثیر داشته باشد، توجه شوه‌ران به مراقبت‌های روانی از همسرشان در دوران بارداری به ویژه در تولد اولین فرزند است.

اعلام جهاد فرزندآوری، برای اولین بار کاهش نرخ رشد جمعیت متوقف شد اما هنوز نگرانی‌ها در این زمینه پایان نیافته است. به نظر می‌رسد یکی از عواملی که می‌تواند بر نرخ رشد جمعیت تأثیر داشته باشد، توجه شوه‌ران به مراقبت‌های روانی از همسرشان در دوران بارداری به ویژه در تولد اولین فرزند است. بی‌تردید والدینی که تجربه‌ی شیرینی از فرزندآوری داشته باشند تمایل آن‌ها برای فرزندآوری‌های بعدی بیشتر خواهد شد.

باید توجه داشت دوران بارداری یکی از دوران‌های حساس برای زن است و یکی از نقاط عطف، در زندگی مشترک محسوب می‌شود. توجه به شیوه‌ای از زندگی جدید با حضور فرزند در خانواده مهم است. رفتار شوهر در این میان از همان ابتدای روزهای بارداری تعیین‌کننده است. در این دوران به دلیل افزایش نیازهای عاطفی و نگرانی‌های خاص مادر، لازم است که حمایت، توجه و محبت همسر، همراه زن باردار باشد تا بدین‌گونه تنش و اضطراب زن کاهش یابد و زمینه برای رشد و نمو مناسب جنین در رحم مادر فراهم شود (رنجبر کوچکسرایبی، ۱۳۸۹: ۳۱). بنابراین یکی از توصیه‌های اکید برای حفظ بهداشت روانی مادر در

دوران بارداری، توجه ویژه همسر به او می‌باشد به گونه‌ای که زن احساس تأمین نیازهای عاطفی را بیشتر از گذشته از سوی مرد خود احساس کند.

بگذارید برای نمونه به پای صحبت خانم فاطمه آباد همسر سردار شهید علی بی‌نا بنشینیم.

«دل نداشتم یک لحظه از او دور شوم. علی گفت: «اینقدر به من وابسته نباش. کسی از آینده خبر ندارد»

گفتم: «حرف از رفتن نزن. زندگی‌ام زیر و رو شده و تازه دارم معنی خوشبختی را می‌فهمم.»

پرسید: «خوشبختی؟»
گفتم: «به اندازه‌ی همه‌ی زنان دنیا. تازه خبری برای تو دارم.»

رو به رویم نشست و دهانش را باز کرد. گفتم: «اول مزدگانی.»

فهمید. بلند شد و دور اتاق گشت و صورتش را گرفت و چرخید و پرسید: «مطمئنی؟»

رفت شیرینی خرید. سفارش‌م را به مادرم کرد. گفتم: «سعی می‌کنم زود به زود سر بزنم. حسابش را داری؟»

بلند شد و دور اتاق گشت و صورتش را گرفت و چرخید و پرسید: «مطمئنی؟» رفت شیرینی خرید. سفارش‌م را به مادرم کرد.

گفتم: «ها. مرداد ماه می‌آید»
گفت: «تا آن موقع باید صبر کنم؟»

رفت توی فکر. آه کشید. گفت: «همه چیز دست خداست. دلم می‌خواهد پیش از رفتنم، خدمتی به شما بکنم. می‌خواهم سرپناهی برایتان بسازم. کاش همین فردا بچه‌ام می‌آمد و رویش را می‌دیدم. چقدر دلم می‌خواهد... یعنی خدا این آرزو را به

دلم می‌گذارد؟»
گریه‌ام گرفت. اشکم را پاک کرد و گفت: «

حق نداری ناراحتی کنی.»
مادرم را صدا کرد و گفت: «دختر خاله، فاطمه را به تو سپردم. چشم از او بر نمی‌داری. کاری پیش آمد با قرارگاه تماس بگیر. شب باشد، روز باشد، خودم را می‌رسانم.»

مادرم خندید و گفت: «حالش خوب است. فکر و ذکر این را نکن. حواست به تیر تفنگ عراقی‌ها باشد.»

گفت: «هستم، از این به بعد بیشتر مواظبت می‌کنم، ولی هر چه خدا بخواهد.»

فردایش علی به سختی دل کند و رفت. هیجان زده و نگران بود. وقتی قرآن را بالای سرش گرفتم، گفت: «ای کلام خدا، فاطمه‌ام را در پناهت بگیر»

هم او قرآن را بوسید و هم من. سفارش پشت سفارش کرد و رفت. شده بود یک دنیا محبت. صورتش گل انداخته بود. جست و خیز می‌کرد. فرزند و چابک راه می‌رفت. بر حرفی می‌کرد. از محبت او احساس آرامش کردم. به خود گفتم: «باید بچه‌ای سالم تحویلش دهم.»



فاتح فتح آباد



جاده پیچ می خورد در دل کوه‌هایی که کم و بیش، اثر برف، این جا و آن جا رویشان باقی مانده. گوگل‌مپ را باز می‌کنم و در کادر جستجو می‌نویسم «فتح‌آباد بافت». باغ فتح‌آباد کرمان را پیدا می‌کند و یک فتح‌آباد نزدیک رفسنجان. هیچ‌کدام مقصد مورد نظر ما نیستند. این بار فقط می‌نویسم «بافت» و بعد که صفحه‌ی نمایشگر، بزرگنمایی می‌شود روی این شهر، می‌گردم دنبال راهی که برادر شهید محمود محسنی تکلو پیامک کرده است. باز هم چیزی پیدا نمی‌کنم. نقطه‌ی آبی را که علامت مکان فعلی ماشین است پیدا می‌کنم و بعد رد جاده را می‌گیرم تا حدس بزنم چقدر از راه باقی مانده است. به روستای قلعه‌عسکر می‌رسیم و کوه‌ها برف‌گیرتر می‌شوند. می‌خواهم دخترکم را که دلش برف می‌خواست و در این چند

سال زندگی‌ش، هنوز آن را ندیده صدا کنم تا به آرزویش برسد. اما روی پایم خواب رفته و دلم نمی‌آید بیدارش کنم. آرزو می‌کنم به فتح‌آباد که رسیدیم، برف باشد تا به آرزویش برسد یا در راه برگشت بتواند برف ببیند.

اصلاً این سفر را با آرزوهایمان شروع کردیم. هر ۴ سرنشین، مخصوصاً نفر چهارم جمع ما که به امید گرفتن شفای بیماری عزیز، یک باره راهی شد و همراهان آمد. به امید این که دعا کند سر مزار شهید محسنی و خدا این بار، اراده‌اش به شفا باشد.

فکر می‌کنم به مقصد و منزل شهید که الان مراسم یادواره حتماً شروع شده. به مادر شهید فکر می‌کنم که به گفته‌ی خودش در لحظات تنهایی‌اش تنها نیست، چون همیشه حضور پسرش را کنارش حس می‌کند. حالا حتماً دلش غرق شادی است

که مهمان‌های پسرش، یکی بعد از دیگری می‌رسند. چهره‌ی مادر و خواهرها و برادر را که در فیلم مصاحبه‌هایشان در آرشیو موسسه‌ی حماسه‌ی ثارالله دیده بودم در ذهنم مرور می‌کنم. حتماً الان همه آن‌جا هستند.

تابلو کنار جاده ۱۵ کیلومتر راه تا بافت را نشان می‌دهد. همان شهری که شهید محسنی دوران دبیرستان را آن‌جا درس خوانده بود. برای همین مدتی در خانه‌ی خواهر بزرگش که بعد از ازدواج در بافت زندگی می‌کرد ساکن بود. یادم می‌آید که خواهرش در مصاحبه‌ها از روزهایی گفته بود که شهید، مسیر بافت تا فتح‌آباد را پیاده طی می‌کرد به شوق درس خواندن. عشق درس و کتاب بود. به قول امروزی‌ها عشق کتاب و کتاب‌خور. از آن آدم‌هایی که اگر یک روز کتاب دستشان بگیرند و کلمه‌ای نخوانند، انگار چیزی گم کرده‌اند. با این همه وقتی خسته از راه می‌رسید باز

به گفته‌ی خودش در لحظات تنهایی‌اش تنها نیست، چون همیشه حضور پسرش را کنارش حس می‌کند

هم کم نمی‌گذاشت برای کمک کردن به خانواده و حتی برای بردن ناهار پدرش، سر زمین. دست خودم نیست که مقایسه نکنم با نوجوان‌های امروزی که بعضی‌هایشان مسئولیت کارهای خودشان را هم قبول

نمی‌کنند. اما بیشتر که فکر می‌کنم می‌بینم کمترین تقصیر متوجه آن‌ها است چون میداننی بهشان واگذار نشده است و گاهی ما بزرگترها این قدر ناامیدانه از وضع مملکت و دنیا حرف زده‌ایم که انگیزه‌ای برایشان نگذاشته‌ایم. بگذریم. از بافت می‌گذریم و حالا چشم می‌گردانیم برای دیدن تابلویی که باید روی آن نوشته

باز منزل و بنر ورودی و جمعیت نشسته روی صندلی‌ها، مطمئن می‌شویم. برای رعایت پروتکل‌هایی که کرونا این روزها به ما تحمیل کرده، مراسم را روی حیاط برگزار کرده‌اند و البته که مراسم باصفایی است. با عجله پیاده می‌شویم و انتهای مجلس، جا می‌گیرم. صدای مادر شهید از بلندگوها در حیاط پخش می‌شود. از روز تشییع شهیدش



باشد «فتح‌آباد». بالاخره می‌رسیم. آسمان، کم کم رنگ نارنجی روشنی می‌گیرد که وارد جاده می‌شویم. گفته بودند ۳ کیلومتر بعد از ورود به جاده، سمت چپ، گلزار شهدا و منزل شهید را پیدا می‌کنیم. سعی می‌کنم در حال حرکت از مسیر و باغ‌هایی که حتماً روزی شهید در آن‌ها کار می‌کرده عکس بگیرم. همان‌جایی که با زبان روزه درگرمای تابستان، زمین را درو می‌کرد و بعد برای خنک شدن و کم کردن از سختی تشنگی، پایش را در جوی آب می‌گذاشت. اراده می‌خواهد این‌طور زندگی کردن، سست نشدن و سرسخت بودن می‌خواهد، هدف داشتن می‌خواهد و برای آسمانی شدن، البته فقط این‌ها کافی نیست و مهم است هدف‌ت از چه جنسی باشد.

در همین فکرها هستم که از دور تعداد زیادی ماشین را می‌بینم که جایی پارک کرده‌اند. تعدادی بیشتر از آن‌چه انتظار داشتم در یک روستای دورافتاده ببینم. از تجمع ماشین‌ها حدس می‌زنم که منزل شهید همین‌جا است و بعد با دیدن در

می‌گوید و از خال قرمزی روی کتف پسرش که مشابه آن را پشت آینه‌ای در خواب دیده بود. خوابش را تعریف می‌کند و می‌گوید: «وقتی محمود رو باردار بودم خواب حضرت علی (ع) رو دیدم. او مدن دم در آینه‌ای داد دستم. دست چپمو بردم

نگاهش حتی آینه‌ای بود که می‌شد در آن هم خودت را پیدا کنی وهم گم. تا خودت را گم نکنی اصلاً پیدا نمی‌شوی

را پیدا کنی و هم گم. تا خودت را گم نکنی اصلاً پیدا نمی‌شوی. دوباره خیره می‌شوم به نگاهش روی بنری که عکسش را کنار عکس فرمانده‌اش حاج قاسم چاپ کرده‌اند و پشت صحنه گذاشته‌اند. عکسشان روی چفیه‌هایی که بچه و بزرگ، زن و مرد روی شانه انداخته‌اند و با پیکسلی آن را محکم کرده‌اند هم هست. نگاهی به دوروبر می‌اندازم. یک مراسم معمولی نیست. معلوم است همه دست به دست هم داده‌اند و برایش برنامه ریخته‌اند. معلوم است با جان و دل آمده‌اند و از روی اجبار، شرکت نکرده‌اند. همه حتی بچه‌هایی که باید نوه‌ها یا نتیجه‌های مادر شهید باشند. خانمی برای شرکت در مسابقه‌ی حفظ قرآن، پشت میکروفون می‌آید. آقای مظهری صفات که خودش هم از یادگاران جنگ است و بعد جنگ هم از جبهه‌ی فرهنگی خودش را کنار نکشیده اجرای مراسم را به عهده دارد. قرآن را باز می‌کند و ابتدای آیه را می‌خواند تا بانوی حافظ قرآن، باقیش را بخواند.

بانو قبل از خواندن ادامه‌ی آیه می‌گوید: «خیلی جالبه! این آیه امروز دوبار اومد وقتی قرآنو باز کردم. آیه‌ای هست که بشارت می‌ده حضرت ابراهیم (ع) رو به پسر دانا...

۵۲ " اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ اِنَّا مِنكُمْ وَجَلُونَ
قَالُوا لَا تَزُولُ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ۵۳ "
قَالَ اَبَشِّرْهُمُوْنِي عَلٰى اَنْ مَّسَّنِيَ الْكِبْرُ فَيَمَّ تَبَشِّرُوْن ۵۴ "
قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَاظِمِيْنَ ۵۵ "
قَالَ وَ مَن يَنْتَقِظْ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الصَّالُوْنَ ۵۶ "

جلو بگیرمش گفتن نه دست راستتو بیار. همین کارو کردم آینه رو گرفتم. پشتشو که نگاه کردم یه خال قرمز روش بود. مثل همون خال روی کتف محمود. حرف‌های مادر شهید تمام می‌شود. در آن حوالی غروب که خورشید کم کم پشت درخت‌های حیاط خانه پایین می‌رود، فکر می‌کنم شهید محسنی واقعاً آینه بود. نگاهش حتی آینه‌ای بود که می‌شد در آن هم خودت

که از نظر اقتصادی هم در مصیقه بودند و محمود محسنی نمی‌توانست شش‌دانگ حواسش و تمام وقتش را خرج درس خواندن کند و از کلاس کنکور و تست زدن و چه و چه هم خبری نبود. با این حال، دانشگاه قبول شد و آن هم در رشته‌ی کارشناسی ارشد پیوسته‌ی معماری.

جایزه‌ی حافظ قرآن را که می‌دهند چشم می‌گردانم برای دیدن مادر شهید. بیشتر از همه مشتاق دیدن او هستم و البته خواهرهای شهید. در این بین، آقای مظهري صفات، از بچه‌های غواص، روایت می‌کند و از سرمای هوا و گذشتن از آب استخوان‌سوز اروند و

و لحظه‌هایی که کنار پیکر پسرش بوده، روضه‌ی قتلگاه و ارباب بی‌کفن می‌خواند. حالا خانه، بوی محرم را هم گرفته است. فکر می‌کنم به آرزوهایم... بهترین لحظه‌ها است برای خواستشان.

عجب غروبی! بوی فاطمیه زودتر از تقویم‌ها در صحن خانه‌ی شهید محسنی پیچیده است.

کم کم مراسم تمام می‌شود. یکی از خانم‌ها



را که حدس می‌زنم خواهر شهید باشد صدا می‌کنم و سراغ مادر شهید را می‌گیرم. جلوی مجلس را نشانم می‌دهد. از تکاپوی او و بقیه متوجه می‌شوم که فکر و ذکرشان حالا پذیرایی از مهمان‌ها است. وقت مناسبی برای حرف زدن نیست. راه می‌افتم سمت گلزار شهدا که کمتر از ۲۰۰ متر تا خانه راه دارد. راهی که حتماً مادر شهید، روزهای زیادی رفته و آمده. سعی صفا و مروه‌ای دارد، حجتش قبول!

نفر چهارم جمع‌مان را از دور می‌بینم که سر مزار شهید نشسته و لابد از آرزوهایش می‌گوید. گلزار شهدای روستا با تصور تفاوت دارد. در انتهایی‌ترین نقطه‌ی قبرستان روستا، دو پرچم سبز و پرچم‌های ایران، نشان از مزار دو شهید روستا می‌دهند.

چه هم‌نشینی دلنشین و بجایی. یاد حرف حاج قاسم می‌فتم که می‌گفت ایران و اسلام از هم جداشدنی نیستند و امام خمینی (رض) هنرش این بود که این دو را پشتوانه‌ی هم قرار داد. راست می‌گفت سردار شهیدمان، این دوگانه‌سازی‌ها آخرش نخنما می‌شود و درست از آب در نمی‌آید.

روی مزار سمت راست، اسم شهید محسنی را می‌بینم و می‌نشینم. نقش گل سبزرنگی روی سنگ ترک‌برداشته توجهم را جلب می‌کند. همیشه و همه‌جا سنگ لاله‌نماد قبر شهدا بود اما اینجا گل رز سبزرنگ نقش بسته بود. نگاهی به تصویر کوچکی از شهید می‌کنم که درون قاب آلومینیومی بالای سر مزار، جا خوش کرده است. ساده مثل حال و هوای روستا. عکس می‌گیرم و در دل با شهید، حرف می‌زنم. دلم می‌خواهد بیشتر بمانم اما جمعیت از خانه دارند به سمت مزار می‌آیند. می‌ترسم نتوانم مادر شهید را ببینم و هدیه‌های معنوی دنبال‌کننده‌های صفحه‌ی گرای شهدا را که برای شهید محسنی فرستاده بودند تقدیمش کنم. کنار قبر پدر شهید، فاتحه‌ای می‌خوانم و راه می‌فتم به سمت خانه‌شان. دوباره سراغ مادر شهید را می‌گیرم و همان خانمی که حدس می‌زدم خواهر شهید باشد او را به من معرفی می‌کند. مادر شهید و من را راهی می‌کند داخل خانه. مادر شهید هم چغیه‌ای که رویش، عکس پسرش و حاج قاسم هست را روی شانه‌اش انداخته و حتماً بچه‌ها و یا نوه‌هایش برایش پیکسلی سنجاق کرده‌اند جلوی چغیه. چشم‌های خودش سویی ندارد انگار. البته نه برای دیدن ردپای حضور پسرش.

نگاهش نشان می‌دهد به گذشته‌ها سفر کرده. چشم‌هایش برق محبت و عشق برادر را به خود می‌گیرند.

قبل از اینکه داخل اتاق نشیمن شوم اجازه می‌گیرم و از بنری با تصویر گردان غواص که شهید محسنی هم بینشان است

و روبروی در ورودی هال نصب شده عکس می‌گیرم. عکس حاج قاسم هم کنارشان است. نمی‌دانم برای مراسم نصبش کرده‌اند یا همیشه جایش آن‌جا است. مادر روی زمین می‌نشیند و عروس خوش‌برخورد و گرم خانواده برایمان بایونه می‌آورد؛ همسر همان برادر شهیدی که آدرس را برایمان فرستاده بود.

تنها که می‌شویم نگاه می‌کنم به مادر. غمی در چهره‌اش هست، در نگاهش، در گره‌زدن دست‌هایش در همدیگر. غمی که پس‌زمینه‌ای از بی‌تابی هم دارد. حس می‌کنم بی‌تاب پسر شهیدش است هر چند به زبان نمی‌آورد. برای اینکه صدایم را درست بشنود مجبور می‌شوم ماسکم را پایین بیاورم و نگرانم سلامتشان را به خطر

این خانه، این راه، ظرفیتی فرهنگی است برای بند کردن دل آدم‌ها به راه شهدا.

نندازم ولی چاره‌ای نیست. می‌گویم از هدیه‌های معنوی که تقدیم شهید شده است. می‌پرسم این همان خانه‌ای است که خود شهید ساخته؟ شنیده بودم خود شهید از اندوخته‌های درسی‌اش کمک گرفته و بجای اتاق کوچکی که داشته‌اند این خانه را برای خانواده ساخته. قبل از آخرین اعزامش هم خودش آستین بالا می‌زند و اسباب‌کشی را شروع می‌کند برای بردن خانواده و مادر به خانه‌ی جدید که اتاق داشت و آشپزخانه و یک شب هم در همین خانه خوابیده است.

صدایم آهسته است انگار و بیرون پر از سروصدا. این است که سوالم درست شنیده نمی‌شود. برای همین جواب می‌شنوم که: «یه زن و شوهر با یه بچه مستاجر آوردیم همسایه‌ام بشن صدایی باشه اینجا.» اذیتش نمی‌کنم. اما نمی‌توانم از بوسیدن سرش و التماس دعا گفتن بگذرم. دیدارمان کوتاه است اما امیدوارم برکتش تا آخر عمر برایم بماند. در دل، آرزوی عاقبت بخیری دخترم را می‌کنم و خداحافظی می‌کنم و بیرون می‌آیم.

بالاخره فرصتی می‌شود با خواهر شهید

حرف بزنم. خاطره‌ی سوغاتی خریدن شهید برای او و دختر بچه‌های روستا را پیش می‌کشم. نگاهش نشان می‌دهد به گذشته‌ها سفر کرده. چشم‌هایش برق محبت و عشق برادر را به خود می‌گیرند. خاطره‌ها را مرور می‌کند و معلوم است هنوز دلش زنده به یاد برادر شهیدش است. شماره تماسش را می‌گیرم برای گرفتن اطلاعات بیشتر و بعد از شنیدن تعارف برای ماندن، خداحافظی می‌کنم و می‌روم. او هم راه می‌افتد به سمت مزار برادرش و سر راه با بچه‌هایش هم حرف می‌زند. فکر می‌کنم حتماً دایمی شهیدشان حالا دارد نگاهشان می‌کند و قربان صدقه‌شان می‌رود از بس که مهربان بود. همان قدر که با مادرشان در بچگی مهربان بود. نگاه می‌کنم به خطی از جمعیت که بین خانه و مزار در تردد است. این خانه، این راه، ظرفیتی فرهنگی است برای بند کردن دل آدم‌ها به راه شهدا.

بهرمان که برمی‌گردیم عکس و فیلم‌های مراسم را با خواهر شهید ردوبدل می‌کنیم و می‌گوییم هر سال برای محمود دو سالگرد می‌گیریم. یکی روز شهادتش که مادرم هر کدام از ما را که روستا باشیم صدا می‌کند برای انجام کارهای مراسم و یکی هم روز عاشورا که در حسینیه‌ی روستا مراسم بزرگ‌تری می‌گیریم. می‌گوید امسال اولین سالی بود که یادواره‌ی خانگی برگزار شده است. نه او دلش می‌آید تلفن را قطع کند و نه من. دوست داریم باز هم درباره‌ی شهید محمود محسنی حرف بزنیم. اما چاره‌ای نیست از خداحافظی کردن و قطع کردن تماس تلفنی.

اما روزهای بعد، هنوز لبریزم از حسی که از مراسم گرفته‌ام و از گلزار شهدای کوچک روستا، همه‌ی این‌ها که نوشتم، گوشه‌ای از حس و حال مراسم است و شهدا هنوز برایمان حرف‌ها دارند. گوش‌هایمان را باز کنیم....



بار آخر

دومین باری بود که وصیت‌نامه‌ی خود را به او می‌دادم، دفعه‌ی اول در بیمارستان با اصرار و اکراه قبول کرد. بار دوم که وصیت‌نامه ام را به او دادم تاکید کردم که این بار آخر است. با خنده کاغذ را از من تحویل گرفت و چیزی نگفت. این خنده و بی‌خیالی‌اش ترسی در دلم انداخت، اما به روی خودم نیاوردم. تازه از خط مقدم جبهه برمی‌گشتم. بدون آن که سراغ کسی را بگیرم یا با کسی احوال‌پرسی کنم وضو گرفتم و سجاده‌ام را در سنگرم پهن کردم. خواستم تکبیره‌الاحرام را بگویم که صدایی مرا به خود آورد.

- برادر! فرمانده کارت داره، گفته همین الان تورو پیشش ببرم.
- چه اصراریه؟! آگه عجله نداری واستا بعد نماز با هم می‌ریم.
- همیشه برادر. فرمانده کارت داره. گناه قضا شدن نمازتم به گردن خودش. بلند شو برادر!
هنوز چند قدمی از سنگر دور نشده بودم که هواپیمای یعنی را بالای سر خود دیدم و اولین جایی هم که مورد هدف هواپیما قرار گرفت سنگرم من بود. بهت‌زده نگاه می‌کردم که فرستاده فرمانده مرا روی زمین خواباند تا ترکش نخورم. بعد از کلی تاخیر

سراغ فرمانده رفتیم. او مرا بوسید و گفت: «میدونم سخته. من زیاد تجربه کردم.» اشک در چشم هایش حلقه زد و بعد وصیت‌نامه‌ای که خونی هم شده بود را به من داد و گفت: «بچه‌ها رفیقتو بردنش عقب. زحمت رسوندن وصیت‌نامه به خونواده‌اش با شما.»
تا چشمم به ب بسم الله افتاد فهمیدم که وصیت‌نامه‌ی خودم است که در جیب او مانده بود. من زنده بودم و او با رفتنش همه‌ی ما را غافلگیر کرده بود.
نویسنده: محمد رضا شفیعی

کارگاه داستان نویسی



من مشتاقم که جوانان ما، قصه‌ی جنگ تحمیلی هشت ساله را بدانند. (امام خامنه‌ای ۸/۸/۸۷)

در طول سالیان پس از جنگ، کتاب‌ها و تولیدات ادبی در حوزه‌ی دفاع مقدس انجام گرفته است. اما برای افرادی که از نزدیک، درگیر فرآیند پژوهش و مصاحبه در این حوزه هستند هنوز حجم زیادی از سوژه‌ها وجود دارد که به عرصه‌ی ادبیات وارد نشده است و پرداختی ادبی، روی آن صورت نگرفته است. سوژه‌هایی که بعضی از آن‌ها ناب و کم‌نظیر هستند. هنوز ابعاد مختلفی از جنگ ۸ ساله وجود دارد که باید به بازار کتاب وارد شود. تا به امروز عمدتاً درمورد فرماندهان برجسته و بعضاً درمورد شهدای شاخص، تولیدات داستانی و سرگذشت‌نامه‌هایی به رشته‌ی تحریر درآمده است. البته همچنان هستند بسیاری از فرماندهان شاخص، که یا اثری درمورد آن‌ها تدوین نشده و یا اگر به چاپ رسیده، کیفیت مطلوبی نداشته است. اما بجز این مورد، جنگ تحمیلی پدیده‌ای بود که اقشار، گروه‌ها، نهادها و چهره‌های مختلفی در آن نقش‌آفرینی داشتند. هر کدام از این اقشار مانند زنان، دانش‌آموزان، جامعه‌ی پزشکی، مامور پست، مکانیک و راننده، سرباز و ده‌ها مورد دیگر خود در زیر مجموعه‌شان دارای داستان‌ها و سوژه‌های نابی هستند

که با تدوین آن‌ها می‌توان چهره‌ی تقریباً کاملی از جنگ ۸ ساله ارایه داد. مضاف بر آن مسائلی مانند اثرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی دفاع مقدس نیز می‌توانند دستمایه‌ی تولیدات ادبی قرار گیرند. همچنین فرهنگ دفاع مقدس دارای تاثیرات بلندمدتی نیز بوده است که ده‌ها بعد در سطح منطقه‌ای خود را نمایان کرده است و در قالب پدیده‌هایی چون شهدای مدافع حرم و محورهای مقاومت مانند حشدالشعبی، فاطمیون و ... ابراز شده است. این مسایل نیز از جهت بدیع و به روز بودن، سوژه‌های نابی هستند که عزم بلندی برای تدوین می‌طلبند. امری که دغدغه‌ی مرکز پژوهشی گرا بوده و منتج به ایجاد مرکز رشد گرا شده است، حجم زیاد سوژه در کنار تعداد محدود نویسنده‌ی توانمند (نسبت به تعداد سوژه و پروژه) به ویژه در سطح استان است. این امر زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که قطعاً علاقمندان و افراد مستعدی وجود دارند که درصورت گذراندن دوره‌های آموزشی و تمرین و تکرار مطالب آموخته شده، می‌توانند به نویسندگان نو قلم تبدیل شوند. از همین رو مرکز رشد گرا در بهار سال جاری، شروع به برنامه‌ریزی جهت برگزاری کارگاه‌های آموزشی داستان‌نویسی نمود. نهایتاً نخستین دوره از این کارگاه‌ها در تیرماه امسال پس از اطلاع‌رسانی و فراخوان،

با ثبت‌نام علاقمندان و با حضور جناب آقای احمد ایزدی، مدرس و نویسنده‌ی استان در حوزه‌ی دفاع مقدس آغاز به کار کرد. این دوره سعی دارد با ارایه‌ی مثال‌های عینی و کاربردی، سرفصل‌های زیر را در دوره‌ی مقدماتی به هنرآموزان آموزش دهد: داستان چیست؟ داستان و غیرداستان، ایده‌یابی و ایده‌پردازی، شخصیت‌پردازی فضاسازی، گره‌افکنی، کشمکش، گره‌گشایی، نتیجه‌گیری و زندگینامه‌ی داستانی همچنین این دوره‌ی آموزشی، همراه با بازدیدهایی از مکان‌های مرتبط مانند کتابخانه‌ی تخصصی دفاع مقدس واقع در کتابخانه‌ی ملی، موزه‌ی دفاع مقدس و ... برای الهام گرفتن و تمرین مطالب آموزشی برگزار خواهد شد. مرکز رشد گرا در نظر دارد پس از این دوره، کارگاه آموزشی تکمیلی داستان‌نویسی را با رویکرد تربیت مربی داستان‌نویسی برگزار نماید. همچنین فارغ‌التحصیلان این دوره‌ها اجازه‌ی دسترسی به آرشیو غنی مجموعه را داشته و می‌توانند برای تدوین آثار داستانی و زندگینامه، با موسسه عقد قرارداد نمایند. علاقمندان می‌توانند برای ثبت‌نام در دوره‌های پیش رو با شماره‌ی واتس‌آپ ۰۹۳۶۶۵۹۹۱۰، در ارتباط باشند.



Geraa.ir



معرفی وبسایت «گروه پژوهشی گرا»

امروزه و به ویژه در جهان پسا کرونا، یکی از فضاهای پرکاربرد و پرمخاطب در میان مردم، فضای مجازی و از جمله وبسایت‌ها هستند. از خرید روزمره، آموزش، حمل و نقل، تفریحات، تماشای محصولات فرهنگی گرفته تا انجام امور اداری در سطح خرد و کلان از طریق همین فضای مجازی در سطوح متفاوت به انجام می‌رسد. در نتیجه، افراد، مشاغل، مراکز و نهادها برای ارتباطگیری بهتر با مخاطب بایستی جایی در فضای مجازی برای خود باز کنند.

مرکز پژوهشی گرا نیز به عنوان یکی از مراکز پرکار، دقیق و علمی در حوزه‌ی پژوهشی دفاع مقدس، مدتی است برای گسترش فعالیت‌ها و جذب مخاطبین و پژوهشگران جدید و نیز با رویکرد تقویت فعالیت در فضای مجازی اقدام به ایجاد وبسایتی با <https://geraa.ir> نموده است.

در این شماره مختصری درمورد محتوای این وبسایت و شیوه‌ی ارتباطگیری با موسسه از

طریق آن بیان خواهد شد. وبسایت گرا با طراحی هنری ساده و با پرهیز از ایجاد آشفتنگی بصری، بخش‌های متنوعی همچون فراخوان‌های همکاری، گزارش کارگاه‌ها و نشست‌ها، فروشگاه محصولات، معرفی مرکز رشد، معرفی ماه‌نامه‌ی فرهنگی، مکتب حاج قاسم، تازه‌های پژوهشی و ... مطالبی درمورد گروه پژوهشی گرا در اختیار بازدیدکننده قرار می‌دهد. در ادامه هر کدام از عناوین و محتوای آن‌ها را معرفی خواهیم نمود.

فروشگاه گرا:

انتشارات گرا یکی از موسسات زیرمجموعه‌ی گروه پژوهشی گرا است که از سالیان پیش و حتی قبل از رسمیت یافتن و تاسیس رسمی گروه پژوهشی، محصولاتی در زمینه‌ی معارف دینی و دفاع مقدس با تمرکز بر شهدا و ایثارگران کرمان تولید می‌نموده است. در بخش فروشگاه گرا می‌توان آثاری از این انتشارات مانند کتاب‌های ثمره‌ی قلب، مجموعه‌ی کتاب‌های گنجینه، گروهان

صف، خطابه و حماسه، جهنم زیر پای من و ... همراه با بهای قابل پرداخت و امکان خرید برخط مشاهده نمود.

مرکز رشد:

گروه تاریخ شفاهی مقاومت مرکز رشد گرا را به منظور آموزش و تربیت نوجوانان، جوانان و کلیه‌ی علاقه‌مندان به نویسندگی در مجموعه‌ی خود ایجاد کرده است. این مرکز با دعوت از اساتید و نویسندگان معتبر استانی و کشوری، آموزش گام به گام نویسندگی را به علاقه‌مندان خواهد داد. در حال حاضر اولین دوره از این کارگاه‌های آموزشی برگزار شده است و علاقمندان می‌توانند برای ثبت‌نام و شرکت در سایر دوره‌های بعدی، به وبسایت و بخش مرکز رشد مراجعه نمایند.

فراخوان گرا:

فراخوان‌های گروه گرا در بخش‌های همایش‌های عمومی، کارگاه‌های آموزشی، دوره‌های آموزشی، نشست‌های تخصصی و فراخوان‌های دعوت به همکاری به صورت

زمان بندی شده برگزار می‌گردد. شما می‌توانید در لیست موجود در وبسایت، دوره‌های فعال را انتخاب و برای ثبت‌نام بر روی لینک هر دوره کلیک کنید. پس از تکمیل فرم مربوطه، از سوی مرکز با علاقمندان تماس برقرار خواهد شد. این بخش، گروه گرا اقدام به جذب پژوهشگران جدید در وبسایت منظور شده است.

کارگاه‌ها و نشست‌ها:

این بخش، مخاطبین را با لیست کارگاه‌ها و نشست‌های تخصصی که از سوی گروه پژوهشی گرا برگزار شده است آشنا می‌کند. از این طریق مخاطبان و به ویژه پژوهشگران، می‌توانند با زمینه‌های کاری مرکز، آشنایی بهتری پیدا کنند.

برخی از این مواردی که در این بخش وبسایت ذکر شده عبارتند از :

کارگاه‌ها:

- دوره‌ی آموزشی کار با نرم افزار مدیریت منابع پژوهش «سیتاوی» (اردیبهشت ۱۴۰۰)

- دوره‌ی آموزشی مصاحبه‌ی تاریخ شفاهی به صورت مشترک با بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان کرمان (ویژه طلاب و روحانیون استان کرمان / کرمان ۱۴ آبان ۱۴۰۰)

- دوره‌ی آموزشی تکنیک‌های مصاحبه در تاریخ شفاهی (کنگره شهدای معلم دانشجوی کشور / کرمان آذر ۱۴۰۰)

- دوره‌ی آموزشی ۱۲ ساعته آشنایی با اجرای پروژه تاریخ شفاهی و تکنیک‌های مصاحبه، کار با نرم افزار سیتاوی برای طبقه بندی و ساماندهی اطلاعات و نگارش کتاب تاریخی به صورت مشترک با پژوهشکده مکتب سلیمانی دانشگاه شهید باهنر کرمان (خرداد ۱۴۰۱)

نشست‌ها:

- مشارکت در برگزاری سومین همایش ملی تاریخ شفاهی دفاع مقدس (نهم و دهم بهمن ماه ۱۴۰۰)

- مشارکت در برگزاری اولین همایش بین المللی مقاومت (آذر ماه ۱۴۰۰)

- برگزاری نشست تخصصی مقاومت در اندیشه و عمل امام خاتمه‌ای و شهید سلیمانی در همایش بین‌المللی مقاومت؛ (۲۷ آذر ۱۴۰۰)

ماهنامه‌ی فرهنگی:

در این بخش مخاطبین می‌توانند با ماهنامه‌ی فرهنگی مرکز که در حوزه‌ی دفاع مقدس و با محتوای پژوهشی، یادداشت، ادبی، هنری،

اخبار مربوطه و ... به چاپ می‌رسد آشنا شده و به محتوای آن دسترسی داشته باشد.

گروه گرا:

در این بخش برای مخاطب، اطلاعاتی درمورد گروه پژوهشی گرا، سابقه‌ی تاسیس، وجه تسمیه‌ی نام، اهداف و برنامه‌های گروه و چشم‌انداز آن آشنا شد. در این بخش می‌خوانیم:

در سال ۱۳۹۰ و به منظور ساماندهی فعالیت‌ها در حوزه‌ی دفاع مقدس، پیشنهاد تاسیس موسسه‌ای با محوریت رزمندگان جنگ به فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله، شهید حاج قاسم سلیمانی ارائه گردید. وی علاوه بر موافقت، ریاست هیئت امنای موسسه را نیز عهده‌دار شده و بدین گونه موسسه‌ی فرهنگی هنری «حماسه‌ی ثارالله» در سال ۱۳۹۱ به ثبت رسید و شهید سلیمانی طی نامه‌ای تولید آن را برعهده گرفت. موسسه‌ای که بنا داشت نقش استان‌های کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان را در دوران دفاع مقدس تدوین کند. پیرو آن در سال ۱۳۹۷، از سوی موسسه اقدام به تشکیل «گروه پژوهشی تاریخ شفاهی مقاومت» که نام «گرا» بر آن گذارده شد، گردید و در دوم دی ماه همین سال از سوی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری با تشکیل آن موافقت اصول شد. گفتنی است که این گروه، نخستین گروه علمی تاریخ شفاهی در کشور است که موفق به اخذ مجوز از وزارت علوم شده است. در کنار این گروه پژوهشی، انتشارات گرا و نشریه‌ی گرا نیز قرار دارند و هلدینگ فرهنگی را تشکیل داده‌اند که در تعامل نزدیک با موسسه‌ی حماسه‌ی ثارالله فعالیت می‌کند.

مکتب حاج قاسم:

در این بخش، می‌توان اخبار و محتوایی که با محوریت شهید سلیمانی و تاثیرات داخلی و بین‌المللی این چهره‌ی شاخص مقاومت تولید شده است را مشاهده کرد. برخی از تیتراهای این بخش عبارتند از:

-مقام معظم رهبری: آمریکایی‌ها باید از شرق فرات بیرون شوند.

-شهید سلیمانی الگوی جوانان یمنی در مبارزه با استکبار

-محبوبیت شهید سلیمانی در بین مردم افغانستان

- چگونه دربار‌های حاج قاسم با کودکان سخن بگویم؟

- ترور سردار سلیمانی، از جمله‌ی مصادیق نقش حقوق ملت‌ها و دولت‌های رسمی عضو سازمان ملل بود.

و

تاریخ‌نامه‌ی دفاع مقدس استان کرمان:

تاریخ‌نامه‌ی دفاع مقدس از جمله اهداف گروه پژوهشی تاریخ شفاهی مقاومت است که در قالب ۱۰۲ پروژه تعریف و انجام آن را نصب العین قرار داده شده است. این پروژه به چند بخش تقسیم شده که اهم آن شامل تاریخ نویسی لشکر ۴۱ ثارالله به تفکیک گردان‌ها و عملیات‌ها، بررسی روند تاریخی حضور اقشار و نهادهای مختلف استان کرمان در دفاع مقدس و پرداختن به مضامین برگرفته از دفاع مقدس با رویکرد رزمندگان کرمانی می‌باشد. در این بخش، مخاطب به صورت مفصل می‌تواند با خروجی‌های گروه پژوهشی در حوزه‌ی تاریخ‌نامه و نیز چشم‌انداز مرکز و کارهای پیش رو در حوزه‌ی گزینش و طبقه‌بندی اسناد، کتب تاریخ شفاهی شخص محور و نیز پروژه‌های تدوین شده در حوزه‌ی گردان‌نویسی آشنا شود.

مطالعه‌ی این بخش، پژوهشگران مشتاقی همکاری را با نحوه‌ی کار و موضوعات مورد بررسی در مرکز بهتر آشنا می‌نماید. برخی از محتواهای این بخش عبارتند از:

- پروژه گردان ذاکرین (نقش گردان ۴۰۸ سیدالشهدای غواص لشکر ۴۱ ثارالله در دوران دفاع مقدس)

- پروژه نقش گردان ۴۲۱ در دفاع مقدس لشکر ۴۱ ثارالله در دوران دفاع مقدس

- پروژه نقش واحد بهداری لشکر ۴۱ ثارالله در دفاع مقدس

- کتاب (من هنوز منتظرم) روایت فرمانده خداکرم امیرتیموری از دوران دفاع مقدس

- کتاب (جهنم زیر پای من) روایت حسین خاکپور از دوران دفاع مقدس

- و ...

همچنین در قسمت انتهایی و پایین صفحه‌ی اول وبسایت، راه‌های ارتباطی با گروه پژوهشی، فرم‌های تفاهنامه‌ی همکاری و دستورالعمل‌ها، حمایت از پایان‌نامه‌ها و نیز راهی برای اهدای کمک‌های فرهنگی با عنوان وقف و همیاری نیز ذکر شده است. شما می‌توانید پیشنهادات و نظرات خود را درمورد وبسایت گرا از طریق راه‌های ارتباطی که در آن درج شده اعلام فرمایید.

بهشتِ جنت

معمولاً وقتی پای خواستگاری و ازدواج وسط می‌آید، آن زمانی که مردد می‌شویم برای شروع یک زندگی و می‌رویم سراغ مشورت، اهل فن می‌گویند ببین ملاک‌هایت برای ازدواج چیست. و آن وقت می‌نشینیم برای مرور ملاک‌هایمان. سال‌هایی نه چندان دور، بعضی از دخترهای دم بخت، برای انتخاب شریک زندگیشان یک ملاک مهم داشتند که نشان می‌داد مردشان عاشق و است و دلباخته و... یک کلام «جانباز» است. می‌دانستند آن که جانباز می‌شود، تا پای شهادت پیش رفته و پاک شده. و می‌دانستند اگر زمان جنگ، خودشان به واسطه‌ی زن بودنشان نتوانستند تا خود

جبهه برای جنگ بروند، حالا با انتخاب همسری جانباز، می‌توانند مرهمی باشند بر زخم رزمندگان‌های دیروز. مطلب حاضر هم ماجرای زندگی بانویی است که با همین ملاک، پای سفره‌ی عقد، «بله» را گفت و با همه‌ی سختی‌ها پای بله‌اش ایستاد تا ثابت کند در عاشقی از مرد جانبازش چیزی کم ندارد. «اولین بار خواهر آقا رضا، مرا در خانه‌ی خاله‌ام دیده بود. آن روز خاله‌ی من سفره‌ی نذری داشت و من که معمولاً مداحی می‌کردم، مداح آن مجلس هم بودم. خواهر آقا رضا از خاله پرسیده بود که این دختر کیست؟ و به این ترتیب روز بعد خاله مرا به منزلشان دعوت کرد و آقا

ازدواج را پذیرفتم. اما نمی‌دانستم جانبازی او چیست؟ بعدها فهمیدم که یک چشم خود را در دفاع مقدس از دست داده و شیمیایی شده و همچنین جانباز اعصاب و روان است. البته اگر از قبل هم می‌دانستم، فرقی نمی‌کرد، به هر حال من دوست داشتم با یک جانباز زندگی کنم و خدا این توفیق را نصیبم کرده بود.

من معلم بودم و در زرنند تدریس می‌کردم. آقا رضا گفت: راضی نیستم، به زرنند بروی. با انتقالم به کرمان هم موافقت

خدا را شاکرم که هیچ‌گاه نبریدم و ناامید و درمانده نشدم و توکل خود را از دست ندادم.

نمی‌شد. برای همین استعفا دادم. مدتی بعد بیمارستان سوانح و سوختگی کرمان، نیرو جذب می‌کرد. من نیز ثبت‌نام کردم و پذیرفته شدم.

لحظه لحظه‌ی زندگی من با آقا رضا، امتحان الهی بود. خدا را شاکرم که هیچ‌گاه نبریدم و ناامید و درمانده نشدم و توکل خود را از دست ندادم. آقا رضا در سال چندین مرتبه بدحال می‌شد و من که نمی‌خواستم در زندگی غیر از خدا، به کسی متکی باشم، به تنهایی، بار این نعمات الهی را به دوش می‌کشیدم. وقتی آقا رضا در اثر موج گرفتگی حالش بد می‌شد، فریاد می‌کشید و به سروصورت خود می‌زد. من که حریف او نمی‌شدم، بچه‌ها را به اتاقشان می‌فرستادم تا چیزی نبینند و از این صحنه‌ها کمتر متأثر شوندم. خودم هم فقط دعا می‌کردم و اشک می‌ریختم تا وقتی او حالش بهتر می‌شد. بارها می‌گفتم: کاش

آقا رضا، به جای اینکه خودش را بزند، مرا می‌زد، او خیلی مظلوم است. وقتی دچار تشنج می‌شود سخت‌ترین لحظات ماست، چرا که باید به او دارو بدهیم، اکسیژن وصل کنیم، ولی حریف او نمی‌شویم و فقط اشک می‌ریزیم. دکتر می‌گفت: اگر آقا رضا در اثر مصرف داروها، چند روز هم

بخوابد، کاری به او نداشته باشید. یک بار این اتفاق افتاد که او سه روز خوابید. گاهی وقت‌ها که ترکش‌ها در بدنش عفونت می‌کنند و یا جا به جا می‌شوند، آقا رضا خیلی درد می‌کشد. به طوری که باید دستهایش را بگیریم و به زحمت و به سختی او را جابجا کنیم. در این لحظات، توان حرکت از او گرفته می‌شود و حتی به سختی نفس می‌کشد.

دو فرزند داریم که با دردها و ناله‌ها و فریادهای پدرشان و اشک‌های من، مونس و همدم و همنشین بوده‌اند. بچه‌ها با تمام وجود پدرشان را درک می‌کردند. از آنها می‌خواستیم که خیلی آرام و بدون سر و صدا بازی کنند و آنها می‌پذیرفتند. یک روز که من در منزل نبودم آقا رضا حالش بد شد. شروع به داد و فریاد کرده بود. بچه‌ها از ترس توی کابینت پنهان شده بودند و وقتی من به منزل رسیدم آن‌ها هراسان در آغوشم جا گرفتند. یک شب پسر محمد که آن زمان ۸ سال بیشتر نداشت، گفت: می‌خواهم کنار بابا بخوابم. آمد و کنار پدرش خوابید، نیمه شب با سر و صدای آقا رضا بیدار شدم دیدم بچه را لخت کرده و می‌خواهد از پنجره به بیرون پرت کند. سریع محمد را از دست او گرفتم و زده‌اند! همه جا آتش گرفته. حتی این بچه هم آتش گرفته، لباسهایش را درآوردم تا او را در نهر آب بیندازم که نسوزد. یک روز هم دچار حملات عصبی شده بود. به خیال اینکه درون سنگر است و سنگر را با خمپاره زده‌اند، دخترمان را بغل کرده بود و در حال فرار از سنگر، داشت روی چراغ علاءالدین می‌افتاد. دخترم را از او گرفتم و هر دو را از یک فاجعه احتمالی نجات دادم.

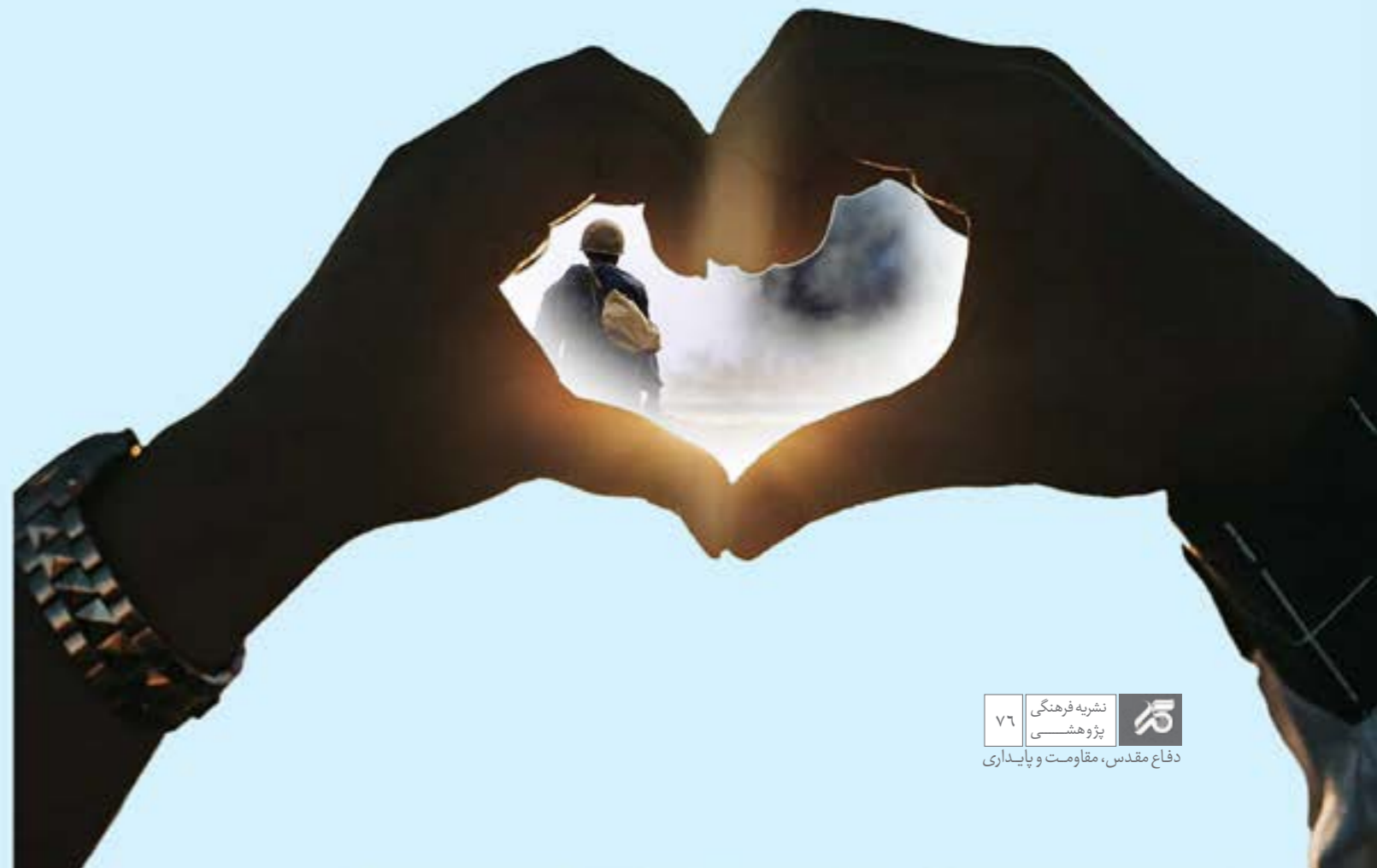
حتی همسایه‌ها هم که شرایط زندگی ما را می‌دانند، خیلی رعایت می‌کنند. اگر از کوچه صدای بوق زدن‌های ممتد و یا سر و صدا بشنوم سریع بیرون می‌روم و با خواهش و تمنا، می‌خواهم که آرامش را حفظ کنند. ما از این لحظات در زندگی خیلی داشتیم و با همه‌ی آنها کنار آمده‌ایم. بچه‌های

من با این خاطرات تلخ، بزرگ شده‌اند و عشق و علاقه‌ی آنها به پدرشان واقعاً وصف ناشدنی است. آنها به خوبی پدر را درک و با من همراهی و همکاری می‌کنند. پدرم مرا خیلی به صبر و حوصله در زندگی دعوت می‌کرد. به من می‌گفت زندگی در شرایط سخت، هنر است و گر نه در شرایط معمولی و رفاه خوشی زندگی کردن، هنر نیست.

تعداد دفعات بستری شدن او در بیمارستان آن قدر زیاد بوده که حساب آن از دستم در رفته است. بارها تحت عمل جراحی قرار گرفته و یک بار نیز پزشکان به کلی از او ناامید شدند ولی به طرز معجزه‌آسایی، نجات پیدا کرد. یک بار عصب پای راست او از کار افتاده بود به طوری که بدون عصا نمی‌توانست راه برود. نیمی از بدنش در حال خشک شدن بود. با عصا به پیش می‌زدیم، نمی‌فهمید. دکتر پس از معاینه و گرفتن نوار عصب، گفت: کاری نمی‌شود کرد، اما من خواب دیدم که آقا رضا عصاها را انداخت و بدون عصا، شروع کرد به دویدن. من که ترسیده بودم می‌آدا بیفتد، فریاد زدم: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و این خواب را برای کسی تعریف نکردم. بعد از این که از بیمارستان مرخص

بارها می‌گفتم: کاش آقا رضا، به جای اینکه خودش را بزند، مرا می‌زد، او خیلی مظلوم است.

شد، خاله‌ام گفت: من یک گوسفند نذر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرده‌ام که پای آقا رضا شفا پیدا کند. از طرفی یکی از چشمانش که در اثر ترکش آسیب دیده بود، او را اذیت می‌کرد. دکتر چشم پزشک به آقا رضا گفت: باید چشمش را تخلیه کنیم. آقا رضا راضی نشد. وقتی از تهران به کرمان برگشتیم، گفت: می‌خواهم به دیدار دوستان شهیدم در راور بروم. او را به راور بردیم. رفت به گلزار شهدا، کنار دوستانش که حالا



جسم خاکی‌شان در آنجا آرمیده بود. نشست و درد دل کرد. به آنها گفته بود: «خسته شده‌ام، دعا کنید زودتر از این دنیا بروم و راحت شوم.» خیلی زود عصا را کنار گذاشت و دوباره به لطف خدا با پای خود، راه رفت. همان چشمی هم که پزشکان می‌گفتند باید تخلیه کنیم، رو به بهبود گذاشت. پزشکان سلامت او را

پدرم مرا خیلی به صبر و حوصله در زندگی دعوت می‌کرد. به من می‌گفت زندگی در شرایط سخت، هنر است

باور نمی‌کردند. از نظر روحی هم بسیار بهتر شده و حتی مصرف اسپری تنفسی او بسیار کمتر شده است. آقا رضا خیلی درد، رنج و سختی کشید. ولی من معتقدم، شهدا برایش دعا کردند و او بهتر شد. در دو سه سال اخیر، زندگی ما قدری به حالت طبیعی بازگشته است و تا حدودی رفت و آمد در منزل ما شروع شده. تا پیش از این سال‌های سال ما در حسرت یک مهمانی و یا مسافرت بودیم. امسال بعد از سال‌ها، آقا رضا برای دهی محرم و حضور در مراسم عزاداری آقا امام حسین علیه السلام به راور رفت. او که طاقت کوچکترین صدایی را نداشت، حالا خادم مجلس امام حسین علیه السلام شده است و من همه‌ی اینها را از لطف و کرم خدا و عنایت ائمه معصومین و دعای خیر شهدا می‌دانم.

یکی از آرزوهای من، زیارت قبر امام حسین علیه السلام است، اما آقا رضا به من اجازه نمی‌دهد و می‌گوید اگر تو بروی و بلایی سرت بیاید، من خاک بر سر می‌شوم. او خیلی به من وابسته شده، من هم همین وضعیت را دارم و از خدا می‌خواهم که زودتر از او، از دنیا بروم. یکی دیگر از آرزوهای من این است که امکاناتی در اختیارم بگذارند تا بتوانم جانبازانی که کسی را ندارند تا از آنها نگهداری کنند، پرستاری کنم. من در کنار آقا رضا با خیلی از مشکلات جانبازان شیمیایی و اعصاب و روان آشنا شده‌ام و فکر می‌کنم اگر بتوانم چنین خدمتی را انجام دهم، شاید خداوند اجازه دهد بوی بهشت را استشمام کنم.

لازم به ذکر است جانباز عزیز و بزرگوار علی‌رضا یزدان‌پناه در ۱۳ سالگی در حالی‌که دانش‌آموز سال دوم راهنمایی بود به جبهه رفت و چندین بار در جبهه مجروح گردیده و نهایتاً در عملیات والفجر به درجه جانبازی ۵۵ درصد نائل شده است. وی پس از جانبازی مجدداً به عنوان رزمنده به جبهه رفت و با پایان جنگ، ازدواج کرد.

برگرفته از صحبت‌های جنت خالقی همسر جانباز علیرضا یزدان‌پناه و خواهر یک شهید، یک جانباز و یک آزاده